

ابراہیم بن مالک اشتر نخعی

متوفای ۷۲ھ. ق

سید محمود سامانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

- دبیاچه ۷
- مقدمه ۹
- خاندان ابراهیم ۱۱
۱. اصل و نسب ابراهیم ۱۱
۲. نقش مالک در تحولات عصر خلفا ۱۴
۳. جایگاه مالک نزد امیر مؤمنان علیه السلام ۱۷
۴. نسل مالک اشتر ۱۸
- الف) اسحاق ۱۸
- ب) انس بن مالک ۲۰
- ج) حیدر بن مالک و بقعه منسوب به او ۲۵
- ابراهیم بن مالک تا قیام مختار ۲۷
۱. ابراهیم تا نبرد صفین ۲۷
- زمان تولد ۲۷
- محل تولد ۲۸
- دوران کودکی و نوجوانی ۲۸
۲. نقش ابراهیم در نبرد صفین ۲۸
۳. ابراهیم و واقعه کربلا ۳۱
- آگاهی نداشتن از حرکت امام حسین علیه السلام ۳۱
- کوتاهی در یاری امام حسین علیه السلام ۳۲
۴. ابراهیم و توابین ۳۷



- ابراہیم و قیام مختار..... ۳۸
۱. چرایی و چگونگی پیوستن ابراهیم به مختار..... ۳۹
۲. نقش ابراهیم در خارج ساختن کوفه از دست زبیریان..... ۴۶
- قتل صاحب شرطه والی کوفه..... ۴۶
- تصرف قصر و فرار ابن مطیع..... ۵۷
۳. نقش ابراهیم در نابود کردن قاتلان امام حسین علیه السلام..... ۵۹
- الف) بازگشت ابراهیم به کوفه..... ۶۲
- ب) فرماندهی ابراهیم در نبرد با شامیان..... ۶۵
۴. ابراهیم در مقام کارگزاری موصل و نصیبین..... ۸۵
۵. کناره‌گیری ابراهیم از مختار..... ۸۷
- علل پیوستن ابراهیم به آل زبیر..... ۹۲
- فرجام ابراهیم..... ۱۰۴
- مدفن ابراهیم..... ۱۰۶
- بقاع منسوب به ابراهیم..... ۱۰۷
- قضایوت درباره ابراهیم..... ۱۱۱
- الف) نظر علمای شیعه درباره ابراهیم..... ۱۱۲
- ب) نظر علمای سنی..... ۱۱۳
- ابراہیم در مقام راوی حدیث..... ۱۱۳
- اوصاف و فضایل ابراهیم..... ۱۱۴
- نسل ابراهیم و بقاع منسوب به آنان..... ۱۱۷
۱. نعمان..... ۱۱۸
۲. مالک بن ابراهیم..... ۱۱۹
۳. محمد بن ابراهیم..... ۱۲۰
۴. قاسم بن ابراهیم..... ۱۲۲
۵. خولان..... ۱۲۳
- کتابنامه..... ۱۳۵

دیباچه

سعادت واقعی انسان و شرط پویایی جوامع بشری در سایه شناخت و کارآمد کردن سیره اولیای الهی است. پر آشکار است که سیره اولیای الهی به‌ویژه اهل بیت خاندان وحی علیهم‌السلام به‌عنوان متقن‌ترین آموزه‌های تربیتی و اساسی‌ترین مؤلفه در فرهنگ اسلامی است. شناخت واقعیت‌های زندگی آنان و بهره‌گیری از روش و منش و رفتار و گفتارشان می‌تواند زمینه‌های تعالی و سعادت واقعی انسان را فراهم سازد، از این‌رو پژوهش در آثار اولیای الهی به‌ویژه جست‌وجو در احوال خاندان پاک نبوت که در دامن پرمهر آنان کامل‌ترین انسان‌ها پرورش یافته‌اند به منظور الگوگیری از آنان ضرورت انکارناپذیر مراکز پژوهشی است.

گروه تاریخ و سیره پژوهش‌کده حج و زیارت در راستای ایفای رسالت خود برای ترویج فرهنگ اصیل اهل بیت علیهم‌السلام، به شرح حال شماری از چهره‌های تأثیرگذار جهان اسلام در قالب

تک‌نگاری‌هایی مستقل پرداخته و در این کتاب‌ها برای دسترسی آسان علاقمندان، زندگینامه تفصیلی هر فرد و معرفی زیارتگاه‌های منسوب به وی و تاریخچه و اعتبار آن ارائه شده است. در پایان پژوهش‌شکده حج و زیارت لازم می‌داند که از تلاش مؤلف محترم و ارزیابان و همه دوستانی که در واحد آماده‌سازی پژوهش‌شکده در به ثمر رسیدن این اثر تلاش نموده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق
گروه تاریخ و سیره
پژوهش‌شکده حج و زیارت



مقدمه

پژوهش درباره شخصیت‌های اثرگذار بر تحولات سیاسی - اجتماعی صدر اسلام، برای شناخت واقعی آنان و دانستن میزان اثرگذاری‌شان بر رویدادهای مهم و سرنوشت‌ساز، اهمیت دارد. ابراهیم بن مالک اشتر، یکی از شخصیت‌هایی است که درباره او، گفتارهای متناقضی وجود دارد. بحث برانگیزترین آنها، چرایی شرکت نکردنش در واقعه عظیم کربلا، روی گردانی او از مختار بن ابی عیبه ثقفی، پیوستنش به مصعب بن زبیر و فرجام وی است. گفتنی است تاکنون زندگی‌نامه جامعی درباره او تألیف نشده است.

در این پژوهش نخست به نقش مالک اشتر در رویدادهای عصر خلفا و به‌ویژه در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، اشاره و جایگاه وی نزد ایشان را بیان می‌کنیم و سپس در مبحث بعد به شناسایی ابراهیم بن مالک می‌پردازیم و می‌کوشیم زندگی‌نامه نسبتاً جامعی

از او ارائه کنیم. البته بیشترین داده‌های تاریخی، درباره نقش آفرینی او در قیام مختار، نبرد با سپاه اموی به فرماندهی عیدالله بن زیاد و نیز روی گردانی او از مختار و همراهی‌اش با مصعب بن زبیر می‌باشد. مباحث پایانی نیز به نسل ابراهیم و بقعه‌های منسوب به آنان اختصاص داده شده است.

امیدواریم این اثر، که پیشاپیش به وجود کاستی‌های آن اعتراف داریم، بتواند تصویری اجمالی از شخصیت ابراهیم بن مالک اشتر نمایش دهد و زمینه را برای پژوهش‌های علمی درخور فراهم آورد. بجاست از مدیر محترم گروه تاریخ و سیره پژوهش‌کده حج و زیارت جناب حجة الاسلام دکتر محمد مهدی فقیه بحر العلوم که مطالب ارزشمندی درباره بقعه‌های منسوب به نسل مالک اشتر در اختیار نگارنده قرار دادند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.



سید محمود سامانی

خاندان ابراهیم

۱. اصل و نسب ابراهیم

ابونعمان، ابراهیم فرزند مالک اشتر^۱ بن حارث بن عبد یغوث ابن سلمة (مسلمه)^۲ بن ربیعہ می باشد که نسب وی به تیره «نَخَع»^۳ از قبیلہ «مَذْحِج» از قبایل یمنی «قَحْطَان» می رسد؛^۴ ولی از نام مادر ابراهیم و نسبت قبیلگی او گزارشی در دست نیست. نخع از دودمان های بنام یمن و از شریف ترین قبایل آنجا

۱. چون پلک مالک یا رگ چشمش بر اثر اصابت تیر یا ضربه سختی در نبرد یرموک در شام (سال ۱۵ هجری) آسیب دیده بود، به او اشتر می گفتند. (الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج ۱، ص ۱۹۸)، زیرا در زبان عربی به کسی که پلک های چشم او شکافته شده و صدمه دیده است، می گویند: «شتر عینه».

۲. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۲۱۳.

۳. نام اصلی نخع: جسر بود. او از قوم خود دور شد و عرب به کسی که از قوم خود دور می شود، می گویند: «انتخع من قومه»، از این رو وی را نخع خواندند.

۴. نسب کامل وی چنین است: ابن الحارث بن جذیمة بن سعد بن مالک بن النخع بن عمرو بن علة بن جلد بن مذحج بن أدد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان (جمهرة انساب العرب، ص ۴۱۵)

بود و در منابع اعضای آن به خاندان نخعی و مذحج معروف بودند و در اسلام به تاریخ درخشان این طایفه بسیار توجه شده است. اصالت این خانواده و برومندی و برازندگی این دودمان به حدی است که از رسول خدا ﷺ نقل شده، که فرمودند: «اکثر القبائل في الجنه مذحج» (نخج).^۱

مالک اشتر نیز در یکی از رجزهای خود به نسبت خویشاوندی اش افتخار می‌کند و می‌گوید: «من از دودمان ربیعہ و مُصَر نیستم، بلکه من از خاندان شریف و برجسته مذحج هستم».^۲ پیش از اسلام یعنی در زمان جاهلیت، خاندان بزرگ نخج در جنوب شرقی «بیضاء» در دره‌های «مران»، «کبران»، «نزعه»، «حجومه»، «ملاحه»، «التیب» و «صحب» زندگی می‌کردند.^۳ همچنین گفته شده است، گروهی از آنان در قریه بزرگ و معروف آن زمان یمن به نام «بیشه» و برخی در قریه دیگری به نام «دشینه»^۴ سکونت داشتند. «بیشه» در آن روز قریه‌ای آباد و سرسبز بود و نخلستان‌های بسیاری داشت.^۵



۱. الانساب، ابن حزم اندلسی، ج ۱۲، ص ۱۶۱؛ امتاع الاسماع، ج ۱۴، ص ۲۵۲؛ المعرفة والتاریخ، ج ۱، ص ۳۲۸؛ نهایة العرب، ص ۲۹۸.
۲. دیوان مالک اشتر، عطار قیس، ص ۳۱.
۳. صفة جزیره العرب، ابومحمد همدانی، صص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت، اصغر منتظرالقائم، ص ۷۵.
۴. دثینه نیز نوشته‌اند.
۵. مراد الاطلاع، عبدالمؤمن بغدادی، ج ۱، ص ۲۴۲.

به اتفاق سیره نویسان، مالک اشتر در عصر جاهلیت متولد شد؛ ولی زمان دقیق آن مشخص نیست. برخی از تراجم نگاران در شرح حال مالک اشتر آورده‌اند: «ادرك الجاهلیه»^۱ «[مالک] عصر جاهلیت را درک کرد». برخی دیگر از منابع درباره او نوشته‌اند: «لم ادرك وکان رئیس قومه»^۲ «او جاهلیت را درک نکرد [بلکه آغاز زمان بعثت پیامبر ﷺ را درک کرد] و رئیس قوم خود بود». به هر حال، مالک اشتر پس از تولد در زادگاه خود (احتمالاً بیشه و دثینه)^۳ در میان قومش زندگی کرد و در زمان رسول اکرم ﷺ مسلمان شد.

برخی نویسندگان احتمال داده‌اند قبیله‌های بزرگ یمن مانند نخع، مذحج و «همدان»، در اواخر عصر رسول الله ﷺ و زمان مأموریت امام علی علیه السلام در یمن، یعنی در سال دهم هجری، مسلمان شدند؛^۴ بنابراین قبیله نخع و مالک اشتر با آن حضرت در زمان پیامبر ﷺ آشنا شدند.^۵

بر اساس گزارشی، هنگام اقامت امام علی علیه السلام در یمن، برخی بزرگان نخع از جمله مالک اشتر، آن حضرت را در حوادث آن دوران همراهی کردند.^۶

۱. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۱.

۲. الاصابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۶، ص ۲۱۲.

۳. ر.ک: پژوهشی پیرامون زندگی و عملکرد مالک اشتر، علی اکبر عباسی، ص ۴۲.

۴. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۰۰.

۵. ر.ک: مالک اشتر، محمدی اشتهاردی، ص ۱۹.

۶. فتوح الشام، واقدی، ج ۱، ص ۶۲.

با وجود مسلمان شدن مالک اشتر در عصر رسول الله ﷺ از او در شمار صحابه یاد نکرده‌اند و بنا بر قول مشهور، مالک از تابعین بود.^۱ حتی وی نیز از تابعی بودنش سخن گفته است.^۲

۲. نقش مالک در تحولات عصر خلفا

از نقش مالک در نبردهای «رَدّه» گزارشی وجود ندارد. اما وی در جایگاه یکی از خانواده‌های اصیل عرب و شاخص‌ترین شخصیت‌های قبیله نخع، در زمان خلافت «ابوبکر» (۱۱-۱۳ ه.ق) به شام رفت و در فتوحات این منطقه نقش بارزی داشت. پس از نبردهای شجاعانه وی در فتوحات شام، «ابوعبیده جراح» وی را به فرماندهی سپاهیان زبده برگزید.^۳ او در سال ۱۴ ه.ق پیش از نبرد «قادسیه» به عراق آمد و سپس در این نبرد با ایرانیان جنگید و پس از آن با ساخته شدن کوفه در سال ۱۷ ه.ق در آن شهر ساکن شد.^۴

البته قبیله بزرگ مذحج، که نخع یکی از طوایف آن می‌باشد، حتی پیش از اسلام نیز در عراق حضور داشتند و در «حیره» و میان این شهر و «انبار» ساکن بودند. با ظهور اسلام و فتح عراق در زمان خلافت ابوبکر و «عمر»، بیشتر نخعیان به سپاه

۱. الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۷، ص ۲۱۳.

۲. الاخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۱۷۹؛ المعیار والموازنه، اسکافی، ص ۱۰۶.

۳. تاریخ یعقوبی، احمد بن واضح یعقوبی، ج ۲؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۹۷.

۴. پژوهشی پیرامون زندگی و عملکرد مالک اشتر، صص ۴۸-۵۲.

اسلام پیوستند، چنان‌که قبیله نخع در نبرد قادسیه حدود یک چهارم آنان را تشکیل می‌داد. با ساخته شدن کوفه، آنان همراه مذحج در جنوب مسجد کوفه استقرار یافتند.

از این پس تا هنگام قیام ضد «عثمان» درباره مالک اطلاعاتی وجود ندارد. او از شخصیت‌های مطرح یمن در عراق، و از کسانی بود که در قیام ضد خلیفه سوم، عثمان، نقش داشت. او دو بار به سبب اعتراض به عملکرد و سخنان والی عثمان، «سعید بن عاص» اموی و «ولید بن عقبه» اموی در کوفه، و نیز عملکرد خلیفه سوم در عدول از سیره رسول خدا ﷺ، همراه برخی کوفیان همانند «کمیل بن زیاد نخعی»، به «دمشق» و «حمص» تبعید شد.^۱ در شام «معاویه» از میان تبعیدشدگان، مالک اشتر و «عمرو بن زراه» را به دلیل گفتن سخنان کوبنده زندانی کرد.^۲

مالک پس از بازگشت به کوفه - در غیاب سعید بن عاص اموی، والی کوفه، - مانع بازگشت سعید بن عاص اموی به آن شهر شد و بدین ترتیب بر کوفه تسلط یافت.^۳ پس از آن مالک در رأس ده‌ها نفر، از کوفه به مدینه رفت و در محاصره عثمان، که منجر به قتلش شد، شرکت کرد.^۴

۱. انساب الاشراف، بلاذری، ج ۴، ص ۵۳۲.

۲. الفتوح، ج ۱، صص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۳. همان، صص ۳۹۵ - ۴۰۲.

۴. الطبقات الكبرى، ج ۳، صص ۶۵ - ۷۱.

مالک که خود از پیشگامان بیعت با امام علی علیه السلام بود، در گرفتن بیعت برای آن حضرت نقش بارزی داشت.^۱ سپس وی در زمره یاران باوفا و صمیمی امیرمؤمنان در آمد و به همراه دیگر افراد قبیله نخع در نبردهای جمل و صفین در رکاب امیرمؤمنان جنگید. مالک در این نبردها، به ویژه در صفین نقشی محوری داشت. او به همراه قبیله اش با همه توان از امام علی علیه السلام حمایت کرد و در واقع از ارکان سپاه امام محسوب می شد، چنان که در این نبرد مالک به «افعی عراقیان» و «قوج عراق» معروف شد.^۲

به مالک اشتر «کبش العراق» گفتند؛ زیرا کبش، قوج شاخدار است که معمولا گله گوسفند دنباله روی او هستند و او جلودار آنهاست و در واقع این لقب مالک، کنایه از آن است که وی، جلودار و سپهسالار لشکریان علی علیه السلام در عراق بود. او در نبرد صفین پس از نشان دادن دلآوری و شجاعت عجیب به این لقب معروف شد.

در حوادث دوران خلافت امیرمؤمنان مالک لحظه ای غفلت نکرد و همواره وفادار و گوش به فرمان آن حضرت بود. امام شناسی و معرفت شناسی او کامل بود؛ و از این رو در میدان های خطیر حوادث یک تاز بود و در آزمایش ها و فراز و نشیب ها نلغزید و همواره شعارش این بود که علی بر حق است و حق با علی است و باید در راه حق، جان فدا کرد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۷۴-۷۷.

۲. وقعة صفین، نصرین مزاحم منقربی، صص ۳۹ و ۴۲۹.

۳. جایگاه مالک نزد امیر مؤمنان علیه السلام

امام علی علیه السلام مالک را شخصیتی معتدل معرفی کرده، و درباره او فرموده‌اند:

فَإِنَّهُ مِّنْ لَا يَخَافُ وَهِنَّهُ وَلَا سَقَطْتُهُ وَلَا بُطُؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعِ إِلَيْهِ
أَحْزَمٌ وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَّا مَا الْبُطُءُ عَنْهُ أَمْتَلُ^۱

مالک از کسانی نیست که بیم ضعف و سستی یا خطا و لغزشی در او راه یابد و نیز از کسانی نیست که هرگاه شتاب به احتیاط نزدیک‌تر است، کندی کند و هر جا کندی به احتیاط نزدیک‌تر است، شتاب ورزد.

همچنین امیر مؤمنان در وصف مالک، هنگام فرستادن او به مصر در مقام والی آنجا، در نامه‌ای خطاب به مردم مصر فرمودند: «من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما گسیل داشتم که در لحظه‌های ترسناک از دشمن روی بر نمی‌تابد».^۲

امام علی علیه السلام پس از شهادت مالک نیز ضمن طلب رحمت و رضوان الهی برای او فرمود: «او برای ما مردی خیرخواه و بر دشمنان ما سختگیر بود»^۳ و برای من همان‌گونه بود که من برای رسول خدا بودم».^۴

۱. نهج البلاغه، نامه ۱۳.

۲. همان، نامه ۳۸.

۳. همان، نامه ۳۴.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۹۷؛ الغدير، علامه امینی، ج ۹، ص ۴۰.

آن حضرت علیه السلام در نبرد صفین آن‌گاه که «جاریه بن قدامه تمیمی» نتوانست «عبدالرحمن بن خالد بن ولید مخزومی» را وادار به عقب‌نشینی کند، به مالک فرمود: «ای پسر شمشیر خدا، پیش تاز و صف بشکاف. مالک نیز موفق شد دشمن را شکست دهد».^۱

۴. نسل مالک اشتر

برخی منابع افزون بر ابراهیم، فرزندان دیگری برای مالک برشمرده‌اند:

الف) اسحاق

در منابع قدیمی هیچ اطلاعی از وجود، و زندگی او در دست نیست. اما بنا به گزارش برخی منابع متأخر، اسحاق در کربلا از یاران امام حسین علیه السلام بود و در رکاب سیدالشهداء علیه السلام به شهادت رسید؛ چنان‌که «فاضل دربندی» در دو کتاب خود «اسرار الشهاده» و «جواهر الایقان» از اسحاق نام برده، و وی را در شمار شهیدان کربلا ثبت کرده و نوشته است:

وی فرزند مالک اشتر، یار نزدیک امیرمؤمنان علی علیه السلام و برادر ابراهیم بن مالک است. پس از شهادت حبیب بن مظاهر به میدان رفت و در میدان این رجز را خواند:

۱. وقعة صفین، ص ۳۹۶.

نَفْسِي فِدَاكُمْ طَاعِنُوا وَجَالِدُوا
 حَتَّى يُبَانَ مِنْكُمْ الْمُجَاهِدُ
 وَأَزْجُلًا تَتَّبِعُهَا سَوَاعِدُ
 فِي نَصْرِ مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ الْعَابِدُ
 بِذَلِكَ أَوْصَانَا ...^۱

الْوَالِدُ بَنَصْرِ ابْنِ الْمُرْتَضَى يَا جُحْدُ

– ای یاران حسین، جانم فدایتان، شمشیر و نیزه بزیند تا
 مجاهدان شناخته شوند و جدا گردند.^۱
 – و پاهای و در پی آن بازوان، در یاری سرور عابد
 حسین علیه السلام قطع شود.
 – ای انکارکنندگان، پدر، ما را به یاری فرزند مرتضی
 سفارش کرده است.

وی هنگام مبارزه، به پرچمداران لشکر «ابن سعد» حمله
 کرد و گروهی از آنان را به هلاکت رساند. او پس از
 چند لحظه استراحت در میدان جنگ، بار دیگر بر آن
 جماعت حمله برد^۲ و این شعر را خواند:

يَا لَكَ يَوْمًا كَاسِفًا وَصَعْبًا
 يَا لَكَ يَوْمًا لَا يُوَارِي كَرْبًا
 يَا أَيُّهَا الْبَاغِي الَّذِي ازْتَكَبَا
 فَلَا تَخَافُ الْمَوْتَ كَمَا قَرَّبَا
 لِأَنَّ فِينَا بَطْلًا مُجَرَّبًا
 اعْنِي الْحُسَيْنَ عِنْدَنَا مُحِبًّا

۱. این بیت در سند ناقص، و همین‌گونه آورده شده است و احتمال دارد، کلمه‌ای جا
 افتاده باشد.

۲. اسرار الشهادة، دربندی، ج ۲، ص ۲۸۴.

فَالْتَفَسُّ فِينَا لِلْقِتَالِ تَطْلُبَا
نَفْدِيهِ بِأَلَامٍ وَلَا تَبْغِي الْأَبَا

چه روزهای سخت و ترسناکی در پیش داری، روزهایی
که سختی و رنج آن پوشیده نیست!
ای ستمگری که مرتکب ظلم گشته‌ای، ما از مرگ
هنگامی که نزدیک شود، نمی‌هراسیم؛
چون حسین علیه السلام آن شجاع آزموده و محبوب، در میان
ماست.

جان‌های ما خواهان جنگ است، و پدر و مادر خود را
فدای حسین علیه السلام خواهیم کرد.^۱

همان‌گونه که یادآوری شد، در منابع کهن هیچ نام و نشانی
از اسحاق وجود ندارد و فقط منابع متأخر به او پرداخته‌اند.
بیشتر عاشوراپژوهان نیز از چنین فردی نام نبرده‌اند. از این‌رو
باید در گزارش فاضل دربندی تردید کرد.



(ب) انس بن مالک

در منابع متقدم فرزندی به نام انس برای مالک اشتر ثبت
نشده است. اما منابع جدید و متأخر وی را از فرزندان مالک
دانسته، و برای یکی از نوادگانش به نام «محمد»، بقعه‌ای در
ایران معرفی کرده‌اند.

یکی از نویسندگان متأخر به نام «فراہانی» درباره نسب

۱. پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، جمعی از نویسندگان، صص ۹۳ و ۹۴؛ به نقل از:
اسرار الشہادہ در بندہ، ج ۲، ص ۲۸۴.

محمد نوشته است:

نسب او با چند واسطه به حضرت مالک اشتر منتهی می‌شود که عبارت‌اند از: «محمد بن شمس الدین بن عاید ابن نظام الدین بن قاسم بن انس بن مالک اشتر نخعی».

سپس وی چنین می‌نویسد:

قاسم بن انس بن مالک رضی الله عنه در زمان هشام بن عبدالملک اموی به جرم ذکر احادیث درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و جانب‌داری از حقوق پایمال شده عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و دفاع از حریم ولایت در شهر حله توسط دژخیمان حکومتی به شهادت می‌رسد. فرزند او نظام‌الدین به همراه دو برادر خود به اسامی حسام‌الدین و ابراهیم به ناحیه لار طالقان ایران مهاجرت می‌کند و در آنجا به نقل احادیث اهل بیت علیهم السلام می‌پردازند.

محمد بن شمس الدین، فرزند وی داشته، به نام ابراهیم که از حامیان پرشور و مدافعان سلحشور خاندان ائمه علیهم السلام بوده است. ابراهیم بن محمد بن شمس الدین، هنگام تشریف‌فرمایی امامزاده اسماعیل بن فضل مدفون در محلات به جانب‌داری او قیام می‌کند و سپس توسط گروهی مزدور به نام رشیدیان به شهادت نایل می‌آید. مدت میزبانی ابراهیم بن محمد از امامزاده اسماعیل را، هفت سال نگاشته‌اند.^۱

۱. مزارات استان مرکزی، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، ج ۱، ص ۱۶۲ به نقل از افتخار آفرینان استان مرکزی، داود نعیمی، ج ۱، صص ۳۳۰ - ۳۳۲.

متأسفانه معلوم نیست منبع فراهانی برای نقل این مطالب درباره محمد بن شمس الدین و فرزندش چیست؟ از این رو سخنان فراهانی را به دلیل مستند نبودن و موجود نبودنشان در دیگر منابع نمی‌توان به راحتی پذیرفت و برای پذیرفتن این مطلب که این مکان مدفن یکی از نوادگان مالک اشتر است، باید بیشتر تحقیق شود.

بقعه محمد شمس الدین

این بقعه، در هشت کیلومتری جنوب غربی شهر «خمین» در استان مرکزی، در روستای «گوشه» از دهستان «رستاق» واقع شده است و «صحابی زاده علی (ع)» شناخته می‌شود. ساختمان قدیمی این بقعه، که از سنگ لاشه و ملاط گل ساخته شده، در سال ۱۳۶۴ ه. ش تخریب و به جای آن بنای کنونی ساخته شد که صحن، گنبد، حرم و رواق دارد.

ورودی بقعه، صحن نسبتاً بزرگی است که حدود ده پله بالاتر از کف صحن قرار دارد. اتاق مرقد، فضایی شش ضلعی به قطر تقریبی شش متر است که بر روی آن گنبدی مدور قرار دارد. در ضلع شمالی بقعه، ایوانی تعبیه شده، و سه اتاق به عنوان «شبستان» در اطراف آن ساخته شده است. آزاره دور مرقد، سنگ کاری شده، و فضای دیوارها تا زیر سقف گنبد، گچ کاری است. در هریک از اضلاع بقعه چند طاق نما و نورگیر ساخته شده و ترکیب زیبایی به اتاق مرقد داده است.

ضریح چوبی نسبتاً قدیمی مشبک و به شکل مربع از مرقد محافظت می‌کند. متن سنگ جدید مرقد پس از سوره حمد جمله ذیل می‌باشد: «مرقد مطهر حضرت محمد بن مالک اشتر». در جلوی بقعه، چند چنار کهن و تنومند قرار دارد که به گفته اهالی حدود سیصد سال قدمت دارند و چشمه‌ای نیز در کنار آنها جریان دارد. این چشمه به هنگام بازدید خشک بوده است.^۱

«شیخ کمال‌الدین فراهانی» از قول «محمدالدین محمد حسینی» مؤلف «زینة المجالس» می‌نویسد:

کمره ولایتی است وسیع و عرصه‌ای است رفیع، مشتمل بر سی قریه و قرب چهارصد مزرعه از اعظم قرای آن خمابین (خمین) است که بنا کرده همای بنت بهمن است و از این جهت به «همایون» موسوم بود و به کثرت استعمال به خمابین مبدل شد.

هوایش سردسیر است مایل به اعتدال... و مزار متبر که و مرقد منوره محمد بن مالک اشتر رضی الله عنه در مواضع علیا ولایت مزبوره است و چنین مذکور شد در محلی که آن خاک پاک، مدفن حضرت شد، از کرامات حضرتش چشمه آبی در غایت عزوبت از زیر مرقد منور قریب به دور آسیاگردان جریان یافته و از یمن کرامت آن حضرت ناقص و زاید نمی‌شود!^۲

۱. مزارات متبر که استان مرکزی، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، ج ۲، صص ۱۷ - ۱۹.

۲. انوار الحسین فی مشاهد الخمین، شیخ کمال‌الدین فراهانی، ص ۲۴.

بسیار به بقعه محمد بن مالک اهالی رستاق و گوشه و مناطق پیرامونی آن توجه می‌کنند و بدان تبرک می‌جویند.^۱ اخیراً ضریح جدیدی برای بقعه محمد بن مالک اشتر ساخته، و نصب شده است.

فراهانی در انتهای پژوهش اشعاری در مدح محمد بن شمس‌الدین... مالک اشتر می‌سراید که چنین است:^۲

در این مزار که دارد نگاه پیغمبر
دعای خیر نماید به زائران حیدر
چرا که خفته در این خاک محنت و غربت
لیل مؤمن سردار مرتضی اشتر
محمد است به نام و ز دوده مالک
بود به بحر شرافت مثابه گوهر
نمود یاری آل علی در این سامان
که گشت از ستم خصم لاله سال پیر
به پاس حرمت مالک اجله اصحاب
نموده فرش ره زائران ملک شهیر
خدای داده اجازت که نام او اینجا
شود بلند ز حلقوم هر ستایشگر
مدار عرض ادب را دریغ ای زائر
که خفته آسوه عشق و ادب در این بستر

۱. مطالب مربوط به بقعه محمد از دایرة المعارف بقاع متبرکه محمد مهدی فقیه بحرالعلوم اقتباس شده است.

۲. مزار السالک در معرفی چهره محمد بن مالک، صص ۲۶ - ۲۸؛ مزارات استان مرکزی، ج ۱، صص ۲۰۱ و ۲۰۸.

چنان به راه ولایت به نقد جان کوشید
که گشت زنده از او باز سیره اشتر
خدای باورِ سالک، محمد مالک
وزیر زاده مولا امیر اژدر در
شجاع و حلقه زنجیره سلحشوری
به راه عشق پذیرای اخگر و خنجر
مطیع امر خداوند و عالم و زاهد
ولای آل علی را تنوره آذر
سرود بهر رضای خدا (کمال الدین)
سروده‌ای به شمار دوازده رهبر

ج) حیدر بن مالک و بقعه منسوب به او

در منابع متقدم فرزندی به نام حیدر برای مالک ثبت نشده است. فقط برای وی بقعه‌ای در خیابانی به همین نام در شهر «بابا حیدر» «فارسان» در استان «چهارمحال بختیاری» وجود دارد. این شهر در ۴۵ کیلومتری «شهرکرد» قرار دارد. براساس آمار سال ۱۳۸۵، جمعیت بابا حیدر برابر با ۱۰،۹۲۲ نفر بود. این شهر به سبب وجود امامزاده حیدر بن مالک این گونه نام‌گذاری شده است.

با وجود آنکه شهرت محلی بقعه، به حیدر، پسر مالک اشتر (سردار بزرگ اسلام) است، اما کتیبه ضریح، حیدر بن مالک از نوادگان امام هفتم علیه السلام قلمداد شده است. حاج حیدر خسروی تذکره جعلی، حیدر بن مالک اشتر را از جمله همراهان برخی سادات من جمله

میر احمد بن عبدالله بن موسی علیه السلام می‌داند که به قصد زیارت امام رضا علیه السلام عازم ایران شده، و سپس بعد از خبر شهادت آن حضرت و تعقیب سادات از سوی عمال مأمون عباسی به این منطقه متواری، و سپس در مکان کنونی به شهادت رسیده است.^۱

به نظر می‌رسد این داستان و مانند آن ساخته ذهن برخی مؤلفان است که این مطالب از نوشته‌های آنان، به برخی از کتاب‌ها راه یافته است. در حال حاضر، دانسته‌های ما درباره شخصیت مدفون در این بقعه بسیار اندک می‌باشد و تا زمانی که سند معتبری نیابیم که بتواند به ابهامات موجود پاسخ دهد، باید از اظهار نظر بدون سند خودداری کنیم.

بقعه حیدر بن مالک به شکل مربع مستطیل و به ابعاد ۱۰×۱۲ متر می‌باشد و ایوان ورودی، گنبد و ضریح دارد. ایوان بقعه به جانب شمال است و کاشی‌کاری مختصری بر سردر آن وجود دارد که شامل یک ردیف کاشی خشتی است و با خط نستعلیق درشت بر زمینه آبی آن نوشته شده: «السلام علیک یا حیدر بن مالک اشتر». در دو طرف ایوان، دو اتاق کوچک یکی برای آبدارخانه و دیگری برای نگهداری طراحی شده است. در بقعه چوبی است و پس از عبور از مدخل، اتاق مرقد وجود



۱. کشف الاسرار، ص ۷۰؛ مزارات چهارمحال و بختیاری، محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، ص ۱۲۴، درباره مطالب بقعه محمد از دائرة المعارف بقاع متبرکه تألیف محمد مهدی فقیه بحرالعلوم اقتباس شده است.

دارد که میان آن چهار ستون قطور برای قرار دادن سقف و گنبدخانه احداث شده است. در میان این ستون‌ها، ضریح زیبا و مطلائی نصب شده است که بر روی در میناکاری آن نوشته: ضریح مطهر امامزاده حیدر بن مالک، بابا حیدر، از نوادگان امام موسی کاظم علیه السلام به همت مدیریت اوقاف و امور خیریه استان و هیئت امنای ساخته، و نصب گردید. میناسازی طرفه نژاد، طراحی و ساخت بهنام کبیری، قلمزنی سید رسول احمدی. سال ۱۳۸۶.

کف و ازاره بقعه از سنگ پوشیده شده، بقیه دیوار تا زیر سقف و گنبد، به زیبایی آئینه‌کاری شده است.

گنبد بقعه از داخل کلاه‌خودی و از خارج عرق‌چینی می‌باشد که ارتفاع آن تقریباً ۳ متر است. مساحت زیارتگاه حدود چهارصد متر مربع است و از سمت جنوب به جهت اشرف به دره‌ای سرسبز و کوه‌های اطراف بسیار زیبا و دیدنی است.

ابراهیم بن مالک تا قیام مختار

۱. ابراهیم تا نبرد صفین

- زمان تولد

درباره سال تولد ابراهیم اطلاعات دقیقی در دست نیست. اما چون ابراهیم در جنگ صفین (سال ۳۷ ه.ق) نوجوان بود، معلوم می‌شود او بین سال‌های ۱۵ تا ۲۱ ه.ق، یعنی در زمان خلافت عمر بن خطاب، به دنیا آمده است.

- محل تولد

در منابع مکان تولد ابراهیم، به‌طور دقیق مشخص نشده است، اما به‌نظر می‌رسد زادگاه او کوفه باشد؛ زیرا پس از شرکت مالک اشتر در فتوحات عصر دو خلیفه نخست، و جابه‌جایی او در شام و عراق، در نهایت وی در کوفه ساکن شد. براساس منابع اعتراض‌های مالک به عثمان، حاکم کوفه، سکونت پدر ابراهیم در کوفه، و تولد وی در آن شهر را تأیید می‌کند.

- دوران کودکی و نوجوانی

از زمان تولد تا پیش از نبرد صفین (در سال ۳۷ ه.ق) درباره زندگی ابراهیم در منابع اطلاعاتی وجود ندارد.

۲. نقش ابراهیم در نبرد صفین

برخی منابع حضور ابراهیم در نبرد صفین را گزارش می‌کنند^۱ که می‌توان سن ابراهیم را هنگام شرکت در این جنگ حدود ۱۵ تا ۲۱ سال دانست. او با وجود سن کمش، در این جنگ حضور یافت و در کنار امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام و پدرش مالک اشتر از خود رشادت‌ها نشان داد.

بنا به نوشته «نصر بن مزاحم منقری»، با اینکه ابراهیم در جنگ صفین نوجوانی بیش نبود، در کنار امیرمؤمنان و پدرش مالک، از خود رشادت‌ها نشان داد.^۲

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲ ص ۴۵۰.

۲. وقعة صفین، ص ۶۰۳؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۸۱.

برخی مورخان برای وصف شجاعت ابراهیم در این نبرد نوشته‌اند:

پدرش مالک اشتر، در مقابل عمرو بن عاص قرار گرفت و نیزه‌ای به طرف او انداخت. عمرو از صحنه گریخت. جوانی از جوانان قبیله حمیر که در سپاه معاویه بود، صحنه را دید و پرچم را از عمرو بن عاص گرفت و گفت: «اکنون هنگام نبرد جوانی چون من است» و شروع به رجزخواندن کرد. مالک اشتر، دست فرزندش ابراهیم را گرفت و گفت: «جوانی در برابر جوانی». آن‌گاه به ابراهیم گفت: «به میدان نبرد برو؛ زیرا او جوانی نوسال است و تو نیز چون او جوانی نوسال هستی». ابراهیم به میدان رفت و رجزی زیبا سرداد و حمله‌ای سخت کرد. بعد از مدتی نبرد، طرف مقابلش را به هلاکت رساند.^۱

در این نبرد رجز او را چنین آورده‌اند:

يَا أَيُّهَا السَّائِلُ عَنِّي لَا تُرْغِ
 أَقْدِمُ فَلْيَايَ مِنْ عَرَانِينَ النَّحَعِ
 كَيْفَ تَرَى طَعْنَ الْعِرَاقِيِّ الْجَدْعِ
 أَطِيرُ فِي يَوْمِ الْوَعَى وَلَا أَقْعُ
 مَا سَاءَ كُمْ سَرَّ وَمَا صَرَّكُمْ نَقْعُ
 أَعَدَدْتُ ذَالِيَوْمَ لَهْوِ الْمُطَّلَعِ

۱. وقعة صفين، ص ۶۰؛ الفتوح، ص ۵۸۱.

ای کسی که جویای منی، پروا مکن و فراز آی که من از شیرمردان و دلاوران قبیله نخع هستم. ضربات جوان عراقی را چگونه می‌بینی؟ من در روز جنگ پرواز می‌کنم و سقوط ندارم. آنچه شما را بد آید، ما را خشنود می‌کند و آنچه به شما ضرر می‌زند، برای ما نفع است. من امروز برای هول‌آفرینی و هراس‌انگیزی آماده شده‌ام.^۱

با توجه به اینکه مالک اشتر پس از نبرد صفین تا زمان مأموریتش برای سفر به مصر، حاکم جزیره بود، احتمالاً ابراهیم نیز تا زمان شهادت پدرش در آن منطقه بوده است. همچنین نمی‌دانیم ابراهیم در سفر پدرش به مصر برای انجام دادن مأموریتش و هنگام شهادت او، همراهش بوده است یا نه؟ از نقش ابراهیم در نبرد نهروان (خوارج) و دیگر رویدادهای دوران خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، و همچنین عصر خلافت کوتاه مدت امام حسن علیه السلام و دیگر حوادث دوران امامت آن حضرت نیز گزارشی وجود ندارد.

دو گزارش از مورخان متقدم نقل شده است که سن کم ابراهیم در خلافت امیر مؤمنان را بیان می‌کند: الف) ابراهیم هنگام پیوستن به قیام «مختار ثقفی» در سال ۶۶ ه. ق. و ایفای نقش برجسته در این قیام، در سنین جوانی بوده است؛^۲

۱. شاگردان مکتب ائمه علیهم السلام، محمدعلی عالمی دامغانی، صص ۳۲ و ۳۳.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۷.

ب) عبیدالله بن زیاد، فرمانده سپاه شام، هنگامی که دریافت ابراهیم، فرماندهی سپاه کوفه را برای شرکت در نبرد خازر، بر عهده دارد، از جرئت ابراهیم شگفت زده شد، زیرا عبیدالله هنگامی که والی عراق بود، ابراهیم را در سنین کودکی، در حال بازی با کبوتران دیده بود.^۱

نتیجه آنکه سن کم ابراهیم عامل مهمی است که باعث شده در رویدادها، به چشم نیاید. اگر ابراهیم، در رویدادهایی که به آنها اشاره شد نقشی داشت، بی تردید منابع اصلی، به آنها اشاره می‌کردند.

۳. ابراهیم و واقعه کربلا

از پرسش‌های مطرح درباره ابراهیم چرایی شرکت نکردن وی در قیام امام حسین علیه السلام است؟ می‌توان دو احتمال درباره حضور نداشتن او در واقعه کربلا در نظر گرفت:

- آگاهی نداشتن از حرکت امام حسین علیه السلام

این احتمال پذیرفتنی نیست؛ زیرا با توجه به حضور ابراهیم در کوفه؛ مکاتبات برخی سران کوفه از جمله برخی بزرگان قبایل یمنی ساکن آن شهر با امام حسین علیه السلام و دعوت

۱. الفتوح، ج ۶، ص ۱۷۵؛ العقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، ج ۴، ص ۳۷۷؛ سنن او را هنگام کشته شدن چهل سال نوشته‌اند: ر.ک: انساب الاشراف، ج ۷، ص ۹۱؛ تجارب الامم، ص ۲۳۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۲۶.

آن حضرت به کوفه؛ نیز حضور «مسلم بن عقیل» در آن شهر و بیعت هزاران نفر با او و همچنین تحولات به وجود آمده مانند سرکوب شیعیان و شهادت افرادی مانند «هانی» و «مسلم»، بعید است ابراهیم اطلاعی از قیام امام حسین علیه السلام نداشته باشد. افزون بر آن مطابق گزارش منابع متأخر برادر او «اسحاق بن مالک» در کربلا حضور داشته، و از شهدا دانسته شده است^۱. بنابراین باید برای یافتن پاسخ این پرسش در پی دلایل دیگری بود.

- کوتاهی در یاری امام حسین علیه السلام

در این فرض، ابراهیم نیز مانند بسیاری از خواص ساکن کوفه، مقصر قلمداد شده است؛ زیرا آنان در یاری کردن حق کوتاهی کردند و توفیق یاری سید الشهداء و درک فیض شهادت را از دست دادند. آنان در برهه‌ای حساس از تاریخ اسلام که می‌توانستند با درخشش خود، نقش تاریخی‌شان را ایفا کنند، فقط نظاره‌گر و شاهد ماجراهای غمبار بودند و برای تغییر مسیر برخی از این جریان‌ها هیچ عملی انجام ندادند.

برخی اندیشوران شیعه کوشیده‌اند برای نپیوستن افرادی مانند ابراهیم به امام حسین علیه السلام دلیل بیابند و این‌گونه عملکرد آنان را توجیه کنند و گناه قصورشان را از دوششان بردارند؛ مثلاً مرحوم مامقانی، برای پاسخ‌گویی به چرایی شرکت نکردن ابراهیم در کربلا پس از بیان مقدمه‌ای چنین گفته است:

۱. ر.ک: پژوهشی در شهدای کربلا، جمعی از نویسندگان، ص ۲۲.

امام حسین علیه السلام در مدینه یا مکه فردی را به همراهی مکلف نکرد. امام حسین علیه السلام هنگامی که از حجاز به طرف عراق حرکت کرد، می‌دانست که به فیض شهادت خواهد رسید، ولی به ظاهر، به قصد جنگ و نبرد مسلحانه حرکت نکرد، تا بر همه مکلفان واجب شود که به عنوان جهاد با او همراه شوند؛ بلکه براساس وظیفه خود، یعنی به دست گرفتن رهبری ظاهری و پیشوایی مردم، که حضرتش را دعوت کرده بودند، حرکت کرد. در این صورت بر دیگران واجب نیست که با او هم‌سفر شوند. اگر کسی هم همراهی نکند، گناهی را مرتکب نشده است. گناهکار فردی است که در قیام کربلا و محاصره امام حسین علیه السلام در روز عاشورا حضور داشته و با آن حال از همراهی امام تخلف کرده به یاری حضرتش نشتافته است. اما کسانی که در حجاز بودند و از اول با امام نیامدند، از ابتدا مکلف به حرکت و همراهی با امام نبودند. عدم همراهی آنان تخلف، و موجب فسق و گناه آنان نیست. بنابراین، تعدادی از صالحان و خوبان بودند که در آن هنگام، شرف شهادت برای آنان نوشته نشده بود و در حجاز ماندند. شکی نیست که احدی در عدالت آنان تردیدی نداشته است؛ پس نیامدن «محمد حنفیه»^۱ و «عبدالله جعفر»^۲ به علت سرپیچی یا انحراف ایشان نبوده است.^۳

۱. برادر امام حسین علیه السلام از مادری به نام خوله از قبیله بنی حنیفه.

۲. پسر عمو و همسر حضرت زینب کبری علیها السلام.

۳. تنقیح المقال، مامقانی، ص ۱۱۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۲، ص ۸۱.

البته یادآوری می‌کنیم مرحوم مامقانی به وضعیت دشوار امام پس از رسیدن به عراق و تغییر وضعیت در عراق اشاره نکرده است. «علامه مجلسی» نیز درباره خواص کوفه که در قیام امام حسین علیه السلام شرکت نکردند نوشته است:

امام حسین علیه السلام، پیش از شهادتش و از عراق به بنی‌هاشم نوشت: «من الحسین بن علی ابی بنی‌هاشم. اما بعد، فانه من لحق بی منکم استشهد معی و من تخلف لم یبلغ الفتح والسلام»؛ «اما بعد، هر کس از شما با من باشد، به شهادت خواهد رسید و افرادی که با من نیامدند، به درجه فتح نایل نمی‌شوند». وی بعد از ذکر این روایت می‌نویسد: جمله «لم یبلغ الفتح» این احتمال را می‌رساند که امام علیه السلام دیگران را بین آمدن به کربلا و نیامدن مخیر کرده بود؛ پس چون آمدن آنان امر واجب نبود، بلکه تخییری بود، تخلف از آن، گناه محسوب نمی‌شود.^۱

از اظهار نظر برخی علمای شیعه چنین استنباط می‌شود که آنان خواسته‌اند نیوستن افرادی مانند ابراهیم به امام حسین علیه السلام را توجیه نمایند و برای کناره‌گیری آنان دلیل بیاورند.

مطلب دیگری که نمی‌توان در این باره نادیده گرفت آن است که با حضور عبیدالله بن زیاد در کوفه، اوضاع کاملاً به ضرر شیعیان دگرگون شد. عبیدالله براساس تصمیم جدی خود برای از بین بردن مسلم بن عقیل و اطرافیان او، افزون بر

۱. بحار الأنوار، ج ۴۴، صص ۲۳۳-۲۹۸.

شهادت مسلم، بسیاری از شیعیان را در زندان حبس کرد. فضای خفقان‌آور کوفه و بستن راه‌های خروجی شهر از سیاست‌های ابن زیاد برای جلوگیری از پیوستن شیعیان و بیعت‌کنندگان به امام حسین علیه السلام بود. برخی پژوهشگران نوشته‌اند:

دوازده هزار نفر در زندان‌های عبیدالله در حبس به سر می‌بردند و عده زیادی از این زندانیان از زعما و بزرگان و سران قوم به شمار می‌رفتند، از قبیل مختار، سلیمان ابن صرد خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد و ابراهیم بن مالک اشتر.^۱

زمانی که امام حسین علیه السلام در کربلا متوقف شد، ابن زیاد ضمن سخنانی خطاب به مردم کوفه از آنها خواست برای مقابله با امام حسین علیه السلام راهی کربلا شوند. او با تهدید چنین گفت: «از این پس هر فردی را ببایم که از حضور در سپاه، سر باز زده باشد، نسبت به او بریء الذمه خواهیم بود».

معنای صریح این سخن، این بود که هر کس به او نپیوندد، کشته خواهد شد. از این رو ابن زیاد به «قعقاع بن سوید» دستور داد تا در شهر بگردد و ببیند آیا کسی از سپاه تخلف کرده است یا خیر. وی در جست‌وجوی خود، شخصی از قبیله همدان را یافت که برای طلب میراث خود به کوفه آمده بود. او را نزد

۱. تاریخ شیعه، محمدرضا مظفر، ص ۷۷.

عبیدالله برد. عبیدالله فرمان کشتن وی را صادر کرد و پس از آن هیچ بالغی در کوفه یافت نشد مگر آنکه به لشکرگاه کوفه، یعنی نخيله رفت.^۱

بر این اساس، اهالی کوفه نمی توانستند در آن وضعیت از دستور والی شهر سرپیچی کنند و به کربلا نروند؛ زیرا تخلف از دستور با کشته شدن برابر بود. شیعیانی که نمی خواستند چنین کنند دو راه داشتند یا مخفیانه به امام پیوندند یا از کوفه بگریزند. با توجه به اینکه ابراهیم بن مالک و دوستانش در کربلا حاضر نبودند و درباره فرار آنها خبری ثبت نشده است و نیز فرار با روحیه سلحشوری و نظامی آنان سازگار نبود، احتمال زندانی بودن آنان تقویت می شود.



با توجه به پیشینه درخشان برخی خواص و بزرگان بسیار بعید می نماید که آنان ندای مظلومیت و استغاثه سیدالشهدا و نماینده او را شنیده باشند و به سبب ترس یا تردید، امام خود را، که مصرانه از او دعوت کرده بودند، تنها گذاشته باشند.

در روز عاشورا امام حسین علیه السلام به بسیاری از نویسندگان نامه ها خطاب و آنان را سرزنش کرد که چگونه او را دعوت نموده اند ولی اکنون او را تنها گذاشته اند! اما حضرت بزرگان شیعه را نام نمی برد، در حالی که اگر آنها در این باره کوتاهی

۱. معالم المدرستین، مرتضی عسکری، ج ۳، ص ۸۳.

۲. مقتل الحسین علیه السلام، خطیب خوارزمی، ص ۱۱۸.

کرده بودند، بیش از دیگران مستحق توبیخ و سرزنش بودند. بنابراین به یقین افرادی مانند سلیمان برای نپیوستن به امام حسین علیه السلام عذری داشته‌اند، اما هیچ منبع اصیل تاریخی این مطلب را تأیید نمی‌کند. افزون‌بر این، برخی دیگر از بزرگان شیعه مانند «حیب بن مظاهر» در زندان نبوده‌اند؛ در حالی که آنان نیز از شیعیان سرشناس و دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بودند و اگر قرار بود سران شیعه دست‌گیر و زندانی شوند، حیب بن مظاهر نیز باید دست‌گیر می‌شد.

۴. ابراهیم و توابین

پس از آنکه عمال امویان قیام امام حسین علیه السلام را سرکوب کردند، برای مدتی کوفه در آرامش فرو رفت تا اینکه با مرگ یزید در سال ۶۴ ه.ق، شیعیان حرکت‌هایی را آغاز کردند؛ مانند قیام توابین که پس از شهادت امام حسین علیه السلام تدارک این قیام آغاز، و در سال ۶۵ ه.ق، علنی شد. سلیمان بن سرد خزاعی رهبری قیام توابین را بر عهده داشت. آنان در قیامی احساسی و شتابزده، برای انتقام‌گیری خون امام حسین علیه السلام با امویان جنگیدند، اما در نبرد «عین الورد» با شامیان در شمال غرب صفین به فرماندهی عبیدالله بن زیاد بسیاری از توابین به شهادت رسیدند و این‌گونه این قیام نیز سرکوب شد.

در منابع از نقش ابراهیم در حرکت توابین گزارشی وجود ندارد. بی تردید اگر او در این قیام شرکت می‌کرد، مورخان آن را بیان می‌کردند. گویا او نیز همانند برخی شیعیان، حرکت شتابزده توابین را بر نمی‌تایید و شکست آنان از امویان را قطعی می‌دانست، از این رو ابراهیم از همراهی ایشان خودداری کرد.

ابراهیم و قیام مختار

نقش ابراهیم در تحولات عراق در دوره فترت امویان، یعنی در فاصله مرگ یزید تا استقرار مجدد حکومت بنی‌امیه، در منابع بیان شده است. وی از کسانی است که بزرگان درباره او بسیار سخن گفته‌اند. در این عصر، ابراهیم، سرور قبیله نَجَع و یکه‌تاز آنان و به شجاعت و تدبیر مشهور و از فرماندهان شریف و با سیادت بود. بسیاری مورخان شجاعت او را ستوده‌اند و از قهرمانی‌ها و شجاعت‌هایش در میدان جنگ، که بی‌امان بر قلب دشمن می‌تاخت و از چپ و راست از کُشته، پُشته می‌ساخت، با شگفتی یاد کرده و سخن‌ها گفته‌اند.

بسیاری از بزرگان و سران شیعه در قیام مختار در سال ۶۶ ه. ق، نقشی فعال داشتند؛ ولی شاید به جرئت بتوان گفت که هیچ‌یک از اصحاب و یاران مختار اثرگذاری، درخشندگی و شکوه ابراهیم، فرزند برومند مالک اشتر را نداشته‌اند. به یقین شخصیتی مانند ابراهیم سبب اعتلای هر چه بیشتر مختار را فراهم

آورده و موفقیت‌های بسیاری را نصیب قیام او کرده بود. بی تردید میان یاران مختار، ابراهیم امتیاز خاصی داشت؛ همان‌گونه که پدرش، مالک، نزد امام علی عَلَيْهِ السَّلَام موقعیت خاصی داشت.

۱. چرایی و چگونگی پیوستن ابراهیم به مختار

شخصیت نافذ ابراهیم، فکر بلند، شجاعت و کاردانی او در امور جنگ از یک سو و علاقه شدید و اخلاص او به ساحت مقدس اهل بیت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از سوی دیگر و دیگر صفات برجسته ابراهیم، مختار و سران شیعه عراق را به پیوستن او به قیام مختار امیدوار کرده بود. آن‌ها وی را سبب امید و پشتیبانی قوا و فرماندهی لایق برای قیام می‌دانستند. بنابراین همه توان خود را برای جذب ابراهیم به حضور در پیکار با حاکم زبیری کوفه به کار بردند.

هنگامی که مختار، نمایندگی خود را از طرف محمد حنفیه اعلام کرد و مقدمات قیام در کوفه را فراهم ساخت، برخی سران شیعه با مختار ملاقات کردند و خطاب به او گفتند:

حال که همه‌چیز مهیا گشته [است]، اگر مردی چون ابراهیم فرزند مالک اشتر به ما بپیوندد، امید زیادی به پیروزی خواهیم داشت؛ زیرا او فرزند مردی بزرگوار است و عشیره‌ای صاحب عزت دارد و جوانی دلیر،

۱. انساب الاشراف، ص ۳۸۵؛ الاخبار الطوال، ص ۲۸۸؛ تاریخ الطبری، محمد بن جریر طبری، ج ۶، ص ۳۰؛ تجارب الامم، ص ۱۴۱.

شریف و آینده‌نگر است. مختار رأی آنان را پسندید و از پیشنهاد آنان استقبال کرد و گفت: «به دیدار او بروید و بگویید هدف ما جز خون‌خواهی امام حسین علیه السلام و اهل بیت او نیست و از طرف اهل بیت نیز اجازه داریم». اینان تصمیم گرفتند که با ابراهیم ملاقات و او را به قیام دعوت نمایند. از این رو پس از فراهم آمدن مقدمات قیام و پیش از اعلان آن، نزد ابراهیم رفتند تا وی را برای پیوستن به قیام ترغیب کنند.

هیئت ملاقات‌کننده با ابراهیم، هدف از قیام خود را تنها خون‌خواهی امام حسین علیه السلام و اهل بیت او بیان کرده، و متذکر شدند که از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در این کار اجازه نیز دارند. از عامر شعبی نقل شده است که گفت:

«من و پدرم در گروه منتخب مختار، به دیدار ابراهیم رفتیم. یزید بن انس خطاب به ابراهیم گفت: ما هدفمان اجرای حکم خدا و رعایت سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و خون‌خواهی از مظلومان کربلاست. وی پس از دعوت ابراهیم برای همراهی با قیام، گفت: این مسئله مهمی است. اگر پذیرید، به خیر و منفعت شماست و اگر نپذیرید، ما با شما اتمام حجت کردیم و از شما می‌خواهیم که این مسئله را جایی مطرح نکنید و مخفی نگه دارید».

ابراهیم گفت: «فردی چون من از جاسوسی خبرچینان باکی ندارد. من از افراد حکومت نیستم که به خاطر

حفظ مقامم از جاسوسی واهمه‌ای داشته باشم. دشمن هم عددی نیست؛ عده‌ای افراد سبک‌مغزند که همتشان نیز پست و بی‌ارزش است؛ لذا ترس از آنان، معنا ندارد.»^۱ در سخنان ابراهیم نکات بسیار مهمی وجود دارد که می‌توان آنها را چنین دسته‌بندی کرد:

- چون ابراهیم مقامی ندارد که به آن وابسته باشد و بخواهد آن را حفظ کند، از جاسوسی واهمه ندارد و به ما می‌آموزد که نخست، مقام پرست نباشید تا برای حفظ آن، ذلیل شوید؛ دوم، اگر مقامی دارید، به آن وابسته نباشید.

نکته دیگر در کلام ابراهیم این است که دشمن دو ضعف اساسی دارد: نخست سبک‌مغز است و معمولاً منافع زودرس و موقت را در نظر می‌گیرد و برای دستیابی به آن می‌کوشد که این کار آنان عین سبک‌مغزی است. دوم همتشان پست و بی‌ارزش است؛ زیرا در دیدگاه آنان فقط دنیا، شهرت و پول مهم است. بنابراین همتشان را نیز برای دستیابی به آنها صرف می‌کنند و کسی که از خود گذشته نباشد و برای خدا به میدان نبرد نیاید، به‌زودی از میدان بیرون خواهد رفت و انگیزه کافی و قوی برای دفاع و مقابله نخواهد داشت.

«احمر بن شمیط»^۲ نیز در این ملاقات به ابراهیم گفت:

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۰.

۲. وی از فرماندهان مختار بود و در برخی صحنه‌ها نقش شگفت‌آوری ایفا کرد.

«من خیر خواه شما هستم. خدا پدرت را بیمارزد که مرد بزرگی بود. تو نیز اگر طرفدار حق باشی، همان جایگاه را در دل‌ها خواهی داشت»^۱.

ابراہیم در همان جلسه در پاسخ بزرگان و سران شیعه کوفه گفت: «من حاضر به همکاری هستم؛ به شرط آنکه فرماندهی قیام از آن من باشد». اما آنان گفتند: «البته تو لیاقت و شایستگی این مقام را داری، اما مختار نماینده محمد حنفیه است و از جانب او اذن دارد و ما مأمور به اطاعت او هستیم»^۲. ابراهیم پس از شنیدن این سخنان، سکوت کرد.

مختار پس از آگاهی یافتن از گزارش جلسه دیدار بزرگان با ابراهیم، دریافت ابراهیم مخالفتی با قیام او ندارد و مایل است به قیام او بپیوندد؛ از این رو سه روز پس از این جلسه، مختار به همراه برخی سران و بزرگان به خانه ابراهیم رفتند. مختار در این نشست، نامه‌ای به ابراهیم داد^۳ و گفت:

«این نامه مهدی محمد بن علی بن ابی طالب است که خود بهترین مردم روی زمین است و پسر بهترین مردم روی زمین، پس از پیامبران خدا. او از تو خواسته است که به یاری ما برخیزی.



۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۶.

۲. الفتوح، ج ۶، ص ۲۲۹؛ تجارب الامم، صص ۱۴۲ و ۱۴۳.

۳. انساب الاشراف، صص ۳۸۵ و ۳۸۶؛ تاریخ الطبری، صص ۱۶ و ۱۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱۵.

عامر شعبی درباره ملاقات مختار با ابراهیم و مذاکرات آنان چنین نقل کرده است:

پس از سه روز از دیدار فرستادگان مختار با ابراهیم، خود مختار با ده نفر از یارانش از جمله - من و پدرم - به منزل ابراهیم رفتیم. در بین راه، مختار نامه‌ای به من داد و گفت: «پیش خود نگه‌دار». سرانجام به منزل ابراهیم رفتیم. در آن دیدار، مختار به ابراهیم گفت: «من از طرف محمد حنفیه مأمور این کار هستم و از جانب او برای تو نیز نامه‌ای دارم». سپس رو به من کرد و گفت: «نامه را به ابراهیم بده». من نیز چنین کردم. او نامه را باز کرد و خواند. متن نامه چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، من محمد المهدي إلى ابراهيم بن مالك الأشر، سلام عليك، فإني أحمد إليك الله الذي لا إله إلا هو. أما بعد؛ فإني قد بعثت إليكم بوزيري، و أميني و نجيبى الذي ارتضيته لنفسى، و قد أمرته بقتال عدوى، و الطلب بدماء أهل بيتى، فانفض معه بنفسك و عشيرتك و من أطاعك، فإنك لو نصرتنى، و أجبته دعوتى، و ساعدت وزيرى، كانت لك عندي بذلك فضيلة، و لك بذلك أعتة الخيل و كل جيش غاز، و كل مصر، و منبر، و ثغر ظهرت عليه فيما بين الكوفة و أقصى بلاد أهل الشام، على الوفاء بذلك، على عهد الله، فإن فعلت ذلك نلت به عند الله أفضل الكرامة، و إن أبيت هلكت هلاكاً لا تستقبله أبداً، و السلام عليك.^۱

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۷؛ جمهرة رسائل العرب، احمد زکی، ج ۲، ص ۱۱۴.

از محمد مهدی به ابراهیم بن مالک اشتر، درود بر تو؛
 و من حمد خدایی می‌کنم که خدایی جز او نیست.
 اما بعد، من وزیر و امین و منتخب خویش را که برای
 خویشتن پسندیده‌ام، سوی شما فرستاده‌ام و به او گفته‌ام
 که با دشمن من نبرد کند و به خون‌خواهی خاندان
 من قیام کند، خودت و عشیره‌ات و مطیعانت با وی به
 پانزید که اگر مرا یاری کنی و دعوت مرا بپذیری
 و به وزیر من کمک کنی نبرد من مایه برتری تو
 شود و سالاری سواران و همه سپاهیان عازم نبرد و هر
 شهر و هر منبر و مرزی که بر آن تسلط یابی از کوفه
 تا اقصای شام از آن تو خواهد بود و با پیمان مؤکد
 به قسم، انجام دادن این به عهده من است، اگر چنین
 کنی به وسیله آن به نزد خدای حرمت بالا یابی و
 اگر دریغ کنی، به هلاکت سخت در افتی که هرگز
 از آن رها نشوی.^۱



ابراهیم به جهت آمدن نام مهدی بعد از نام محمد حنفیه،
 در صحت نامه تردید کرد. اما مختار و بزرگانی که همراهش
 آمده بودند، به صحت مفاد نامه شهادت دادند. بنا به گزارشی،
 ابراهیم پس از قرائت نامه، گفت: «پیش از این، محمد حنفیه که
 به من نامه می‌نوشت، چیزی بر اسمش اضافه نمی‌کرد!» (یعنی
 ادعای مهدویت نداشت)، مختار که دید ابراهیم مردد شده است،

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۹۱.

گفت: «شرایط آن زمان با شرایط این زمان فرق می‌کند».

ابراهیم پرسید: «آیا کسی از حاضرین، این نامه را تأیید می‌کند؟» حاضران همگی جز شعبی و پدرش، نامه ارسالی از محمد بن حنفیه به ابراهیم را تأیید کردند. ابراهیم که اطمینان و آرامش خاطر یافته بود، از جای برخاست و مختار را به جای خود نشاند و با او بیعت کرد. ابراهیم به هنگام بازگشت مختار و یاران همراهش، آنان را تا منزل مختار بدرقه کرد.

گویا ابراهیم در صحت نامه تردید داشته است؛ زیرا به نقل شعبی :

ابراهیم پس از دیدار مختار، من را به منزلش برد و پرسید: «چرا تو به صحت نامه محمد بن حنفیه گواهی ندادی؟» من در پاسخ گفتم: «شهادت دهندگان تماماً از بزرگان هستند و یقیناً راست می‌گویند».

شعبی می‌گوید:

اگرچه به ابراهیم چنان گفتم، اما خودم مردد بودم تا اینکه پس از تحقیق فراوان، از «ابوعزه کیسان» - یکی از گواهان صحت نامه فهمیدم - گواهان نیز به خاطر اعتمادی که به مختار داشتند، شهادت داده‌اند.^۱

براساس آنچه از متون تاریخی به دست می‌آید، گویا مختار برای دستیابی به هدف مقدس، یعنی انتقام‌گیری از قاتلان

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۴.

اهل بیت، به جعل نامه مبادرت ورزیده است تا ابراهیم را با خود همدست سازد. «ابن سعد» تصریح می‌کند که مختار از زبان محمد حنفیه این نامه را نوشته بود.^۱

به هر حال تردید ابراهیم می‌توانست برای مختار و یاران وی گران تمام شود؛ درحالی‌که شهرت و شخصیت نافذ وی، می‌توانست پیروزی مختار را قطعی نماید؛ از این رو مختار همه همت خویش را برای متقاعد ساختن ابراهیم به کار بست تا آنکه موافقت وی را برای شرکت در این پیکار به دست آورد.

ابراهیم پس از بیعت با مختار، رفت و آمدهایش را به خانه مختار آغاز کرد. او پس از آغاز قیام و به‌دست گرفتن امور کوفه، فرمانده کل سپاه مختار شد و اقدامات بسیاری را در کوفه و عراق به انجام رسانید.



۲. نقش ابراهیم در خارج ساختن کوفه از دست زبیریان

قتل صاحب شرطه والی کوفه

مختار با مشورت ابراهیم اشتر مقدمات قیام را فراهم نمود. آنان تاریخ آغاز قیام را شب پنج‌شنبه چهاردهم ربیع‌الاول سال ۶۶ هـ. ق مشخص کردند.^۲ البته اقدامات حاکم زبیری کوفه، موجب شد تا قیام مختار دو روز پیش از موعد مقرر شروع

۱. الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۷۲.

۲. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۶؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۲۱۶.

شود؛ زیرا ابراهیم اشتر شب سه شنبه دوازدهم ربیع الاول سال ۶۶ ه.ق پس از نماز مغرب با جمعی از یارانش در حالی که مسلح بودند به سوی منزل مختار رهسپار شدند.

ابراهیم در مسیر عبور، با مأموران امنیتی والی کوفه رویارو شد و آنان راه را بر ابراهیم بستند. در این هنگام، ابراهیم، برق‌آسا نیزه یکی از مأموران حکومتی را گرفت و با حمله به «ایاس بن مضارب» رئیس پلیس کوفه و فروکردن نیزه در گلویش، وی را نقش بر زمین ساخت. در پی آن دیگر مأموران شاهد این صحنه، وحشت‌زده متواری شدند و ماجرا را به «عبدالله بن مطیع» حاکم کوفه گزارش دادند.

ابراهیم به سرعت خود را به مختار رساند و او را از قتل ایاس بن مضارب آگاه ساخت. آنان پس از تبادل نظر تصمیم گرفتند از این فرصت استفاده و قیام را شروع کنند. بنابراین مختار تصمیم گرفت در همان شب قیامش را با شعار «یاأشاراتِ الحُسَین» آغاز کند.^۱

مطابق گزارشی، هنگامی که عبدالله بن مطیع، که از جانب «عبدالله بن زبیر» به فرمانداری کوفه منصوب شده بود، نشانه‌های وقوع قیام مختار را مشاهده کرد، روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول حکومت نظامی اعلام کرد. غروب همان روز بود که طبق معمول روزهای پیش، ابراهیم پس از نماز، به سوی منزل

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۹۸؛ فتوح ابن اعثم، ج ۶، ص ۱۰۳؛ ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸.

مختار حرکت کرد. ایاس بن مضارب، رئیس شهربانی کوفه، شهر را زیر نظر داشت و رفت و آمدها را کنترل می کرد. حمید بن مسلم می گوید:

ما در حالی به طرف خانه مختار حرکت کردیم که یک صد مرد جنگی بودیم و همه مسلح و زیر قبای خود، زره داشتیم و شمشیر حمل می کردیم. من به ابراهیم پیشنهاد کردم که اگر از خانه خالد بن عرطفه و از محله نخيله تا خانه مختار برویم، امن تر خواهد بود. ابراهیم با قاطعیت جواب داد: «به خدا قسم، از کنار دارالعماره و از میان بازار می گذرم تا دشمن را مرعوب کنم و به آنها بفهمانم که آنان را چیزی به حساب نمی آوریم». سپس راه باب الفیل را پیش گرفت، هنگامی که به خانه عمرو بن حریث رسیدیم، ناگهان ایاس بن مضارب، رئیس پلیس شهر با نیروهای مسلح خود راه را بر ما بست.

ایاس پرسید: «شما که هستید و چکاره اید؟» ابراهیم جواب داد: «من ابراهیم بن مالک اشترم». پرسید: «این گروه مسلح چیست؟ به خدا قسم، کار شما مشکوک است و هر شب، از اینجا عبور می کنید. من نمی توانم اجازه بدهم که به راهتان ادامه دهید، باید نزد امیر برویم و هرچه او گفت، همان می شود». ابراهیم با لحن تهدید آمیزی گفت: «کنار برو». ایاس گفت: «هرگز نمی شود».

مردی به نام ابوقطن در میان نیروهای ایاس حضور داشت که مشاور و محافظ وی محسوب می‌شد و همچنین با ابراهیم، سابقه رفاقت و دوستی داشت. ابراهیم او را صدا زد: «ای ابوقطن، پیش بیا» ایاس که گمان می‌کرد ابراهیم می‌خواهد او را واسطه قرار دهد و امان بگیرد، به او اجازه داد تا نزد ابراهیم برود. ابوقطن درحالی که نیزه‌ای بلند در دست داشت، به سمت ابراهیم آمد. وقتی نزدیک ابراهیم رسید، او با زیرکی تمام نیزه را از دست ابوقطن ربود و به ایاس حمله کرد و در یک لحظه، او را از پای درآورد و سر او را جدا کرد و به خانه مختار برد. بقیه سربازان ایاس نیز وقتی قتل فرمانده را دیدند، فرار کردند.^۱

در گزارش دیگر آمده است:

در شبی که قرار بود قیام شروع شود، ابراهیم پس از خواندن نماز مغرب با یارانش حرکت کرد و به باب الفیل رسید و از آنجا به مقابل خانه عمرو بن حریث رسید. ایاس بن مُضارب با جماعتی از شرطگان راه بر او بستند. ابراهیم پس از گفت‌وگویی، با نیزه‌ای که از یکی از یاران ایاس ربود، ایاس را مجروح [کرد] و او را بر زمین افکند و مردی از یاران خود را فرمان داد تا سر از تنش جدا کند. در پی آن یاران ایاس گریختند و نزد والی کوفه ابن مطیع رفتند.

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۶، صص ۱۹ - ۲۱.

ابراهیم پس از آنکه با مختار برای قیام هماهنگی کرد، به میان قبیله خود، نخع، رفت و از آنان خواست با او همراه شوند. وی شب هنگام با یارانش به شهر در آمد. تلاش او بر آن بود تا از جاهایی که امیران در آنجاها مستقر بودند، اجتناب کند. ابراهیم سپس به یکی از آنان برخورد کرد و میانشان نبردی در گرفت و ابراهیم موفق شد او را وادار به هزیمت کند. سپس دیگری را نیز به گریز واداشت. پس از آن نزد مختار آمد و او را به گردآوردن مردم ترغیب کرد. مختار این اقدام را به ابراهیم محول کرد و او توانست حدود چهار هزار نفر از شیعیان را گردآوری نماید.^۱

ابراهیم به مختار پیشنهاد داد:

اکنون که نیروهای دشمن در میدانها و مراکز حساس شهر مستقرند و مانع از پیوستن مردم به ما خواهند شد؛ لذا من با نیروهایم، به طرف قبیله ام می‌روم و با آنان در شهر رژه می‌رویم تا راه برای پیوستن مردم به قیام هموار شود. سپس به مختار توصیه کرد تا از پراکنده ساختن نیروهایش اجتناب ورزد تا در صورت حمله دشمن به او، نیروی کافی برای دفاع در اختیار داشته باشد. ابراهیم در چنین شرایطی به مختار دلگرمی داد که با یارانش به سرعت به او ملحق خواهند شد.^۲

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۶.

۲. انساب الاشراف، ج ۶، صص ۳۹۰ و ۳۹۱؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۱.

مختار با نقشه ابراهیم موافقت کرد و وی توانست با عملی کردن برنامه سنجیده‌اش، راه را برای پیوستن مردم به مختار هموار نماید؛ به گونه‌ای که هرکس به قیام پیوسته بود، در مسجد نماز صبح را با مختار به جا آورد.^۱

مختار پس از نماز، ابراهیم و «نعیم بن هبیره» را با ۱۸۰۰ نفر، که فقط ۳۰۰ نفر آنان سواره بودند، به مقابله با «راشد ابن ایاس»، که با ۴۰۰۰ نیرو مستقر بود، فرستاد و خودش برای مقابله با «شبت بن ربیع» رفت؛ زیرا ابن مطیع والی کوفه، برای مقابله و سرکوب قیام شیعیان، شبت بن ربیع را با سه هزار و راشد بن ایاس را با ششصد سوار و ششصد پیاده به مقابله مختار فرستاد. در مقابل، مختار نیز «نعیم بن هبیره» را با سیصد سوار و ششصد پیاده به مقابله با شبت بن ربیع فرستاد. ابراهیم نیز در مقابل راشد بن ایاس قرار گرفت.^۲

از پیامدهای این رویارویی میان طرفداران مختار و حاکم کوفه، که پس از نماز صبح آغاز شد، کشته شدن نعیم بن هبیره و غلبه شبت بن ربیع بود که برای مختار دردناک بود و باعث سستی میان برخی از یارانش شد؛^۳ اما پیروزی ابراهیم سبب دلگرمی و امیدواری گردید و کفه ترازو را به نفع مختار سنگین کرد؛ زیرا

۱. البداية والنهاية، ابن کثیر، ج ۸، صص ۲۶۶-۲۶۸.

۲. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۷ به بعد؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۱.

۳. البداية والنهاية، ج ۸، ص ۲۶۷.

ابراہیم اشتر، موفق شد راشد بن ایاس از فرماندهان دشمن را به قتل برساند و سپاهش را درهم شکند.^۱

درحالی که شیبث بن ربیع و یزید بن حارث مختار و نیروهایش را محاصره کرده بودند، وقتی خبر پیروزی ابراهیم به مختار رسید، خوشحال شد و نیروهایش نیز توان تازه‌ای یافتند و با روحیه بهتری مبارزه را ادامه دادند. حلقه محاصره هر لحظه تنگ‌تر می‌شد و خطر شکست، انقلاب را تهدید می‌کرد که ابراهیم سر رسید و خودش به طرف نیروهای شیبث بن ربیع رفت و خزیمه بن نصر را به طرف نیروهای یزید بن حارث فرستاد. دشمن که حضور ابراهیم را دید، وحشت زده شد و شروع به عقب نشینی کرد و این‌گونه حلقه محاصره شکسته شد.^۲

ابراہیم در محله مراد (از قبایل یمنی) با راشد بن ایاس روبه‌رو شد و با شجاعت صدا زد:

ای یاوران من! از دشمن نهراسید؛ زیرا یک مرد از شما، مقابل ده مرد آنان مقاومت می‌کند. ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ...﴾^۳؛ «چه بسا گروه اندک که عده زیادی را مغلوب می‌کنند».

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۹۲.

۲. تاریخ الطبری، ج ۶، صص ۲۶ و ۲۷.

۳. بقره: ۲۴۹.

او به «خزیمه بن نصر» فرمان داد تا با سوارانش مقابل لشکر را سد کند و سپس با شعار «یا منصورُ اَمْتُ»؛ «ای پیروزمند، بمیران»، به قلب دشمن حمله بردند. ناگهان صدای خزیمه بن نصر در فضا طنین‌انداز شد: «الله اکبر، فرمانده‌شان را کشتم». با این خبر، افراد دشمن روحیه‌شان را باختند و فرار کردند. ابراهیم فوری «نعمان بن ابی جعد» را فرستاد تا این خبر مسرت‌بخش را به مختار برساند.

ابن مطیع والی کوفه، لشکری بزرگ را برای نبرد با مختار گسیل داشت. اما مختار و ابراهیم توانستند آن را نیز درهم بشکنند. شبت بن ربیع نیز نتوانست در مقابل مختار مقاومت کند و سپاهش شکست خورد. در این وضعیت مختار تصمیم گرفت به درون شهر وارد شود. اما تیراندازان با تیرهایشان راه را بر او بستند.

فراریان نزد ابن مطیع رفتند. وی بر اثر سخنان «عمرو بن حجاج زبیدی» که به او گفته بود با فراخوانی مردم دوباره با مختار مقابله کند، به میان مردم آمد و آنان را به سبب هزیمتشان سرزنش نمود و خواست که برای جنگ آماده باشند. سپس عمرو بن حجاج و شمر بن ذی الجوشن را هر کدام با دو هزار نفر و نوفل بن مساحق را با پنج هزار تن به جنگ مختار گسیل داشت و خود با بخشی از لشکریان در محله کناسه کوفه توقف کرد.

ابراهیم در مقابله با دومین گروه نیروهای حاکم کوفه نیز نقش سترگی ایفا کرد و روحیه دشمن را به شدت تضعیف کرد. بنابر نقلی، در گرماگرم نبرد، ابراهیم خود را به ابن مساحق، یکی از فرماندهان لشکر دشمن، رساند و افسار اسبش را به دست گرفت و شمشیرش را با دست دیگر بالا برد. ابن مساحق که سخت وحشتزده شده بود به التماس افتاد و گفت: «ای پسر اشتر، تو را به خدا، از جان من چه می‌خواهی؟ آیا خونی از من طلب داری یا سابقه دشمنی بین من و تو بوده است؟» ابراهیم اشتر بزرگوارانه لجام اسب او را رها کرد و شمشیرش را پایین آورد و از جلو او کنار رفت و گفت: «این صحنه را به خاطر بسیار و فراموشش مکن». پس از این ابن مساحق از گذشت و بزرگواری ابراهیم به نیکی یاد می‌کرد.^۱

با شکست ابن مساحق، ابن مطیع والی کوفه به دار الاماره گریخت و ابراهیم سه روز آنجا را محاصره کرد. یزید بن انس و احمر بن شمیط نیز که از افراد برجسته قیام مختار بودند، در این نبرد با ابراهیم شرکت داشتند.^۲

ابراهیم گفت:

خدا آنها را هزیمت و پراکنده کرد و در دل‌هاشان ترس نهاد و تو اینجا می‌مانی، حرکت کنیم که به خدا



۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۹۲؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۰.

۲. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۹۲.

در مقابل قصر کس نیست که دفاع کند و مقاومت
چندانمی نخواهد کرد».

مختار گفت: «هر که پیر و ناتوان یا آسیب‌دیده است،
اینجا بماند. هر چه بار و کالا دارید، اینجا بگذارید تا سوی
دشمن رویم». گوید:

چنان کردند. مختار، ابو عثمان نهدی را پیش آنها نهاد
و ابراهیم بن اشتر را پیش فرستاد و یاران خود را به
همان صورت که در شوره‌زار بودند، بیاراست.
عبد الله بن مطیع، عمرو بن حجاج را با دو هزار کس
فرستاد که از کوچه ثوریان سوی آنها آمد. مختار
شخصی را پیش ابراهیم فرستاد که او را دور بزن و با وی
روبه‌رو نشو. ابراهیم او را دور زد.

مختار، یزید بن انس را خواست و گفت به‌سوی عمرو
بن حجاج رود. یزید سوی او رفت و مختار به دنبال ابراهیم
روان شد. همگی برفتند تا مختار به محل نمازگاه خالد بن
عبدالله رسید و توقف کرد و به ابراهیم گفت که راه خویش
را دنبال کند و از جانب بازار وارد کوفه شود. ابراهیم از راه
کوچه ابن محرز آهنگ بازار کرد.

شمر بن ذی الجوشن با دو هزار کس آماده نبرد شد.
مختار، سعید بن منقذ همدانی را به سوی او فرستاد که با
وی نبرد کرد، و شخصی را به سوی ابراهیم فرستاد که او را
دور بزن و به راه خویش برو، و او برفت تا به کوچه شبث
رسید. نوفل بن مساحق با حدود دو هزار کس یا پنج‌هزار

کس آنجا بود، ابن مطیع به سوید بن عبدالرحمن گفته بود، ندا دهد که سوی ابن مساحق روید.

ابن مطیع، شبث بن ربیع را در قصر نهاد و خود از قصر خارج شد و در بازار جای گرفت.

حصیرة بن عبدالله می گوید: وقتی ابن اشتر با یارانش می آمدند او را می دیدم. وقتی به حریفان نزدیک شد، به یاران خویش گفت: «پیاده شوید»، و چون پیاده شدند، گفت: «اسبان خویش را به هم نزدیک کنید و با شمشیرهای کشیده سوی آنها روید و هراسی به خود راه ندهید از اینکه شبث ربعی و خاندان عتیبة بن نهاس و خاندان اشعث و خاندان فلان و خاندان یزید بن حارث و خاندان های دیگری سوی شما آمده اند».

سپس گفت: «به خدا اگر اینان ضربت شمشیر را بچشند، از ابن مطیع بگریزند؛ چنان که بزغالہ از گرگ می گریزد.» حصیره گوید: او و یارانش را می دیدم که اسبانشان را به هم نزدیک کردند و اشتر پایین قبای خویش را گرفت و بالا برد و زیر کمر بند سرخ خویش نهاد که از کناره حله ها درست شده بود و آن را روی قبا محکم کرد، قبا را روی زره پوشیده بود؛ آن گاه به یاران خویش گفت: «عمه و داییم به فدایتان، به آنها حمله برید». گوید: به خدا، مهلتشان نداد و هزیمتشان کرد که بر دهانه کوچه به دنبال هم افتادند و ازدحام کردند، ابن اشتر به ابن مساحق رسید و لگام مرکبش را گرفت و شمشیر را به طرف او بلند کرد.

وی می‌گوید: «پس به دنبال لشکر کوفه وارد بازار شدند و وارد مسجد شدند و ابن مطیع را به مدت سه روز محاصره کردند».

نضر بن صالح می‌گوید:

ابن مطیع در اثنای سه روز که در قصر محاصره بود، آرد به یاران خویش خورانید، بزرگان شهر با وی بودند به جز عمرو بن حریث که به خانه خویش رفت و در بند محاصره نبود. پس از آن از خانه خارج و سوی دشت رفت.

وی می‌گوید:

مختار پیامد و به یک سوی بازار جا گرفت و محاصره قصر را به ابن اشتر و یزید بن انس و احمر بن شمیط واگذاشت. ابن اشتر بر در قصر بود که مجاور مسجد بود، یزید بن انس بر قسمتی بود که مجاور بنی حذیفه و کوچه دار الرومیین بود، احمر بن شمیط بر آن قسمت بود که مجاور خانه عماره و خانه ابوموسی بود.^۱

تصرف قصر و فرار ابن مطیع

ابراهیم بر خلاف مختار که می‌خواست به نیروهایش در میدان مقابل مسجد استراحت دهد، بر این نظر بود و می‌گفت که اگر صبر کنیم، آن‌ها تجدید قوا می‌کنند و شکست دوباره آنان مشکل است. الآن بهترین زمان است تا کار را یک‌سره کنیم. مختار پذیرفت. ابراهیم به راه افتاد و بقیه، پشت سرش

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۳۰.

حرکت کردند. به هر گروهی از دشمن که می‌رسیدند، یک نفر را با گروهی مأمور جنگ با آنان می‌کردند و خودشان راه را تا نزدیکی قصر پیمودند. در آنجا ابراهیم با ابن مطیع و افرادش روبه‌رو شد. مختار نیز با شمر و سپاهش در حال جنگ بود. ابراهیم پیش از حمله، فریاد زد: «سوگند به خدا، اگر ضربت شمشیر شما را بچشند، مانند بزغاله‌ای که از گرگ فرار می‌کند، گریزان می‌شوند»^۱.

سپس با حمله‌ای سخت، آنان را درهم کوبید. ابراهیم و نیروهایش فوری قصر را که ابن مطیع به آنجا پناه برده بود، محاصره کردند. این محاصره سه روز ادامه داشت. چون محاصره سخت شد، شبت بن ربیع، به ابن مطیع پیشنهاد داد که از مختار امان بخواهد و به مصعب بن زبیر در بصره بپیوندد. ابن مطیع رأی او را پسندید و شب هنگام از دار الاماره خارج و به خانه ابوموسی داخل شد. مطابق گزارشی دیگر، ابن مطیع با لباس زنانه از قصر گریخت و افراد درون قصر و محاصره‌شدگان، از مختار امان خواستند و ابراهیم به آنان امان داد.^۲

با آزادشدن کوفه و تصرف دار الاماره، مختار به آن وارد شد و فردا در مسجد بر فراز منبر رفت و خطاب به مردم گفت:

«تَبَايَعُونِي عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ الطَّلَبِ بِدِمَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ،
وَ جِهَادِ الْمُحَلِّينَ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ.»

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۹۲.

۲. ر.ک: الاخبار الطوال، ص ۳۳۶؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۲۴۶.

با من بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش و خون‌خواهی اهل بیت و جهاد با منحرفان و دفاع از ضعفا بیعت کنید»^۱.

مردم بر اساس کتاب و سنت و دوستی اهل بیت با او بیعت کردند. مختار نیز آنان را وعده‌های نیک داد. سپس خبر یافت که ابن مطیع در خانه ابوموسی است. مختار صد هزار درهم برای او فرستاد و گفت تا آن را هزینه کند؛ زیرا ابن مطیع بیت المال را بر مردم پخش کرده بود. ابن مطیع به راه خود رفت و مختار کوفه را گرفت. وی عبد الله بن کامل را به ریاست شرطه و کیسان ابو عمره را به ریاست نگهبانان منصوب کرد.^۲

نتیجه آنکه ابراهیم، در قیام مختار بن ابی عبیده ثقفی، جایگاه مهمی داشت و پس از مختار نام‌آورترین مرد این قیام بود. بر اثر شجاعت او، مختار توانست کوفه را، که در دست ابن مطیع، والی عبدالله بن زبیر بود، در اختیار بگیرد. بی‌تردید ابراهیم از ارکان قیام مختار بود و در آن نقش محوری داشت.

۳. نقش ابراهیم در نابود کردن قاتلان امام حسین (ع)

ابراهیم پس از نقش محوری در خارج ساختن کوفه از دست والی زبیری، از سوی مختار مأمور نبرد با عبیدالله بن

۱. تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۰۸. در امالی شیخ طوسی آمده است: «بِأَيُّعُوهُ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ وَ الطَّلَبِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ وَ الدَّفْعِ عَنِ الضُّعَفَاءِ».

۲. انساب الاشراف، ج ۶، صص ۳۵۸ و ۳۵۹؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۳.

زیاد فرمانده اعزامی امویان شد. عبیدالله در شمال عراق موضع گرفته بود. طبیعی بود که بنی امیه نمی توانستند به قدرت رسیدن شیعیان را در عراق تحمل کنند؛ از این رو عبدالملک بن مروان که تازه به حکومت رسیده بود، عبیدالله بن زیاد را مأمور کرد تا قیام مختار را سرکوب کند و خود زمام کوفه را به دست گیرد؛ از این رو مختار نخست یزید بن انس را به مقابله او فرستاد.^۱ یزید بن انس پس از چندین حمله در اثر بیماری فوت کرد. باقی مانده لشکرش نیز وقتی دریافتند در مقابل ابن زیاد تاب مقاومت ندارند، به سوی کوفه حرکت کردند. مختار وقتی اخبار جنگ را شنید، فوری ابراهیم را با هفت صد نیرو برای جنگ با ابن زیاد به طرف موصل فرستاد و سفارش کرد که هر جا باقی مانده لشکر یزید بن انس را دیدند، آنها را نیز با خود ببرند. ابراهیم نیز چنین کرد.^۲



مورخانی همچون «بلاذری»، «طبری» و «ابن اعثم» گزارش کرده اند که عبدالملک بن مروان پس از تثبیت حکومت اموی در شام و مصر، سپاه نیرومندی را به فرماندهی عبیدالله بن زیاد به عراق اعزام کرد. عبیدالله مأموریت داشت با نابود کردن مصعب بن زبیر و مختار ثقفی در عراق، در نهایت عبدالله بن زبیر را در مکه نیز نابود کند.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۷۲.

خليفة اموى برای ترغیب بیشتر عبیدالله بن زیاد، همه سرزمین‌های میان مسیر شام تا شرقی‌ترین سرزمین‌های اسلامی را که بنا بود وی بر آنها تسلط یابد، در اختیار عبیدالله قرار داد؛ از این رو یورش سپاه شام به زودی وضعیت جدید کوفه را تهدید می‌کرد و ناچار باید جلوی نیروی مهاجم گرفته می‌شد. بنابراین مختار فوری سپاهی را از کوفه به فرماندهی یزید بن انس اسدی برای رویارویی با سپاه شام در جهت شمال به سوی موصل روانه ساخت. یزید بن انس با برخی نیروهای شامی روبه‌رو شد و در نخستین نبرد آنها را شکست داد.

فرمانده اعزامی مختار، یزید بن انس، پیش از رویارویی جدی با سپاه شام، اجلاس سر رسید و با مرگش، موجب تضعیف روحیه سپاه کوفه و عقب‌نشینی و بازگشت آنها به سوی کوفه شد. مختار در این موقعیت حساس باید با اقدامی سریع خطر شامیان را دفع می‌کرد. بنابراین مختار، به ابراهیم مأموریت داد تا حمله دشمن اموی‌اش را دفع کند.^۱ ابراهیم برای اجرای دستور مختار، با لشکر تحت فرماندهی‌اش که سواره نظام سپاه یزید بن انس نیز آن را همراهی می‌کرد، از کوفه به قصد موصل بیرون رفت.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵۹.

الف) بازگشت ابراهیم به کوفه

در غیاب ابراهیم که همراه نیروهای زبده رزمی به نبرد با شامیان رفته بود، اشراف و سرشناسان کوفه که موقعیت خود را با حکومت مختار به شدت در خطر می‌دیدند، این فرصت را غنیمت داشتند و ضد مختار قیام کردند. خطر طغیان اشراف ناراضی از سیاست‌های مختار، به شدت وی را در تنگنا قرار داد، به گونه‌ای که کسانی مانند شَبَث بن ربعی، شمر بن ذی‌الجوشن - از قاتلان امام حسین ع و از اشراف کوفه - به باقی مانده نیروهای مختار در کوفه حمله و دارالاماره را محاصره کردند. مختار که می‌دانست بدون حضور ابراهیم توان مقاومت و دفع شورش اشراف کوفه را ندارد، به بهانه مذاکره، آن‌ها را سرگرم کرد و فوری قاصدی برای ابراهیم فرستاد که هرچه زودتر به کوفه بازگردد. ابراهیم که به منطقه «ساباط» نزدیک مداین رسیده بود، پس از شنیدن خبر، به ناچار با طی مسیر طولانی فوری به کوفه بازگشت.



بنا به گزارش طبری، ابراهیم تازه به ساباط مدائن رسیده بود که حادثه مهمی رخ داد و ناچار شد به جای ادامه مسیر بی‌درنگ به کوفه بازگردد؛ زیرا فرستاده مختار برای ابراهیم خبر آورد که اشراف کوفه^۱ ضد مختار شورش کرده‌اند. ابن‌اعثم کوفی تأکید می‌کند:

۱. الاخبار الطوال، صص ۴۳۷ و ۴۳۸.

سبب شورش آنها برضد مختار، بیرون رفتن ابراهیم از کوفه و اندک بودن یاران وی در شهر بود. بنابراین ابراهیم ناچار بود، خلاً موجود را پر کند و نگذارد به این سرعت، دستاوردهای قیام از بین برود.

ابراهیم توانست زمانی که مختار در موقعیت خطرناکی قرار داشت، خود را به کوفه برساند و حلقه محاصره دارالاماره را که اشراف کوفه ایجاد کرده بودند، بشکند. این نکته گفتنی است که مختار با شورشیان گفت‌وگو و مذاکره کرد تا زمان لازم برای بازگشت ابراهیم، فراهم آید. مختار افزون بر نبرد بی‌پروا در برابر اشراف کوفه، با اتخاذ سیاست وقت‌کشی، کیاست خود را برای فائق آمدن بر توطئه دشمن نشان داد. تدبیری که کارساز شد و موفقیت را در پی داشت.

ابراهیم و یارانش، شب هنگام وارد کوفه شدند و در مسجد به استراحت و تجدید قوا پرداختند و نماز صبح را با مختار اقامه کردند و به سخنرانی او نیز گوش فرادادند.^۱

بازگشت ابراهیم به کوفه، موضع مختار ثقفی را در قبال اشراف کوفه تغییر داد و او به پشتوانه ابراهیم، در صدد تنبیه آنان برآمد. در مقابل، اشراف کوفه نیز به تاکتیک نظامی خاصی روی آوردند؛ این‌گونه که با ابراهیم و مختار هرگاه کنار هم هستند، نجات‌بخشند. قبایل ربیع و مضر، یعنی عرب عدنانی (شمالی) در یک

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۴۷

طرف و یمنی‌ها (عرب قحطانی) در طرف دیگر قرار گرفتند. مختار ثقفی جنگ با یمنی‌ها را برگزید و درگیری با ربیعہ و مُضَر را به ابراهیم واگذار کرد؛ زیرا گمان می‌کرد ابراهیم با یمنی‌ها، به سبب خویشاوندی، به صورت جدی نخواهد جنگید. واقعیت این است که مختار فراموش کرده بود شخصیتی مانند ابراهیم از روی عصیبت نمی‌جنگد؛ بلکه، براساس مبانی فکری‌اش پیکار می‌کند. بنابراین برای او نبرد با عرب شمالی یا یمنیان که با وی قرابت داشتند، فرقی نمی‌کرد.

از برخی منابع برمی‌آید که ابراهیم در نبرد با اشراف ربیعہ و مضر در کوفه، برای آنها خیرخواهی کرد؛ زیرا از پیش می‌دانست آنها توان مقابله با وی را ندارند؛ ازاین‌رو چند بار از آنان خواست تا جنگ را رها کنند. اما آنان به سخن ابراهیم توجه نکردند. در پی شکست یمنی‌ها از مختار، ربیعہ و مضر نیز که در مقابل ابراهیم قرار داشتند، سست گردیدند و فرار کردند. جنگ ابراهیم و مختار با اشراف نزد مورخان به «وقعة السبیع» شهرت دارد.

براساس گزارشی دیگر مختار به ابراهیم گفت: «نیروهای اصلی دشمن در دو منطقه مستقر شده‌اند؛ طایفه مضری‌ها در میدان کناسه و یمنی‌ها در سبیع. هر کدام را که می‌خواهی انتخاب کن. ابراهیم گفت: «هر چه شما بگویید». مختار گفت: «من به جنگ یمنی‌ها در میدان سبیع می‌روم و تو نیز به سوی

مضری‌ها در کناسه برو). ابراهیم وقتی در مقابل مضری‌ها قرار گرفت، آنان را نصیحت کرد، اما آنان توجهی نکردند؛ پس ابراهیم حمله کرد و آنان را در هم کوبید. مختار و نیروهایش نیز در حال شکست دادن یمنی‌ها بودند و وقتی خبر پیروزی ابراهیم را شنیدند، قوت چشم‌گیری یافتند و دشمن را نابود کردند.

بدین ترتیب ابراهیم در وضعیت سخت و حساس به یاری مختار شتافت و با قدرت، توطئه اشراف کوفه را خنثی کرد و مختار را از شر اشراف رها نمود.^۱ در پی این پیروزی مختار در صدد قلع و قمع فتنه‌انگیزان اشراف، یعنی قاتلان امام حسین علیه السلام و یارانش برآمد و انتقام خون امام حسین علیه السلام را از عاملان حادثه کربلا گرفت و همه را به هلاکت رساند.

ابراهیم در این حرکت نیز مددکار مختار و برای گرفتن انتقام از قاتلان امام حسین علیه السلام کمک مؤثری بود.

ب) فرماندهی ابراهیم در نبرد با سامیان

ابراهیم پس از سرکوب اشراف کوفه و قاتلان امام حسین علیه السلام و برقراری آرامش در کوفه، دوباره به فرمان مختار عازم نبرد با عبیدالله بن زیاد شد که در موصل اردو زده بود؛ زیرا مختار می‌گفت: «من هدفی بزرگ‌تر از کشتن عبیدالله بن زیاد ندارم»؛ زیرا در واقع ابن زیاد عنصر اصلی ایجاد فاجعه خونبار کربلا و

۱. عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، سعید داوودی و مهدی رستم نژاد، ص ۶۸۰.

قاتل اصلی سید الشهداء علیؑ و یاران باوفایش بود؛ از این رو بیش از هر کس دیگری مستحق عقوبت بود.

در شمار سپاهیان ابراهیم اختلاف است. شمار لشکر او را ۸۰۰۰، ۱۲۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ هزار نفر ثبت کرده‌اند. البته برخی نیز تعداد آنها را ده یا هفت هزار نفر دانسته‌اند؛ در حالی که طبق برخی گزارش‌ها، لشکر ابن زیاد ۸۳ هزار نفر بود. مختار ضمن مشایعت ابراهیم، برای نصرت او و نابودی دشمنانش دعا کرد.^۱

تاریخ حرکت ابراهیم از کوفه به موصل برای جنگ را روز هفتم محرم سال ۶۷ ه. ق ذکر کرده‌اند. برخی روز شنبه، هشتم ذی حجه سال ۶۶ ه. ق، را زمان حرکت ابراهیم از کوفه دانسته‌اند. ابراهیم به سوی مدائن حرکت کرد و پس از سه روز توقف در آنجا به تکریت رفت. وی پس از جمع‌آوری خراج این شهر و تقسیم آن میان سپاهیان، مبلغ پنج هزار درهم را برای «عیدالله ابن حر جعفری» که برای کمک به او اعزام شده بود، فرستاد. عیدالله در غضب شد و به ابراهیم گفت: «تو برای خود مبلغ ده هزار درهم برداشتی، در صورتی که حر (پدر عیدالله) از مالک کمتر نیست». ابراهیم قسم خورد که من بیشتر از تو برنداشته‌ام. اما عیدالله راضی نشد و خود را از سپاه ابراهیم کنار کشید و با شکستن بیعتش با مختار بر او خروج، و اطراف کوفه را تاراج کرد و عمال مختار را کشت و اموال مردم را به

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۴.

یغما برد، سپس به سوی بصره و نزد مصعب بن زبیر رفت.^۱ گفتنی است که ابراهیم پیش از عزیمت به شمال عراق به مختار گفته بود که عبیدالله بن حر را همراه او اعزام نکند؛ زیرا به وی اعتماد ندارد، اما مختار با این استدلال که در غیر این صورت عبیدالله ناراحت خواهد شد و مشکلاتی را پدید خواهد آورد، ابراهیم را به مدارای با او توصیه کرد. اما همانگونه که ابراهیم پیش‌بینی کرده بود، عبیدالله بن حر خیانت کرد و به همراه یارانش خود را از صف لشکریان مختار کنار کشید و سپس به امویان پیوست.^۲

مورخان بسیاری آورده‌اند:

ابراهیم با لشکر ابن زیاد که در حوالی موصل اردو زده بود، مواجه شد. ابراهیم در چهار یا پنج فرسخی موصل نزدیک نهر «خازر» لشکر شام را ملاقات کرد. سپاه شام نیز مکانی را در ساحل نهر خازر یافته، در برابر سپاه کوفه اردو زد.

مطلبی که باید به آن توجه کرد، اختلاف گزارش‌های تاریخی، درباره محل وقوع پیکار و نام نهری است که جنگ در نزدیکی آن رخ داده است. «مسعودی» در گزارش این جنگ، آن را به نهر خازر منسوب می‌کند. اما «مقدسی» گزارشی منفرد می‌آورد و در آن به جای خازر، نهر زاب را نام برده است.

۱. ر.ک: الاخبار الطوال، ص ۲۹۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۶ به بعد و ج ۶، ص ۱۰۶ به بعد.

۲. الفتوح، ج ۶، ص ۲۶.

گویا وی میان جنگی که در خازر اتفاق افتاد، با پیکار زاب، که میان سپاه عباسی به فرماندهی عبدالله بن علی و سپاه شام به فرماندهی مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، رخ داد، خلط کرده است. بنابراین به سبب اختلاف روایات، این سخن در حد فرضیه‌ای استنتاجی، باقی می‌ماند؛ درحالی که یاقوت حموی نیز در مقام توصیف منطقه و خازر، سخن مورخان نخستین را تأیید می‌کند.

موقعیت استقرار ابراهیم، اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا ابراهیم جای بلندی را برگزید که مشرف بر سپاه شام بود و همین امر زمینه کمین و شیبخون بر دشمن را برای وی فراهم ساخت که یکی از عوامل پیروزی بر سپاه شام بود. سپاه عبیدالله در ساحل نهر خازر مستقر شده بود. استقرار در چنین جایی از دیدگاه کارشناسی نظامی، نادرست است؛ زیرا محاصره سپاه را برای دشمن آسان می‌کند و به آسانی توان تحرک و جابه‌جایی را از سپاه می‌گیرد.

مطابق برخی اخبار، نبرد ابراهیم با عبیدالله بن زیاد در روز عاشورای سال ۶۷ ه. ق، اتفاق افتاد و به هلاکت رسیدن بسیاری از عناصر آلوده بنی‌امیه از آثار آن بود که این اتفاق عجیبی بود. درباره تاریخ این جنگ، میان مورخان اختلاف وجود دارد. برخی روز دهم محرم سال ۶۷ ه. ق، برابر با نهم آگوست ۶۸۶ م را زمان وقوع این حادثه می‌دانند. اما برخی دیگر از مورخان،

سال ۶۶ ه. ق را تاریخ آن دانسته‌اند.^۱

در جبهه باطل، بزرگان بنی‌امیه و عاملان قتل امام حسین علیه السلام حاضر بودند. افرادی مانند ابن زیاد که کردارش بر هیچ‌کس پوشیده نیست، «حصین بن نمیر»، که مانع شد امام از فرات آب بردارد و کسی که روز عاشورا تیری به دهان مبارک امام حسین علیه السلام افکند و امام او را نفرین کرد، «شرحیل بن ذی الکلاع» از دیگر معاندان خاندان پیامبر بود. در جبهه حق، شخصیت برجسته ابراهیم، فرزند مالک اشتر قهرمان بود که برای انتقام خون امام حسین علیه السلام قیام کرده بود.

ابراهیم شب را با آماده‌سازی برای این پیکار سرنوشت‌ساز سپری کرد و چشمانش بر هم نیامد. او برای اینکه غافل‌گیر نشود، نگهبانی اردوگاه را شدت بخشید. با وجود تأکید «عمیر ابن حباب» بر حمایت از سپاه کوفه، ابراهیم به سخن او اعتماد نکرد و احتیاط لازم را برای رویارویی با سپاه شام، از «قیسی» و «یمانی»، اتخاذ نمود، تا خود را از هر خدعه و نیرنگی حفظ نماید.^۲ گفتنی است شمار سپاه شام از سپاه کوفه بیشتر بود که بر روحیه سربازان کوفی اثر نامطلوبی می‌گذاشت. اگر ایستادگی قاطع ابراهیم و ترغیب سپاه کوفه بر مقاومت و

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۰۶ به بعد؛ تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۷۹.

۲. درباره دیدار عمیر با ابراهیم ر. ک: الاخبار الطوال، صص ۲۹۵ - ۲۹۷؛ تاریخ الطبری،

ج ۶، صص ۸۶ - ۹۰؛ انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۴ به بعد؛ الفتوح، ج ۶، ص ۲۷۷.

پیروزی و کنار نهادن ترس و بی‌تابی نبود، این برتری شمار سپاه شام، بر روحیه کوفیان اثر منفی می‌گذاشت.

طبری، بلاذری، ابن اعثم و «دینوری» بر تیزهوشی و آگاهی ابراهیم در جنگ تأکید دارند، به‌گونه‌ای که طبری گزارش می‌کند: ابراهیم یکی از افراد مورد وثوق خویش را برای اطلاع از وضعیت سپاه شام و امکانات آن، اعزام کرد تا با محاسبه دقیق، امکان نبرد با آنها را فراهم سازد. افزون بر این، ابراهیم سپاه خویش را از جهت نظامی و روحی آماده کرد، و پیش از طلوع فجر بر شامیان حمله برد.

اقدام سریع ابراهیم سبب شد سپاه او بر تپه بزرگی که بر سپاه شام مشرف بود، دست یابند و آنها را غافل گیر کنند. این حرکت نظامی از جانب پسر اشتر، نخستین پیروزی روحی برای نیروهایش بود.

در این نبرد، ابراهیم درحالی‌که سوار بر اسبی قوی هیکل بود، در مقابل لشکر خود قرار گرفت و برای ترغیب بیشتر و تحریض نیروهای تحت فرماندهی‌اش برای نبرد با شامیان، چنین گفت:

يا أنصار الدين، يا شيعة الحق، يا شرطة الله هذا قاتل
الحسين فما الذي تبقون له جدكم و اجتهادكم بعده، هذا
الذي حال بين الحسين و بين ماء الفرات، و منعه الذهب
في الأرض العريضة حتى قتله و أهل بيته، فوالله ما كان عمل
فرعون ببني إسرائيل إلا دون عمل هذا الفاجر....^۱

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۵

مطابق نقلی دیگر ابراهیم چنین سخن گفت:

یا انصار الدین و شیعة الحق و شرطة الله، هذا عبیدالله بن
مرجانه قاتل الحسین بن علی، ابن فاطمه بنت رسول الله،
حال بینہ و بین بناتہ و نسائہ و شیعتہ و بین ماء الفرات
آن یثربوا منه و ہم یظنرون الیہ و منعه ان یاتی ابن عمہ
فیصالحہ و منعه أن ینصرف الی رحلہ و اهلہ، و منعه الذهاب
فی الارض العربیة حتی قتله و قتل اهل بیتہ، فوالله ما عمل
فرعون بنجباء بنی اسرائیل ما عمل ابن مرجانه باهل بیت
رسول الله ﷺ الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا
قد جاء کم الله به و جاء بکم، فوالله انی لأرجو الا یكون الله
جمع بینکم فی هذا الوطن و بینہ الا لیشفی صدورکم بسفک
دمہ علی ایدیکم، فقد علم الله انکم خرجتم غضبا لأهل
بیت نبیکم.^۱

ای یاوران دین حق، و ای ارتش خدا، اکنون در مقابل
شما عبیدالله بن مرجانه، قاتل امام حسین علیه السلام فرزند
فاطمه، دختر پیغمبر خدا، قرار دارد. او کسی است که
حسین علیه السلام را محاصره کرد و مانع رسیدن وی به آب فرات
شد. او حسین و جوانان و یاران مظلومش را به شهادت
رساند. به خدا قسم، پسر مرجانه با اهل بیت پیامبر،
که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی پاک کرده،
کاری کرد که فرعون با بزرگان بنی اسرائیل نکرد.

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۸۸؛ ر.ک: تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۵۶.

اکنون خداوند شما را به این سرزمین کشاند و او را نیز، که دشمن خداست، در مقابل شما قرار داد، امیدوارم همان خدا نیز خواسته باشد تا دل‌هایتان را با ریختن خون آن ناپاک، شاد سازد و گواه است که انگیزه شما جز خون‌خواهی حسین علیه السلام و اهل بیت پیامبرتان نیست.^۱

ابن‌اعثم کوفی سخنان ابراهیم را چنین گزارش کرده است:

ألا يا شرطة الله، يا شيعة الحق، ألا يا أنصار الدين، قاتلوا المحليين و أولاد القاسطين، و أعوان الظالمين، و جنود ابن مرجانة اللعين أيها الناس! لا تطلبوا أثرا بعد عين، هذا عبيد الله بن زياد، قاتل الحسين بن علي و فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وسلم، هذا الذي حال بين الحسين و بين ماء الفرات أن يشربوه و هم ينظرون إليه، هذا الذي بعث إلى الحسين بن علي أن لا أمان لك عندي أو تنزل على حكمي، ثم عدا عليه فقتله و قتل أهل بيته، و ساق حرم رسول الله صلى الله عليه وسلم كسبايا الروم و الترك و الديلم من بلد إلى بلد، حتى أدخلوا على يزيد، إنه ما فعل فرعون بنبي إسرائيل ما فعل هذا الملعون بأهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، و ها هو قد جاءه الله بكم و جاءكم به، و لا أنتم في بلدكم و لا هو في بلده، و الله إني لأرجو أن يكون الله تعالى لم يجمع بينكم و بينه في هذا الموضوع إلا هلاكه و هلاك من معه من هؤلاء المحليين.^۲

۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۹.

۲. الفتوح، ج ۶، ص ۲۸۱.

سپس گفت:

من می‌دانم که ملائکه آسمان نیز با ما همراه‌اند و به یاری ما می‌آیند و من یقین دارم اگر نیاز پیدا کنیم، آنها به شکل پرندگان سفید رنگ به امداد ما خواهند آمد.

گفتنی است که مطابق نقلی، ابراهیم پیش از نبرد محلی را که در آن، کبوتران سفیدی در قفس کرده بود، به یکی از یاران معتمدش نشان داد و به او گفت: «هرگاه دیدی لشکر ما ضربه دیده و افرادمان روحیه خود را از دست داده‌اند، این کبوتران را آزاد کن.»^۱

ابراهیم آن‌گاه دستور حمله را صادر کرد. او در میان جنگ نیز مدام به سربازانش روحیه می‌داد. دشمن، پیشروی کرد و فرمانده جناح چپ سپاه ابراهیم، یعنی «علی بن مالک» را به شهادت رساند. سپس فرزندش قره بن علی پرچم را برداشت. او را نیز شهید کردند. در اینجا عبدالله بن ورقاء خود را به قسمت چپ لشکر کشاند و پرچم را برافراشت و صدا زد: «ای لشکریان خدا، به طرف من آیید». وقتی لشکریان جمع شدند، گفت: «نگاهی به قلب دشمن بیندازید و ببینید فرمانده شما ابراهیم چگونه می‌جنگد؟ با من بیایید تا به سوی او برویم». همه دیدند که ابراهیم سر را برهنه کرده است و چون شیری خشمگین شمشیر در دست می‌چرخاند و فریاد می‌زند: «ای لشکریان

۱. تنزیه المختار، محمد علی اردوبادی، ص ۳۱؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۴۹.

خدا، به نزد من آیید که فرزند اشترم. بهترین فراریان شما کسانی هستند که باز به دشمن حمله کنند و کسی که به میدان آید، پشیمان نمی شود».

سربازان که از یک سو، ابراهیم را آن‌گونه در حال مبارزه می‌دیدند و سخنانش را می‌شنیدند و از سوی دیگر، کبوتران سفید رنگ را بالای سر خود دیدند، روحیه‌شان دو چندان شد و با همه قدرت به دشمن یورش بردند. اواخر روز بود که باقی مانده لشکر شام قلع و قمع شد و ابن زیاد فرار کرد و سپاه ابراهیم با پیروزی کامل شکر خدای را به جا آورد.

ابراهیم سپاه ابن‌زیاد را چنان درهم ریخت که عده‌ای از آنان برای فرار خود را به رودخانه افکندند و غرق شدند. او در این نبرد که به جنگ «نهر خازر» شهرت دارد،^۱ قابلیت‌های فرماندهی خود را بروز داد و این نبرد بارزترین عرصه ظهور و بروز این فرمانده شجاع بود. براساس نقلی در این جنگ، سپاه بیست هزار نفری عراق بر لشکر هشتاد و سه هزار نفری شام به فرماندهی عبیدالله بن زیاد فائق آمد و ابن زیاد نیز در نبردی تن به تن با ابراهیم به هلاکت رسید و بدین ترتیب انتقام خون شهدای کربلا از سپاهیان شام گرفته شد.

نقل شده است ابراهیم چون شیر خشمناک و همانند

۱. خازر، نهری در ناحیه موصل است که در کنار آن نبرد ابراهیم با عبیدالله بن زیاد رخ داد. معجم ما‌استعجم، ج ۲، ص ۴۸۴.

صاعقه‌ای بی‌امان بر قلب دشمن از چپ و راست می‌تاخت و
این رجز را می‌خواند:

قد علمت مذحج علما لا خطل

انی اذا القرن لقتنی لا وکل

و لا جزوع عندها و لا نکل

اروع مقداما اذا النکس فشل

اضرب فی القوم اذا جاء الاجل

و اعقلی رأس الطرماح البطل

با الذکر البتار حتی ینجدل

طایفه مذحج خوب می‌دانند که من همان قهرمان
صحنه پیکارم که نه خسته می‌شوم و نه سست
می‌گردم و آن‌چنان در خط مقدم می‌جنگم تا دشمن را
شکست دهم و تا حد مرگ ضربات خود را بر دشمن
وارد می‌کنم و سر قهرمانان را از تنش‌شان می‌افکنم؛ با
ضربات کشنده تا آنکه خصم را درافکند.

همچنین پس از آنکه حصین بن نمیر فرمانده جناح راست سپاه
عبیدالله بن زیاد، جناح چپ سپاه ابراهیم را شکست داد و دو تن
از پرچم‌داران آن (علی بن مالک جشمی و پسرش) را به شهادت
رساند، ضمن ترمیم و بازگرداندن ثبات به این بخش از سپاه، گفت:
«یا شرطه الله، إلیّ أنا ابراهیم بن الأشتر، إنّ خیر فرارکم کرارکم».

پس از آن، جناح راست سپاه ابراهیم بر عمیر بن حباب و
یارانش تاختند. اما او پایداری کرد و جنگ شدیدی درگرفت.

هنگامی که ابراهیم مقاومت سرسختانه او را دید، به نیروهایش گفت ... و خود به نبرد پرداخت و به هر کس ضربه می‌زد، از پای در می‌آمد و نیروی‌های دشمن چون گوسفندان از مقابل او می‌گریختند تا این که عمیر به هزیمت نهاد.^۱

ابراهیم به سوی عبیدالله بن زیاد رفت و او را کشت و گفت مردی را کشتم که از او بوی عطر به مشام می‌رسید. وقتی او را جست‌وجو کردند، دریافتند ابن زیاد است. ابراهیم دستور داد سرش را از بدنش جدا کردند و جسدش را سوزانند.^۲

خود ابراهیم داستان کشتن ابن زیاد را چنین نقل می‌کند:

در گرماگرم نبرد آن روز، ناگهان دیدم مردی سرخ‌گونه با هیبتی خاص، لشکر را می‌شکافت و به طرف نیروهای ما می‌آمد و هر مبارزی را که مقابل او قرار می‌گرفت، از پای درمی‌آورد. وقتی نزدیک من آمد، به او امان ندادم و با یک ضربه، کمرش را دو نیم کردم به طوری که دستانش به طرف مشرق و پاهایش به طرف مغرب افتاد. سپس مردی آمد و کفش‌های او را درآورد. احتمال دادم که مقتول، ابن زیاد باشد. اما برای اینکه مطمئن شوم، افراد را مأمور کردم تا جسدش را بررسی کنند و گفتند: «او، ابن زیاد است».

پس از آن، ابراهیم دستور داد تا سر از بدنش جدا کنند. غلام ابن زیاد به نام «مهران» آمد و او را شناسایی کرد و او نیز

۱. أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۴۲۶.

۲. الفتوح، ج ۶، ص ۲۸۲.

تأیید کرد که او، ابن زیاد است. آن‌گاه ابراهیم گفت: «خدای را سپاس که قتل و کشتن او را به دست من انجام داد». سپس به دستور ابراهیم زره قیمتی ابن زیاد را از تنش بیرون کردند و به ابراهیم دادند؛ زیرا (در میدان جنگ) چیزی که از آن مقتول است، به قاتلش می‌رسد.

در این نبرد، حصین بن نمیر سکونی و شرحبیل بن ذی الکلاع حمیری نیز که از افراد برجسته سپاه شام و از صاحب منصبان و از افراد وفادار به حکومت بنی‌امیه بودند، به قتل رسیدند.^۱ مهم‌تر از همه افتخار کشتن ابن زیاد، فرمانده کل سپاه اموی، به ابراهیم رسید.

ابراهیم سرهای اشراف و بزرگان بنی‌امیه را برای مختار فرستاد. او بسیار خوشحال شد و دستور داد سرها را در محل دارالاماره - جایی که سرهای شهدای کربلا را نصب کرده بودند - نصب کنند.^۲ سپس مختار سرها را برای محمد حنفیه و امام زین العابدین علیه السلام فرستاد. امام سجاده علیه السلام با دیدن سر ابن زیاد شاد شد.^۳

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۰.

۳. رک: تاریخ الطبری، ج ۴، صص ۵۱۳ - ۵۱۶، ۵۵۶؛ فتوح، ج ۶، ص ۱۸۳؛ بحار الانوار، ج ۳۴، صص ۳۸۳ - ۳۸۶.

در تاریخ یعقوبی چنین آمده است: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَمْ يُرَ ضَاحِكًا قَطُّ، مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ»؛ «امام سجاده از روزی که پدر بزرگوارش به شهادت رسید، خندان دیده نشد تا آن روز که سر ابن زیاد را نزدش آوردند». (تاریخ یعقوبی،

ج ۲، ص ۲۵۹)

مختار نیز بی‌درنگ سر ابن زیاد را برای محمد حنفیه و علی بن الحسین علیه السلام روانه ساخت. فرستاده مختار در حالی که سر عبیدالله بن زیاد را در دست داشت به حضور زین العابدین علیه السلام رسید و سر را جلو او گذاشت. امام در حالی که به خوردن غذا مشغول بودند سخن گفتند و فرمودند:

یاد دارم هنگامی را که به مجلس ابن زیاد وارد شدم. او به خوردن غذا مشغول بود؛ در حالی که سر پدرم حسین بن علی علیه السلام را در جلوی من گذاشته بودند.^۱ پس من دست به دعا برداشتم و گفتم: «بار خدایا مرا از دنیا مبر تا اینکه سر ابن زیاد را به هنگام صرف غذا در جلو خود بینم». شکر و سپاس به درگاه خداوندی که دعایم را استجابت فرمود.

سپس در حالی که آن حضرت از آن سر رو می‌گردانند، فرمودند: «آن را دور کنید».

و به روایت «ابن نما»، آن‌گاه علی بن الحسین علیه السلام، سجده شکر به جا آوردند و فرمودند: «شکر و سپاس به درگاه خداوندی که مرا به درک خون‌خواهی دشمنم نایل ساخت. خداوند مختار را جزای خیر دهد».^۲

خبر هلاکت ابن زیاد، موج خوشحالی را به بنی‌هاشم ارزانی داشت. در این باره از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود:

۱. الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۷۴.

۲. سیره معصومان، محسن امین، ج ۵، ص ۲۵۳.

مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ، وَلَا اخْتَضَبَتْ، وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِي
دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ.

پس از حادثه دل‌خراش کربلا هیچ زنی از بنی‌هاشم خود را آرایش نکرد و به مدت پنج سال در خانه بنی‌هاشم دودی [برای پخت غذا] به هوا برنخاست تا آنکه [آن مرد خبیث] ابن زیاد به هلاکت رسید.^۱

محمد حنفیه نیز در حق ابراهیم دعا کرد و گفت:

خدایا! ابراهیم اشتر را حفظ کن و او را بر دشمنان
نصرت و یاری ده و او را به هرچه دوست داری و رضای
توست، موفق بدار و او را در دنیا و آخرت ببخش.

مطابق گزارشی، ابراهیم سرهای عبیدالله بن زیاد و حصین
ابن نمیر را نزد مختار فرستاد و او آنها را به حجاز نزد محمد
حنفیه ارسال کرد که بر درب مسجد الحرام آویخته شد.
هنگامی که ابن حنفیه از طواف بازمی‌گشت آنها را دید، حمد
بر زبان جاری ساخت و بر مختار درود فرستاد.^۲

یک - عوامل مؤثر بر پیروزی ابراهیم

برای پیروزی ابراهیم بر لشکر عبیدالله می‌توان سه عامل
مهم را برشمرد:

اول - انتخاب مکان مناسب برای استقرار سپاه؛

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۸۶.

۲. المحیر، ابن حیب، ص ۲۸۲.

دوم - حضور مؤثر ایرانیان در کنار ابراهیم؛ برخی مورخان بر فراوانی حضور ایرانیان در سپاه ابراهیم پافشاری می‌کنند؛ به گونه‌ای که آنها را عامل پیروزی بر سپاه شام می‌دانند؛ درحالی که بیشتر مورخان نخستین مانند طبری، بلاذری، یعقوبی و ابن اعثم، ایرانیان را اندک می‌دانند و نقش مهمی برای آنها ثبت نکرده‌اند؛ مثلاً دینوری در تعداد بی‌شمار آنها، بسیار مبالغه کرده است.

البته بی‌تردید موالیان که بیشتر آنان را ایرانیان تشکیل می‌دادند، سهم بزرگی در قیام مختار داشتند؛ از این رو نمی‌توان نقش آنان را در سپاه ابراهیم نادیده گرفت. گفتنی است که موالیان بیشتر از سیاست‌های تبعیض نژادی امویان به ستوه آمده بودند و در صدد انتقام‌گیری از آنان بودند و قیام مختار و همچنین نبرد ابراهیم با سپاه شام را فرصت مناسبی برای تحقق آمال خود می‌دانستند؛

سوم - بهره‌گیری ابراهیم از تعصب عرب قیسی و یمنی؛ که دینوری در اخبار الطوال، به نقش قیسیان، در شکست سپاه شام بسیار اهمیت داده است. او می‌نویسد:

دو تن از رهبران قیسی که یکی از آنها عمیر بن حباب سلمی بود، شبانه وارد اردوگاه ابراهیم شدند و با او توافق کردند که هنگام وقوع جنگ، از سپاه شام جدا شوند که این جدایی موجب شکست روحیه لشکر شام می‌شد.

دینوری تأکید می‌کند که قیسیان به وعده خود عمل کردند.

گفتنی است که در گزارش‌های تاریخی درباره علاقه قیسیان به شکست سپاه شام، اختلاف وجود دارد. طبری گزارش می‌کند: عمیر بن حباب خود را به ابراهیم رساند و پیش از آغاز این پیکار سرنوشت‌ساز با او دیدار و بیعت کرد و در این دیدار به ابراهیم وعده داد که با سپاه شام همکاری نکند و برای پیروزی سپاه کوفه در جنگ درنگ نخواهد کرد. او، ابراهیم را از حفر خندقی که در سر می‌پروراند، منصرف ساخت.^۱

اما ابن اعثم این مطلب را به‌گونه‌ای دیگر روایت می‌کند:

ابراهیم با فرستادن یکی از افراد برجسته خویش نزد عمیر بن حباب و دادن امان به او، توانست او را به سوی خویش جذب کند. به دنبال آن پسر حباب، شبی که فردای آن جنگ رخ می‌داد، به همراه هزار نفر از یاران سواره نظام خویش از اردوگاه ابن زیاد بیرون آمد و به ابراهیم پیوست.^۲

ابن اعثم نیز روایت طبری و بلاذری را درباره منصرف ساختن ابراهیم از حفر خندق و درگیر شدن با سپاه شام و خودداری از یاری سپاه شام را که موجب تضعیف روحیه شامیان و بالا رفتن روحیه کوفیان می‌شد، تأیید می‌کند. به

۱. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۸۷.

۲. الفتح، ج ۶، صص ۲۷۷ - ۲۸۲.

هر حال، قیسیان علاقه‌مند بودند که انتقام کشته شدگانِ خویش در «مرج راهط» را از یمانیان بگیرند. بیشتر مورخان هم، پیوستن آنها به ابراهیم را آورده‌اند و فقط درباره چگونگی آن و اینکه کدام طرف نخست اقدام نمود، اختلاف دارند.

دینوری روایت منحصر به فردی آورده است. او می‌گوید: «فرماندهی سپاه شام برعهده حصین بن نمیر سکونی بود و عیدالله بن زیاد و عمیر بن حباب تحت فرمان او بودند»^۱. این روایت، با اجماع روایات تاریخی بیشتر منابع نخستین، اختلاف دارد.

هر دو لشکر، پیش از آغاز نبرد حتمی، به سبب مشکلات فردی که برای آنها پیش آمد، جنگ را متوقف کردند که در جنگ‌های پیشین نیز این مطلب سابقه داشته است. ابن اعثم می‌نویسد: «حصین بن نمیر سکونی در اثر بیماری مرد»^۲. اما طبری روایتی بر خلاف وی آورده است و تأکید می‌کند: «حصین بن نمیر فرمانده میمنه سپاه شام بود و درحالی که دو لشکر در اوج درگیری بودند، کشته شد»^۳.

اما ابومخنف روایت منحصر به فردی آورده است: «حصین ابن نمیر در جنگ اسیر شد و او را به کوفه فرستاده، به دستور مختار کشته شد».

۱. الاخبار الطوال، ص ۸۹.

۲. الفتوح، ج ۶، صص ۲۷۷ - ۲۸۲.

۳. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۸۹.

منابع متقدم و متأخر این روایت را تأیید نمی‌کنند. با اینکه طبری، بلاذری، ابن اعثم و دینوری جزئیات پیکار خازر و آنچه را در آن رخ داده است، به تفصیل گزارش کرده‌اند، دیگر مورخان جزئیات دقیق و مطلوب را به گونه‌ای دیگر بیان کرده‌اند. برخی به گزارش بسیار کوتاه و مختصر بسنده کرده، و برخی دیگر فقط نتایج و پیامدهای آن را آورده‌اند. به هر حال جنگ از سپیده صبح آغاز و هنگام غروب آفتاب به پایان رسید.

منابع اصلی درباره سرنوشت عمیر بن حباب - از فرماندهان سپاه شام - اختلاف نظر دارند. بلاذری در این باره دو گونه روایت آورده است. روایت نخست می‌گوید: «عمیر فرار را عار دانست و همراه سپاه شام ضد کوفیان جنگید». روایت دوم می‌گوید: «وی از همان آغاز نبرد جزء نخستین فراریان سپاه شام بود»^۱. اما طبری و ابن اعثم تأکید دارند که عمیر بن حباب با بهانه‌ای جنگید. از روایت این دو مورخ فهمیده می‌شود که وی پس از نبرد، از سپاه شام جدا شد؛ زیرا ابراهیم، او را به ولایت «کفرتوئا» و «طورِ عبدین» گماشت؛ همان‌گونه که ابن اثیر نیز اشاره کرده است. دینوری بیش از دیگر مورخان بر نقش عمیر بن حباب در شکست دادن سپاه شام، به سبب انتقام‌گیری کشته‌شدگان تیره قیسی در مرج راهط تأکید کرده است.^۲ مسعودی نیز در این باره نظر دینوری را تأیید می‌کند.

۱. انساب الاشراف، ج ۶، صص ۴۲۵-۴۲۸.

۲. الاخبار الطوال، ص ۲۹۳-۲۹۶.

دو- پیامدهای نبرد با شامیان

به طور طبیعی، پیروزی ابراهیم بر شامیان، پیامدهایی را به دنبال داشت که می‌توان به برخی از آنها اشاره کرد:

اول: تثبیت حکومت مختار در کوفه. بی‌تردید موفقیت بزرگ ابراهیم در شکست سپاه اموی و کشته‌شدن افراد شاخص و نقش آفرین در میان شامیان مانند عبیدالله بن زیاد و حصین بن نمیر سکونی و شرحبیل بن ذی الکلاع، در استواری دولت مختار تأثیر شایانی داشته است و لا اقل برای مدتی خیال مختار را از تهدید امویان راحت کرد تا به امور داخلی و خطر زبیریان در بصره بیندیشد؛

دوم: تلاش امویان و زبیریان برای جلب ابراهیم. پیروزی این قهرمان یمنی بر امویان، این دولت و نیز مصعب ابن زبیر را واداشت تا حساب ویژه برای ابراهیم باز کنند؛ زیرا آنها جدیت و قاطعیت مختار را با تلاش‌های ابراهیم مرتبط می‌دانستند و بر نقش وی در تحولات سیاسی و نظامی واقف بودند، از این رو پس از نبرد خازر، هر یک از آنها تلاش داشتند تا به هر طریقی ابراهیم را به عنوان فرد پرآوازه و شجاع و تأثیرگذار به سوی خود جلب کنند؛

سوم: همچنین این پیروزی موجب خوشحالی زبیریان شد و طبیعی بود آنان از شکست یکی از رقبای خود و تضعیف موقعیت آنان خرسند شده و عزم خود را برای مقابله با مختار جزم کردند.

۴. ابراهیم در مقام کارگزاری موصل و نصیبین

ابراهیم در سال ۶۷ ه. ق و تسخیر موصل پس از اتمام کار سپاه بنی امیه، وارد این شهر شد و در آنجا اقامت گزید و بنابر روایت طبری و ابن اعثم، کارگزاران خود را به مناطق مختلف گسیل داشت. همچنین ابراهیم از موصل به «نصیبین» رفت و پس از چیرگی بر آن کارگزاران خود را به نواحی مختلف جزیره (شمال عراق) فرستاد؛ زیرا مختار هنگام فرستادن ابراهیم برای نبرد با ابن زیاد، حکومت بر موصل و نواحی پیرامونی آن را به او سپرده بود.

ابراهیم، «عبدالرحمان» برادر مادری خود را به حکمرانی نصیبین فرستاد و «سنجار» و «دارا» نیز به قلمرو او ضمیمه ساخت. «زفر بن حارث» را به حکومت «قرقیسیاء» و «حران» منصوب کرد. «رها» و «سمیساط» را نیز با حومه آن به «حاتم بن نعمان باهلی» سپرد و خود ابراهیم به رتق و فتق امور موصل پرداخت.

به روایت یعقوبی، افزون بر موصل، «ارمنیه^۲» و «آذربایجان» نیز زیر سلطه پسر اشتر قرار گرفت و او عمال خویش را به آن مناطق فرستاد.^۳ به نظر می‌رسد این روایت پذیرفتنی است؛ زیرا این سرزمین‌ها از نظر جغرافیایی در امتداد موصل قرار دارند. بر این اساس نمی‌توان برخی روایات، به‌ویژه روایت

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۴۲۷، ج ۷، صص ۱۱ و ۸۹؛ الفتوح، ج ۶، ص ۲۸۲.

۲. همان ارمنستان امروز است که به لفظ «ارمنیه» هم آمده است.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۸.

دینوری را، که هم‌زمان مناطقی تحت سلطه پسر اشتر را تحت فرمان عبدالملک بن مروان می‌داند و از نظر جغرافیایی نیز به مرکز حکومت عبدالملک نزدیک‌ترند، پذیرفت.

بنا به نوشته ابن اعثم، همه جزیره اعم از دیار ربیع و مصر، در دست ابراهیم بن اشتر قرار داشت.^۱

امارت ابراهیم بر این مناطق حتی پس از قتل مختار نیز ادامه یافت؛ زیرا پس از پیوستن او به مصعب بن زبیر، وی حکومت ابراهیم بر این مناطق را همچنان در اختیار او قرار داد. بنابراین امارت او بر مناطق یاد شده چند سال طول کشید؛ زیرا مطابق گزارش‌های تاریخی وی تا سال ۷۱ یا ۷۲ ه. ق یعنی هنگام کشته شدنش، اداره این قسمت از سرزمین‌های اسلامی را که از حساسیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، بر عهده داشت. پدر ابراهیم، جناب مالک اشتر، نیز چه پیش از نبرد صفین و چه پس از آن تا زمانی که امام علی علیه السلام او را به کارگزاری مصر فرستاد، بر جزیره که منطقه‌ای حساس و استراتژیک بود، حکومت داشت. تا زمانی که او حکمران این منطقه بود، امویان جرئت تعرض و غارت عراق را نداشتند و او همچون سدی آهنین در مقابل آنان ایستادگی می‌کرد و عرصه را بر دشمن تنگ می‌ساخت.

۵. کناره‌گیری ابراهیم از مختار

پس از تلاش‌های سترگ ابراهیم در تثبیت موقعیت مختار ثقفی و سرکوب دشمنان وی از جمله پیروزی بر شامیان، تردید بر وی مستولی شد؛ از این رو هنگامی که مصعب بن زبیر از بصره به نبرد مختار رفت، ابراهیم در یاری مختار تعلق و سستی ورزید و حتی گفته شده است به نامه‌های مکرر مختار پس از نخستین شکستش از قوای مصعب، توجهی نکرد و نزد او بازنگشت.

ابراهیم در حساس‌ترین لحظات زندگی مختار که با خطر یورش مصعب از بصره مواجه بود، از او کناره جست.

مطابق برخی گزارش‌ها، ابراهیم بن مالک اشتر بارها نامه‌های مختار را دریافت کرد. اما به عمد و به بهانه‌های گوناگون از کمک به کوفه سرپیچی کرد. می‌توان به گفته برخی علت این رفتار ابراهیم را تحریک‌های دیگران دانست که مدام در نزد او از برتری‌های ابراهیم بر مختار سخن می‌گفتند.

نامه مختار به ابراهیم اشتر:

از مختار ابوعبید ثقفی به ابراهیم بن مالک اشتر نخعی وقتی این نامه را می‌خوانی که یحتمل دیدار در قیامت میسر شده. ابراهیم، تو همیشه تکیه‌گاه امن برای من و قیام بودی. خدا می‌داند که هرگز به تو و نیات و کردارت شک نکردم جز یک بار که نوشتی ترک

موصل اشتباه لشکر خدا در احد است، پنداشتم پاسوز
موصل شدی از تو می‌خواهم مرا به خاطر این ظن
شیطانی حلال کنی. یکی از اهداف قیام که خون‌خواهی
از امام شهیدمان بود در حروراء محقق شد. اینک عقبه
قیام و برپایی دولت علوی منوط به همت شماسست. ما
هر چه می‌توانستیم کردیم امید که مرضی در گاه احدیت
واقع شود ... والسلام.

ابن اعثم کوفی سخن صریحی را از زبان مختار آورده است که
نشان می‌دهد او به کمک ابراهیم امید داشته است. او می‌گوید:
«عجب مصیبتی است امروز، ای کاش ابراهیم در کنارم بود. اما او
مرا رها کرد و من چاره‌ای جز تن دادن به مرگ ندارم»^۱.

شاید بتوان حضور نداشتن ابراهیم در کوفه را از دلایل
اساسی شکست مختار از سپاه مصعب بن زبیر برشمرد و نیز
شاید بتوان گفت، کناره‌گیری او از مختار باعث شده بود پس
از شهادت مختار، مصعب بن زبیر از یک سو و عبدالملک بن
مروان از سوی دیگر در او طمع ببندند تا ابراهیم را که مردی پر
نفوذ و مدیر بود، با خود همراه سازند؛ از این رو مصعب نامه‌ای
به ابراهیم نوشت و به او وعده داد، اگر بیعت با ابن‌زبیر را
پذیرد، امارت مناطق شمالی عراق را به او می‌سپارد. نامه
مشابهی نیز از سوی عبدالملک مروان (خلیفه اموی شام) به
ابراهیم رسید.

۱. الفتح، ج ۶، ص ۲۸۷.

گفتنی است به‌طور طبیعی، پیروزی ابراهیم بر سپاه شام و کشته شدن عیدالله بن زیاد، پیامدهایی را نزد عراقی‌ها به دنبال داشت. این پیروزی، حکومت مختار را در کوفه تثبیت کرد. عبدالله بن زبیر و برادرش مصعب، جدیت و قاطعیت مختار را با تلاش‌های ابراهیم مرتبط می‌دانستند. پس از پیکار خازر، ابراهیم، فرماندهی مشهور گردید؛ از این‌رو عبدالملک بن مروان و رقیب سرسخت او عبدالله بن زبیر می‌خواستند او را به سوی خود جلب کنند.

به هر حال پس از قتل مختار هر یک از دو قدرت بنی امیه و آل زبیر در صدد جذب ابراهیم برآمدند. دو نامه به دست ابراهیم رسید یک نامه از جانب عبدالملک بن مروان، حاکم شام و نامه دیگر از سوی مصعب بن زبیر، حاکم کوفه. در هر دو نامه از ابراهیم دعوت شده بود که به آنها بپیوندد.

ابن اعثم متن نامه‌های مصعب بن زبیر و عبد الملک بن مروان به ابراهیم را چنین آورده است:

من مصعب بن الزبیر، إلی ابراهیم بن الأشتر سلام علیک!
 أما بعد، فقد قتل الله المختار و شيعته الذين دانوا بالكفر، و
 كادوا بالسحر، و إننا ندعوك إلی كتاب الله و سنة نبیه محمد ﷺ
 و إلی بیعة أمير المؤمنين عبد الله بن الزبیر. فإن أجبیت إلی ذلك
 فأقبل إلینا آمنًا مطمئنًا، فإن لك أرض الجزيرة و ما غلبت
 علیه بسيفك من أرض المغرب ما بقيت و بقي سلطان آل

الزبیر، و لك بذلك عهد الله و ميثاقه، و أشد ما أخذ على أنبيائه من عهد و عقد- و السلام.

بسم الله الرحمن الرحيم، من عبد الله عبد الملك بن مروان أمير المؤمنين، إلى إبراهيم بن مالك الأشتر، سلام عليك! أما بعد، فقد علمت ما كان من آل الزبیر أنهم تشغبوا على أئمة الهدى، و نازعوا أهل الحق، و أخلدوا في بيت الله الحرام، و الله ممكن منهم و خذلهم، و جعل دائرة السوء عليهم عن قريب إن شاء الله، و أنا أدعوك إلى كتاب الله و سنة نبيه محمد ﷺ فإن قبلت و أجبته فلك بذلك سلطان العراق و ما غلبت عليه من أرض المشرق أبدا ما بقيت و بقي سلطان آل مروان، و لك بذلك عهد الله و ميثاقه و السلام.^۱

ابراهيم با نزدیکانش مشاوره کرد و از آنان خواست نظرشان را در این باره بیان کنند. برخی گفتند: «با عبدالملک بیعت کن؛ زیرا در هر صورت باید با یک نفر بیعت کنی و گرنه از دو جانب در خطر خواهی بود و عبدالملک قوی تر است».

برخی گفتند: «با مصعب بیعت کن؛ هر چه باشد، او در مقابل بنی امیه است». در نهایت ابراهیم گفت:

با عبدالملک بیعت نمی کنم؛ زیرا من سران لشکر او از جمله ابن زیاد را به قتل رساندم و ممکن است او حيله کند و از آنجا که باید با یکی از آن دو بیعت کنم، ترجیح می دهیم، با مصعب بیعت کنم.

۱. الفتوح، ج ۶، ص ۲۹۴.

او بیعتش را با مصعب اعلام کرد؛ زیرا او برای حفظ جان خود و قبیله‌اش راهی جز این نداشته است. بنابراین همچنان حاکم موصل، جزیره، آذربایجان و ارمینیه بود تا اینکه عبدالملک در سال ۷۱ یا ۷۲ ه.ق، به مصعب حمله برد و مصعب ابراهیم را برای مقابله با عبدالملک فراخواند.

در این وضعیت بحرانی ابراهیم نمی‌توانست بی‌توجه باشد و سرانجام باید در معادلات سیاسی از یکی حمایت می‌کرد. او در این باره با یاران و مشاورانش مشورت کرد و سرانجام تصمیم گرفت با مصعب بن زبیر همراه شود. گویا او ترجیح می‌داد با پیوستن به سپاه زبیریان، به هدف‌های خویش در ریشه‌کن کردن شجره خبیث بنی‌امیه، دست یابد. به هر حال ابراهیم نامه‌ای به مصعب نوشت و با گروهی از یاران خود از موصل یا نصیبین (مقر حکومتش)، حرکت کرد و به کوفه آمد و با مصعب ملاقات، و اطاعت خود از او را اعلام کرد.

علت‌های گوناگونی برای اختلاف ابراهیم با مختار بیان کرده‌اند. اما علت هرچه باشد، نشان می‌دهد اختلاف‌های بسیار عمیق و جدی‌ای میان ابراهیم مالک اشتر و مختار ثقفی بوده است؛ از این رو او پیش از قتل مختار با روی‌گردانی از وی به مصعب بن زبیر پیوست.

علل پیوستن ابراهیم به آل زبیر

الف) برخی محققان همانند «عباس اقبال آشتیانی»، ابراهیم را نیز بسان مختار، مردی جاه طلب معرفی کرده، و یادآور شده‌اند که توازن بین این دو قدرت شیعی در عراق، مانع از تداوم اتحادشان می‌شد.^۱ مطابق این اظهار نظر، به نظر می‌رسد ابراهیم که خود را کمتر از مختار نمی‌پنداشت و سهم بزرگی در قیام او داشت، نمی‌خواست در وضعیتی که شهرتش پس از نبرد با امویان دو چندان شده بود، در کنار مختار قرار گیرد؛

ب) برخی دیگر علت پیوستن ابراهیم به مصعب را برای نجات جان خود و قبیله‌اش دانسته‌اند، زیرا در نبود ابراهیم در کوفه، شورشیان با تحریک مصعب به آن شهر حمله کردند و مختار را به قتل رساندند. ابراهیم که می‌دید پس از مختار شاید مصعب به سراغ او بیاید، برای حفظ جان خود و قبیله‌اش با مصعب بیعت کرد. بی‌تردید نمی‌توان دسیسه‌های دشمنان را نیز در تغییر موضع ابراهیم نادیده گرفت؛

ج) «خلیل شاکر حسین» عامل جدایی ابراهیم از مختار را دو چیز دانسته است: نخست، بدعت‌های دینی مختار و دوم مبارزه ابراهیم براساس مبانی فکری و دادخواهی نه عصیبت و مصلحت فردی.^۲ در نهایت، او به سبب تعلق خاطرش به عراق

۱. تاریخ ایران و اسلام، ج ۱، ص ۱۶۶.

۲. نقش ابراهیم بن مالک اشتر نخعی در حوادث سیاسی عراق، خلیل شاکر، ص ۱۹۷.

در نبرد مصعب بن زبیر ضد مروانیان شرکت کرد و در سال ۷۲ ه.ق، کشته شد. گفتنی است مترجم برخی دیدگاه‌های نویسنده درباره مختار را بررسی و نقد کرده است.

بارها پسر اشتر شنیده بود که مختار ادعای اعجاز می‌کند و می‌پندارد جبرئیل و میکائیل نزد او می‌آیند. ابراهیم می‌شنید که مختار از برخی یاراناش می‌خواست گواهی دهند فرشتگان، برای یاری او فرود آمده‌اند. او روایات غیبی نقل می‌کرد و ادعای پیامبری داشت، و کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌داد؛ چنان‌که این کارها را در پیکار سبعم با اشرف کوفه نیز انجام داد و در پیکار خازر با اصرار می‌گفت سپاه کوفه به یقین پیروز خواهد شد.

البته مسئله دیگری نیز رخ داد که موجب جدایی بیشتر ابراهیم و مختار گردید. ابراهیم براساس اصول، ایدئولوژی و دادخواهی رفتار می‌کرد و بر همین اساس، با مختار بیعت کرده بود. اما برای ابراهیم روشن شد که مختار در جهت مصلحت فردی رفتار می‌کند و ابراهیم و یاراناش را برای رسیدن به منافع شخصی خود به کار گرفته است؛ درحالی‌که بسیاری از محققان، شخصیت مختار را بررسی کرده، و ادعاهای وی را صحیح دانسته‌اند.

ابن اعثم از زبان محمد بن اشعث کندی، که پس از پیکار سبعم به مصعب بن زبیر پناهنده شد، گزارش کرده است: «ابراهیم بر منطقه جزیره چیره گشته و با مختار مخالفت

می‌ورزد و امروز به جز دسته ای کوچک، هیچ سپاهی ندارد». بنابراین گزارش باید گفت که یکی از علت‌های جرئت مصعب بن زبیر در یورش به کوفه، پس از پناهنده شدن اشراف آن شهر به او، یقین او به کناره‌گیری ابراهیم از یاری مختار بود.^۱ ابن اعثم به این مطلب اشاره کرده است و می‌نویسد:

بدون شک وقتی به مختار گزارش رسید که مصعب ابن زبیر، به تحریک برخی کوفیان، برای حمله به کوفه آماده می‌شود، از ابراهیم درخواست یاری و مساعدت نمود. او به روشنی می‌دانست که جایگاهش، در برابر هم پیمانی کوفیان با مصعب، بدون حمایت ابراهیم، به مخاطره خواهد افتاد. آنچه وی از آن ترس داشت، رخ داد؛ زیرا نیروهایش در پیکار مذار، در برابر نیروهای مصعب بن زبیر، شکست خوردند و احمر بن شمیط، فرمانده مشهور مختار، در این جنگ کشته شد. علی‌رغم نامه‌نگاری مختار برای ابراهیم و یاری خواستن از او، تا وی را از شکست حتمی نجات دهد، ابراهیم سکوت اختیار کرد و هیچ واکنشی نشان نداد و مختار را در حالی که مرگ او به دست مصعب حتمی بود، به حال خود وا گذاشت.

ابن اعثم سخن صریحی را از مختار نقل کرده است که نشان می‌دهد او منتظر کمک ابراهیم بوده است و

۱. شاگردان مکتب ائمه علیهم‌السلام، ص ۴۰.

می‌گوید: «عجب مصیبتی است امروز، ای کاش ابراهیم در کنارم بود. اما او مرا رها کرد و من چاره‌ای جز تن دادن به مرگ ندارم».^۱

طبری اشاره می‌کند وقتی برخی یاران مختار متوجه سستی ابراهیم در حمایت از او شدند، ابراهیم را رها کردند و به مختار پیوستند. همچنین آنان در جنگ با سپاه مصعب نیز شرکت داشتند.^۲

به هر حال حيله دشمن سبب شد تا سوء تفاهم بین ابراهیم و مختار شدت یابد و منجر به کناره‌گیری ابراهیم شود. پس از آن نیز وقتی ابراهیم دانست مختار به قتل رسیده است و هر دو قدرت متخاصم، یعنی آل زبیر و مروانیان برای پیوستن به آنها از او دعوت کرده‌اند، ترجیح داد تا در کنار مصعب بن زبیر با مروانیان که بازماندگان بنی‌امیه بودند، بجنگد، از این رو با او کنار آمد.^۳

ابراهیم پس از اعلام همراهی با مصعب، همچنان حاکم موصل، جزیره، آذربایجان و ارمنیه باقی ماند. اما پس از آنکه عبدالملک بن مروان خلیفه اموی در سال ۷۱ یا ۷۲ ه. ق. مصمم شد با مصعب مقابله کند، مصعب، ابراهیم را برای نبرد با عبدالملک فراخواند.

۱. الفتوح، ج ۶، ص ۲۸۷.

۲. تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۹۵.

۳. ماهیت قیام مختار، رضوی اردکانی، ص ۳۱۳.

پس از کشته شدن مختار در کوفه، همه عراق و توابع آن زیر سیطره زبیریان در آمد. در این هنگام، مصعب لازم دانست که به ابراهیم نامه بنویسد و او را به سوی خود جذب کند. بنا بر روایت ابن اعثم، مصعب ابتدا به پسر مالک اشتر، نامه نوشت. او در نامه از کشته شدن مختار یاد می‌کند و به ابراهیم ضمن امان دادن، او را به بیعت با خویش دعوت می‌کند. همچنین در صورتی که ابراهیم دعوت او را بپذیرد به او وعده می‌دهد سرزمین جزیره و آنچه از سرزمین مغرب که با شمشیر بر آن دست یافته است، تا هرگاه آل زبیر حکومت را به دست دارند، در اختیار ابراهیم باشد. بلاذری نیز روایت کرده است که مصعب بن زبیر با ابراهیم مکاتبه کرد. روایت طبری و بلاذری با آنچه ابن اعثم نقل کرده است، در مضمون تفاوتی ندارد؛ گرچه در برخی الفاظ با هم مختلف‌اند. دینوری روایتی مخالف با آنچه این مورخان گزارش کرده‌اند، آورده است. او می‌نویسد:

از سوی دیگر درمی‌یابیم که عبدالملک دنیال فرصت بود تا اوضاع عراق با کشته شدن مختار، آشفتگی و بحرانی گردد؛ از این رو به ابراهیم، نامه نوشت. متن نامه او چنان که مورخان نخستین آورده‌اند، در سبک نگارش، از آغاز تا پایان همانند نامه مصعب بن زبیر است. خلیفه اموی بر شایستگی آل مروان در حکومت، تأکید دارد و پسر مالک اشتر را به فرمان برداری از خود

دعوت می‌کند. او پیشاپیش ابراهیم را تطمیع کرده که در صورت پذیرش، تمام سرزمین مشرق و هرجا که او بر آن سلطه دارد، تا زمانی که آل مروان حکومت دارند، در اختیار ابراهیم باشد.

ابراهیم نظر یاران و سربازان خویش را، در برابر این تحولات جویا شد؛ زیرا این مسئله، شخصی نبود، بلکه برای همه آنها اهمیت داشت. او نامه مصعب و عبدالملک و پیشنهادهای آنان را به یارانش نشان داد. اطرافیان او بر یک رأی هم‌داستان نبودند؛ گروهی پیشنهاد پیوستن به عبدالملک را داشتند و گروهی، خواستار پیوستن به مصعب بودند. ابراهیم توانست موضع قاطع خویش را با اعلان نظر روشن، نشان دهد. او تصمیم گرفت که به مصعب بن زبیر بپیوندد، با این استدلال که شهر و عشیره‌اش در عراق‌اند و تمام زندگی او در آنجا سپری شده و نمی‌تواند به آسانی تمام این ارزش‌ها را فراموش کرده، به عنوان پیشستیان عبدالملک ابن مروان، به او بپیوندد. از سوی دیگر، پیوستن به شامیان را جایز نمی‌دانست؛ چون در پیکار خازر آنان را آزرده و بر جان خود امنیت نداشت. شاید پاسخ او به یارانش، دیدگاه وی را در این موضوع، روشن سازد. او خطاب به آنها گفت: «قبیله‌ای در شام نیست مگر اینکه من با آن درگیر شده و مردانشان را در جنگ با عبیدالله بن زیاد کشته‌ام. بنابراین با کسی که سرزمینی به جز سرزمین من و طایفه‌ای به جز طایفه من برگزیند، همراه نخواهم

بود و پیوستن به عراق را بیشتر دوست داشته و با آن خوگرفته‌ام». از این نقطه نظر، ابراهیم پسر اشتر، طرفی را برگزید که با مواضع پیشین او متناقض نبوده و او را در کشمکش با اصول و سیره قبلی قرار ندهد. از این رو، به کوفه رفت و با مصعب بن زبیر بیعت کرد. مصعب او را نزدیک خود نشاناد و به او خلعت بخشید و دستور داد هدایای نفیسی به او بدهند و وی را به منزلش روانه کرد. مصعب، گزارش این مسئله را به برادرش عبدالله بن زبیر نوشت، او بسیار خوشحال گردید.

با پیوستن ابراهیم به مصعب، قدرت زبیریان در عراق افزایش یافت و دولت عربی به صورت زیر تقسیم گردید: موصل، جزیره، عراق، حجاز، یمن، ارمینیه و آذربایجان در قلمرو ابن زبیر، و شام، مصر و مغرب نیز در تصرف عبدالملک بن مروان قرار گرفت.

ابراهیم جزء نزدیکان و افراد برجسته مصعب بن زبیر و از کسانی بود که در اداره عراق به او اعتماد می‌شد. منابع نخستین ما می‌گویند: هنگامی که مصعب بن زبیر در گیر خاموش کردن فتنه زبیریان و مروانیان در بصره بود، ابراهیم را والی کوفه قرار داد. هم‌چنین کوفیان در امور مهم، ابراهیم را به عنوان واسطه نزد مصعب برمی‌گزیدند؛ چنان که مسئله زندانی شدن عییدالله بن حر، اتفاق افتاد و مصعب پس از آنکه نقطه نظر ابراهیم را فهمید، با درخواست وی موافقت کرد.

در این باره که آیا ابراهیم پس از بیعت با مصعب، والی موصل باقی ماند یا نه خبر دقیقی وجود ندارد و گزارش‌های تاریخی در این باره، اختلاف دارند. بنابر روایت بلاذری، مصعب، ابراهیم را از ولایت موصل عزل و «مُهَلَّب بن ابی صفره» را جانشین او کرد. بنابر روایت دیگری مصعب، ابراهیم را بر ولایت موصل گماشت و مهلب را که با وضعیت خوارج آشناتر بود، به جنگ آنان فرستاد. اما طبری می‌نویسد: «هنگامی که عبدالملک بن مروان در سال ۷۱ ه.ق، راهی پیکار با مصعب شد، پسر اشتر، والی موصل و جزیره بود».

این مطلب نشان می‌دهد ابراهیم به موصل بازگشته، و در مقام والی آن منطقه، ابقا شده است.

وضعیت دولت عربی که به دو منطقه مستقل تجزیه شده بود، برای شخص دوراندیشی مثل عبدالملک بن مروان، خوشایند نبود. همه منابع متقدم و متأخر اتفاق نظر دارند که عبدالملک همه یاران و افراد معتمد خویش را گرد آورد و نظر آنها را درباره این وضعیت دولت عربی جویا شد. همه به اتفاق خواستند که مسئله را به صورت نظامی پایان دهند؛ چه به سود امویان باشد، چه به سود زبیریان؛ از این رو، عبدالملک سپاه نیرومندی را تدارک دید و به عراق یورش برد تا ابتدا به مصعب بن زبیر حمله کند و سپس در مکه به برادرش عبدالله. این تدابیر از چشم و گوش مصعب، پنهان نبود؛ از این رو بار

دیگر برای رویارویی با عبدالملک آماده گشت و از کوفه بیرون رفت و در ده فرسخی آن اردو زد تا مردم در آنجا به او پیوندند و عبدالملک را شکست دهند.

مشکلی در اینجا پدید می‌آید که افراد پیش از مصعب بن زبیر نیز با آن مواجه بودند و آن سستی عراقیان و شانه خالی کردن آنها از جنگ بود. مورخان نخستین، علل مستقیم و توجیه‌های این کناره‌گیری را گزارش نکرده‌اند و فقط به گزارش‌هایی پراکنده بسنده می‌کنند. البته بر پژوهشگر لازم است که این گفتارهای پراکنده را گرد آورد و به اندیشه روشنی دست یابد. گفتنی است مورخان تأکید دارند یکی از علت‌های اصلی سستی عراقیان روش عبدالملک اموی بود. او با تطمیع افراد و خریدن آنها و وعده مال و منصب، شخصیت‌ها را به سوی خود جذب کرد. البته علت‌های دیگری نیز وجود داشت؛ مانند خستگی مردم عراق از جنگ و وضعیت بحرانی‌زده سیاسی‌ای که شهر آنها را فرا گرفته بود، و آنان خواهان عافیت و ثبات جامعه بودند. افزون بر این، مردم عراق از سیاست خونین مصعب بن زبیر در برابر یارانِ مختار و فتنه‌زیربان و مروانیان در بصره، ناخشنود بودند. آنان همگی به این نتیجه رسیدند که مصعب را در برابر سرنوشت قطعی‌اش به حال خود رها کنند؛ به جز ابراهیم که به او وفادار ماند و قربانی دیدگاه تنگ‌نظرانه او گردید. البته گفتنی است یکی از یاران مختار نیز در کشتن مصعب، مشارکت



جست؛ در حالی که شعار می داد: «یاثارات المختار». این مطلب نشان می دهد آتش سوزان انتقام، خاموش نشده و مصعب بدون توجیه لازم برای خود، دشمنانی آفریده بود.

در هر حال، عبدالملک همان سیاست معاویه را پیش گرفت و با اشراف عراق، به ویژه اشراف کوفه، مکاتبه کرد و به آنها وعده ریاست و ثروت داد. در صدر کسانی که به آنها نامه نوشت، ابراهیم پسر اشتر بود. او پس از دریافت نامه، آن را نزد مصعب برد و او نامه را گشود. عبدالملک، خطاب به ابراهیم چنین نوشته بود:

من می دانم که تو از ترس سرزنش دیگران، فرمان برداری از من را رها کرده ای؛ خود با افراد تحت فرمانت به سوی من بیا که منطقه فرات و آنچه با آب آن سیراب می شود، در اختیار توست. والسلام.

پژوهنده تحولات سال ۷۲ ه. ق، در برابر غفلت و بی توجهی مصعب بن زبیر، به آنچه برای علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او و مختار ثقفی در رابطه با مردم عراق، به ویژه کوفیان رخ داد، شگفت زده می شود. مصعب در دو مورد سهل انگاری کرد؛ نخست در مواجهه با نامه عبدالملک به اشراف کوفه و دیگری اعزام مهلب بن ابی صفره به جنگ با خوارج «ازارقه»؛ در حالی که مهلب پیشنهاد داد در کنار او بماند و نیروهای وی را در نبرد با عبدالملک تقویت کند. مصعب ضربه زدن به عبدالملک

را نادیده گرفت. او می‌توانست کسانی را که عبدالملک به آنها نامه نوشته بود، گردن بزند یا دست‌کم آنها را تا روشن شدن موضعشان زندانی کند. اما مصعب، پیشنهاد ابراهیم را رها کرد و اشراف کوفه را به حال خود وا گذاشت تا هر چه می‌خواهند، انجام دهند. ابراهیم در برابر خیره‌سری مصعب، از وی خواست هنگام نبرد، اشراف کوفه را به یاری او اعزام نکند.

عبدالملک با سپاه پرشمار خویش در «مسکن» اردو زد. اشراف کوفه نیز از تاریکی شب استفاده کردند و به اردوگاه او پیوستند و افزون‌بر نیروی موجود سپاه شام، به شمار آن ضد مصعب افزودند. مصعب پس از دست دادن فرصت، به ابلهانه‌بودن نظر خود پی برد. از سوی دیگر تیره ربیعہ نیز موضع بی‌طرفانه خود را کنار نهادند و با عبدالملک همراه شدند؛ در نتیجه مصعب نومید گردید. دو سپاه در حالی با هم روبه‌رو شدند، که ابراهیم در خط مقدم سپاه مصعب، قرار داشت. او به گونه‌ای جنگید که تاکنون کسی مانند آن را ندیده بود.

ابراهیم با مقاومتی که از خود نشان داد، توانست، سپاه شام را به عقب براند. نبرد وی نزدیک بود که ماجرا را به سود سپاه عراق خاتمه دهد. اما مصعب، «عتاب بن ورقاء» را که به عبدالملک نامه نوشته بود، به یاری ابراهیم فرستاد و او با فریب و نیرنگ، ابراهیم را تنها در میان میدان رها کرد؛ در نتیجه جنگجویان اموی دور او حلقه زدند و سرش را از بدن جدا نمودند

و آن را نزد عبدالملک فرستادند. او این را نخستین نشانه پیروزی به شمار آورد. مصعب به همراه پسرش عیسی و شمار اندکی از یارانش تنها ماند. او از فرماندهان کوفی مانند: «قطن بن عبدالله حارثی»، «حجار بن ابجر» و «محمد بن عبدالرحمن بن سعید» خواست که برای نبرد با شامیان پیشروی کنند، اما آنها حرکتی نکردند. آن‌گاه خیانت آنان به مصعب و درستی رأی ابراهیم آشکار گردید. در این هنگام بود که مصعب می‌گفت:

کجاست ابراهیم، امروز دیگر او در کنار من نیست.
او در این جنگ به استقبال مرگ رفت و امان نامه
عبدالملک به او و پسرش را نپذیرفت.

مصعب جنگید تا کشته شد و سر او را برای عبدالملک بردند، خلیفه‌ای که توانست عراق و توابع آن را ضمیمه دولت خویش سازد.

مورخان درباره تاریخ کشته‌شدن ابراهیم در «دیر جاتلیق» اختلاف دارند؛ درحالی که طبری سال ۷۱ ه. ق، را زمان کشته شدن او می‌داند، ابن عساکر، ابن سعد، مسعودی، دینوری و دائرة المعارف اسلامی، سال ۷۲ ه. ق، را سال کشته شدن ابراهیم دانسته‌اند. به نظر ما این تاریخ منطقی‌تر می‌باشد؛ زیرا با حوادث بعدی، به ویژه با روند محاصره عبدالله بن زبیر و کشته شدن او سازگارتر است.

فرجام ابراهیم

عبدالملک بن مروان (۶۶ - ۸۶ ه.ق) پیش از عزیمت برای نبرد با مصعب، نامه‌هایی به فرماندهان و فرمانداران او نوشت و آنان را تطمیع کرد؛ از جمله برای ابراهیم نیز نامه‌ای نوشت و به او قول داد اگر از زبیریان روی گردان شود، حکومت عراقین (بصره و کوفه) را به او واگذار خواهد کرد. ابراهیم نامه را به مصعب نشان داد و گفت:

«بی تردید عبدالملک برای بقیه فرماندهان نیز چنین نامه‌هایی ارسال کرده است. آنها را فرابخوان و اگر قول مساعد داده‌اند، گردن آنان را بزن.»

اما مصعب گفته ابراهیم را نپذیرفت و خود را برای جنگ با امویان مهیا ساخت.

بنا به نقل مورخان، عبدالملک بن مروان لشکری به فرماندهی برادرش محمد بن مروان، به سوی عراق گسیل داشت و همزمان سپاه دیگری برای جنگ با عبدالله بن زبیر به مکه اعزام کرد. سپاه محمد بن مروان نزدیک نهر «دجیل» در دیر «جاثلیق» در «مسکن» نزدیک بغداد با سپاه ابراهیم روبه‌رو شدند.^۱

ابراهیم پیش از مقابله با امویان از مصعب خواسته بود که عتاب بن ورقاء را چون منافق است و با عبدالملک مکاتبه دارد، به کمک او نفرستد، اما مصعب بدون توجه به توصیه

۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ج ۵، ص ۱۲۷.

او، عتاب را به لشکر ابراهیم ملحق کرد. پیامد چنین اقدامی آن شد که در لحظات حساس جنگ، عتاب به همراه بسیاری فرار کرد و به سپاه امویان پیوست و این گونه ابراهیم در محاصره سپاه محمد بن مروان افتاد.

با وجود مقاومت جانانه، ناگهان ابراهیم با هجوم نیزه‌داران مواجه شد و او را در حالی به قتل رساندند که به شدت مقاومت می‌کرد. «عبید بن میسره» (از غلامان قبیله بنی عذره) که قاتل ابراهیم نیز بود، سر ابراهیم را از تن جدا کرد سپس سر او را نزد عبدالملک بن مروان بردند و او سر را در دمشق آویخت.^۱



افزون بر بریده شدن سر ابراهیم، بدن وی نیز سوزانده شد؛ زیرا غلامان حصین بن نمیر از ابراهیم کینه داشتند و هنوز خاطره کشته شدن ارباب خود را به دست نیروهای ابراهیم در سال ۶۷ ه.ق، فراموش نکرده بودند. از این رو جسد او را آتش زدند. قتل ابراهیم بن مالک اشتر در سیزدهم جمادی الاولی سال ۷۲ ه.ق، یا به روایتی سال ۷۱ ه.ق، رخ داد.^۲

سن ابراهیم را هنگام کشته شدن، ۴۰ سال دانسته‌اند. اما با توجه به اختلاف در زمان تولد وی نمی‌توان به طور دقیق مدت عمر او را مشخص کرد.

۱. المحیر، ص ۲۸۳.

۲. الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۳۲۳-۳۲۶.

مدفن ابراهیم

هرچند نیروهای اموی جسد ابراهیم را سوزاندند، اما برای او مرقدی مشهور در عراق وجود دارد. مرقد ابراهیم بین جاده قدیمی سامرا به بغداد واقع شده است. این قبر تا سامرا هشت فرسخ و تا دجله چهار فرسخ فاصله دارد. مرقد او همان محل کشته شدن اوست که به قبر «شیخ ابراهیم» شهرت دارد. قبر او در جای بلندی قرار دارد و گنبد این بقعه با گچ، سفید شده است. بر روی سنگی که بالای درب این مرقد است؛ نوشته شده: «هذا قبر مرحوم السيد ابراهیم بن مالک الاجدر

النخعی، علمدار رسول الله ﷺ

البتة به اشتباه به جای اشتر، اجدر نوشته‌اند و از کلمه علم‌دار معلوم می‌شود که این عمارت ساخته ایرانیان است.

بنای این بقعه در عصر صفویه (۹۰۷ - ۱۱۳۵ ه.ق) تجدید و بر سردر ورودی آن نوشته شده است: «هذا قبر المرحوم ابراهیم بن مالک اشتر النخعی، علم دار رسول الله، ۱۰۸۹ ه.ق».

آستان ابراهیم، حرمی وسیع و گنبدی از گچ و آجر دارد که به تازگی حاج محمود المجید آن را تعمیر و تجدید بنا کرده است. امروزه مزار ابراهیم زائران بسیار دارد.

بنا به نقل ثامر عبد الحسن العامری افرادی از قبیله خزرج تولیت مرقد ابراهیم را بر عهده دارند.^۱

۱. معجم المراقد و المزارات فی العراق، عبدالحسین الثامر، ص ۳۶؛ به نقل از زیارتگاه‌های عراق، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، ج ۲، ص ۱۶۴.

گفتنی است تکفیری‌ها مرقد ابراهیم را در سال ۲۰۰۷ م ویران کردند. اما شیعیان، آن را بازسازی نمودند. این بارگاه در استان صلاح‌الدین از زیارتگاه‌های معروف شیعیان است. در گذشته ناحیه‌ای که مزار ابراهیم در آنجا واقع است، به نام دیر الجاثلیق شناخته می‌شد. ساختمان زیارتگاه در زمین نسبتاً مرتفعی قرار دارد و در گذشته بنایی از آجر و گچ، با پلان مربع و گنبد مدور داشته است. در ورودی بنا، کتیبه‌ای با تاریخ ۱۰۸۹ ه.ق، وجود دارد که احتمالاً تاریخ بازسازی بنا می‌باشد.^۱

بقاع منسوب به ابراهیم

افزون بر بقعه‌های یاد شده در عراق و ایران، بقعه‌های دیگری به ابراهیم منسوب است؛ از آن جمله:

الف) بقعه «کمر بسته» در روستای «گایکان» در ۱۸ کیلومتری شمال شرقی شهرستان الیگودرز در استان لرستان.

این بقعه با نام امامزاده ابراهیم بن مالک علیه السلام شناخته می‌شود و اخیراً ضریح جدیدی برای او نصب و از آن بهره‌برداری کرده‌اند. نیکوکار خیراندیش، حجت الاسلام والمسلمین آل طاها از شهرستان خمین با هزینه‌ای بالغ بر بیست میلیون تومان این ضریح را ساخته و در محل امامزاده نصب کرده است.

آرامگاه امامزاده ابراهیم زیارتگاهی است که در ۱/۵ کیلومتری

۱. تاریخ مدینه سامراء، ص ۱۳۰؛ مراقد المعارف، علامه حرزالدین، ج ۱، صص ۳۷-۳۸.

روستا قرار دارد. مردم روستا می‌گویند این امامزاده فرزند مالک اشتر نخعی سردار دلیر سپاه حضرت علی علیه السلام است. مردم این روستا همانند دیگر ایرانیان در اعیاد بزرگ مذهبی و ملی مانند فطر، قربان، غدیر و نوروز در آنجا به جشن و سرور و در سوگواری ائمه علیهم السلام به عزاداری می‌پردازند؛

ب) بقعه مشهور به «پیر اولیا و مالک اشتر»، در محل میدان قدیمی «لزدخون» و در محله معروف به پیر اولیا در شهر «اوز» لارستان فارس و در مقابل مسجد جامع این شهر واقع شده است. درباره شخصیت مدفون در این بقعه چند دیدگاه وجود دارد. براساس کتیبه موجود، وی ابراهیم بن مالک اشتر معرفی شده است. «حمیرا کمال» می‌نویسد:



براساس روایات، آرامگاه یکی از سرداران و مبلغان دینی به نام مالک اشتر یا اژدر است که پس از حاکمیت اسلام برای تبلیغ و گسترش دین به جنوب فارس گسیل گشت. این سردار، بنا بر نقل قول‌ها غیر از «مالک اشتر» دوست شاخص حضرت امام علی علیه السلام می‌باشد.^۱

«صداقت کیش»، قول دوم، یعنی مالک اژدر را پذیرفته است می‌نویسد: «از این شخص در شیراز نامه و فارس نامه نام برده شده و واقعه جنگ لشکر این سردار با مردم قلعه بندر

۱. بررسی آثار تاریخی و هنری اوز، حمیرا کمال، صص ۱۰۲ و ۱۰۳، تاریخ دلگشای اوز، محمدهادی کرامتی، ص ۹؛ به نقل از دائرة المعارف بقاع و اماکن متبرکه، ج ۷، ص ۱۴۱.

در ۳۰۰ متری آرامگاه سعدی در شیراز) را شرح داده است.^۱

«نور خضری»، آرامگاه را متعلق به نوه ابراهیم بن مالک اشتر می‌داند و استدلال او یک بیت از شعر موجود در این کتیبه است که می‌نویسد: قدس الله سرهم گویان - بر ابراهیم مالک اژدر.^۲

تاریخ ساخت بنا روشن نیست. اما ظاهر آن نشان می‌دهد که آرامگاه طی زمان‌های مختلف دچار تغییرات گسترده شده است. این آرامگاه درون حصاری محصور و یک فضای باز (صحن) واقع شده است و سردر ورودی آن به شکل طاق، در قسمت شرق قرار دارد. پس از عبور از یک راهروی کوچک به در ورودی اتاق مقبره می‌رسیم که از نوع آهنی است و جای‌گزین در قدیمی شده و بر پیشانی در ورودی «بسمله» به زیبایی با خط نستعلیق نوشته شده است.

نمای داخلی مقبره از دو بخش، اتاق مربع شکل گنبددار و فضای طاق‌دار به‌جای شبستان تشکیل شده است. پوشش گنبدی اتاق، پس از تبدیل فضای چهار گوش به هشت ضلعی، و با استفاده از فیلیپوش‌هایی به دایره تبدیل شده است تا گنبد بنا را بر آن استوار سازند. بر سطوح دیوار اتاق، طاق‌نماهای بزرگی که به‌صورت قرینه قرار گرفته‌اند، به چشم می‌خورد. چهار نورگیر که به‌صورت یک در میان در فضای هشت‌گوش گنبد تعبیه شده‌اند، نور مورد

۱. دائرة المعارف بقاع و اماکن متبرکه، ج ۷، ص ۱۴۲.

۲. گذری بر فرهنگ مردم اوز، ص ۱۱.

نیاز فضای داخلی اتاق را تأمین می‌کنند.

سقف بخش دوم فضای داخلی مقبره که پس از اتاق گنبددار قرار گرفته، به کمک دو طاق مسقف شده است. نمای داخلی آرامگاه ساده و بدون آرایش می‌باشد و قبر متوفی نیز ساده و بدون سنگ نوشته است. نمای بیرونی آرامگاه نیز در گذشته به کمک گچ یک پارچه سفیدکاری بوده. اما امروزه به دلیل نوسازی از شکل قدیمی خود خارج شده است. بر فراز بقعه، گنبد زنگوله‌ای شکلی به ارتفاع سه متر خودنمایی می‌کند که فاقد تزیینات خاصی است.

از مدارک تاریخی موجود در این آرامگاه، لوح سنگی است که تاریخ تعمیر گنبد پیر اولیاء را مقارن با اواخر دوره صفویه نشان می‌دهد. این سنگ که سابق، بر پیشانی ورودی اتاق مقبره نصب بود، امروزه بر دیوار فضای طاق‌دار داخل مقبره به یادگار مانده است. بر روی این سنگ در یازده سطر به شیوه نظم، اشعاری در خصوص تعمیر گنبد آمده است:

شد بنا از قلوب خیر اثر
 گنبدی همچو دانه گوهر
 از قدیمش مندرس شده بود
 حالیا گشت از اولین بهتر
 کعبه حج گذار درویشان
 کز طوافش جویای گردد سر
 یافت از سعی دوستان علی
 در صفا مروه را صفای دگر

صورت ظاهرش چو فته ماه
معنی باطنش ز مهر انور
ز ایران گرد گنبدش همه روز
در طوافاند شام تا به سحر
قدس الله سر هم گویان
بر ابراهیم مالک اژدر
کیش اولیا که بز دوده
ظلمت کفر را از نور نظر
اجرت صاحبان خیر بهشت
با قصورات و حور و با زیور
گیرد البته خازن جنت
دست استادی نظام به زر
شامه دل به فکر تاریخش
بوی جنت شنودی از این در



آغاز و انجام ابیات و نیز میانه دو مصرع با نقوش رنگ آمیزی شده مزین گشته است. مصرع دوم آخرین بیت در برگیرنده تاریخ است که در قالب حروف ابجد آمده، و تاریخ ۱۱۰۴ ه. ق، را نشان می دهد.

قضاوت درباره ابراهیم

داوری درباره ابراهیم با توجه به مواضع و سیاست های متضاد او آسان نیست و شیعه و سنی هر یک، درباره او اظهار نظرهای متفاوتی داشته اند.

الف) نظر علمای شیعه درباره ابراهیم

علامه مجلسی درباره ابراهیم گفته است:

ابراہیم شخصی نبود که در دین خودش شک کند. او در اعتقادش گمراه نشد و هیچ گاه یقینش را از دست نداد. او در انتقام گرفتن از خون امام حسین علیه السلام مشارکت کرد... او محب و دوست دار اهل بیت پیامبر و پرچم دار و دل باخته آنان بود.

علامه مجلسی از قول ابن نما، (فقیه بزرگ شیعه) می گوید: «ابراہیم علیه السلام مظهر شجاعت، مقاومت و سلحشوری قاطع بود. او محب و دوست دار اهل بیت پیامبر و پرچم دار و دل باخته آنان بود»^۱.

«علامه سید محسن امین» درباره ابراهیم نوشته است:

ابراہیم مردی شجاع، سلحشور، با شہامت، صف شکن و رئیس بود، او دارای طبعی عالی و ہمتی بلند و طرف دار حق بود و دارای طبع شعر و زبانی فصیح و ہوادار و دوست دار خاندان عصمت و طہارت؛ همانگونه کہ پدرش مالک اشتر نیز دارای چنین صفات و امتیازات عالی بود و حق ہم ہمین است کہ چنین فرزندی مجسمہ چنین پدری باشد.^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۶

۲. اعیان الشیعه، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۰.

ب) نظر علمای سنی

ذهبی از عالمان اهل سنت درباره ابراهیم نوشته است: «ابراهیم همانند پدرش از قهرمانان و بزرگان بود. او شیعه فاضلی بود».^۱
ابن جوزی که از اندیشوران برجسته اهل سنت است درباره ابراهیم آورده است: «او صدایی پر هیبت، گیرا و پرجذبه داشت».^۲
بلاذری می‌نویسد: «ابراهیم در حالی که جوانی نوسال بود، شجاع نیز بود».^۳

محمد حرزالدین گوید:

ابراهیم اشتر فردی شجاع و یکه‌تاز میدان نبرد و دوست‌دار اهل بیت بود. او در شیعه بودنش محکم و مطمئن بود و نه فقط از لحاظ اخلاقیات شبیه پدرش بود، بلکه صورت و هیكل ظاهرش نیز همانند پدرش مالک اشتر بود.^۴

ابراهیم در مقام راوی حدیث

برخی منابع روایی شیعه و سنی ابراهیم بن مالک اشتر را یکی از راویان حدیث دانسته‌اند. وی از پدرش مالک بن اشتر روایت‌هایی نقل کرده است که حدیث وفات «ابوذر» در «ربذه» از آن جمله است.^۵ مطابق این روایت، ابوذر در زمان تبعید

۱. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج ۵، ص ۸۱.

۲. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۵۲.

۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۲۴.

۴. مراقد المعارف، ج ۱، ص ۳۶.

۵. الطبقات الكبرى، ص ۱۷۶؛ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ابن عبدالبر، ص ۲۵۳؛

الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۳۲.

به ربنده و به هنگام جان دادن چون اضطراب همسرش را دید، روایتی از رسول خدا نقل کرد که مردان مؤمنی از راه خواهند رسید و او را تجهیز و به خاک خواهند سپرد.^۱

ابن حیان، از علمای اهل سنت، ابراهیم را از ثقات می‌داند و می‌گوید:

او از پدرش مالک و عمر بن خطاب حدیث نقل کرده است و از او هم فرزندش مالک و مجاهد، حدیث نقل کرده‌اند. با وجود این، ابن حیان نیز از خود ابراهیم روایتی نیاورده است.

از میان پسران ابراهیم، محمد و قاسم نیز از روایان حدیث بوده‌اند و با واسطه، روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام درباره ظهور امام مهدی علیه‌السلام و ولایت امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام نقل کرده‌اند.



اوصاف و فضایل ابراهیم

ابراهیم نه فقط در شجاعت و شهامت، بلکه در سخاوت و جوانمردی و ایمان و اخلاق و محبت به اهل بیت علیهم‌السلام نیز برترین مردم عراق بود.

ابراهیم سرور قبیله نخع و یکه‌تاز آنان^۲ از فرماندهان شریف و باسیادتی بود که به شجاعت و تدبیر مشهور بود.^۳ بسیاری از

۱. البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۰۷.

۲. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۰۰.

۳. تاریخ اسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۵، ص ۳۴۴.

مورخان شجاعت او را ستوده‌اند.^۱ نقل است که در یوم خازر،^۲ عمیر بن حباب و فرات بن سالم از همراهان و یاران ابن زیاد بودند. اما در بین راه از لشکر شام جدا شدند و به لشکر ابراهیم پیوستند. آن دو هنگامی که به اردوگاه ابراهیم رسیدند، دیدند آتشی افروخته‌اند و ابراهیم درحالی‌که پیراهن زرد هراتی و بالای پوشی گل‌دار بر تن کرده، شمشیر به دوش ایستاده است و لشکرش را سازماندهی می‌کند. عمیر از پشت به ابراهیم نزدیک شد و ناگهان او را از پشت در بغل گرفت. ابراهیم بی‌آنکه از جای خود تکان بخورد، سر را برگرداند و پرسید: «کیستی؟» عمیر گفت: «عمیر بن حباب...».^۳

ابن‌نمای حلی از فقهای برجسته درباره ابراهیم نوشته است: «کان ابراهیم ظاهر الشجاعة، وارث زند الشهامة، نافذ حد الصرامة، مشمرافی محبة اهل البيت عليهم السلام عن ساقية، ملتقيا دایة النصح بکلتا یدیه».^۴ شاعران بسیاری در رثای جوانمردی و شجاعت ابراهیم اشعاری سروده‌اند؛ از جمله: سرافة البارقی، عبدالله الزبیر الاسدی و ابن همام. ابراهیم خود نیز شعر می‌سرود. باوجود تمجید برخی از ابراهیم بن مالک اشتر، نباید از عاقبت

۱. انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۹؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲. جنگ بین ابراهیم بن مالک اشتر و عبیدالله بن زیاد در کنار رودی به نام خازر در شمال عراق در سال ۶۷ ه. ق، واقع شد که به هلاکت ابن زیاد انجامید.

۳. الاخبار الطوال، ص ۲۹۴.

۴. ... به نقل از معجم المراقد و المزارات، ص ۳۵.

سوء او غافل شد؛ زیرا او هرچند در آغاز خوش درخشید، اما در نهایت به صف مخالفان اهل بیت علیهم السلام پیوست. بنا به گفته یکی از محققان، در سریال مختار، بیننده از پسر چنین شخصیتی (مالک اشتر) انتظار ندارد که دچار بی بصیرتی شود، خیانت کند و عملکرد اشتباهی داشته باشد؛ از این رو این موارد در فیلم نیامد. حتی مطرح شد که او سابقه دوستی با حضرت عباس علیه السلام را داشته، و یار آن حضرت بوده است؛ در حالی که در تاریخ در این باره چیزی نقل نشده است. ضمن اینکه در سریال این گونه مطرح شد که او قصد یاری مختار را داشت؛ ولی خیانت‌ها و شیطنت‌هایی اجازه نداد که مکاتبات بین مختار و ابراهیم به درستی انجام شود. بنابراین در اثر تعلق صورت گرفته، ابراهیم توانست به یاری مختار بیاید؛ در حالی که این گونه نیست. در تاریخ مسلم است در چهار ماه محاصره شدن مختار در دارالاماره کوفه، ابراهیم فرصت کافی داشت که به کمک او بشتابد. اگر او همچنان به بقای قیام مختار و حقانیت راه او اعتقاد داشت، باید خود را به او می‌رساند؛ ولی این کار را نکرد.

وقتی مصعب بن زبیر و عبدالملک بن مروان خلیفه اموی پس از شهادت مختار برای همکاری از ابراهیم دعوت کردند، اگر او به حقیقت صاحب بصیرت بود و هدف مقدسی داشت، باید می‌فهمید که این دو فاسد و در جبهه باطل هستند، ولی او در دو راهی انتخاب میان این دو نفر ماند و سرانجام پیشنهاد مصعب را پذیرفت و به قاتل مختار پیوست. این امر آن قدر برای

مصعب ارزشمند بود که وقتی ابراهیم به نزد او آمد، از مهلب آن سردار برجسته و باتجربه‌اش بی‌نیاز شد و او را برای حکومت به خراسان فرستاد و ابراهیم فرمانده و سردار اصلی مصعب شد. این لغزش و عملکرد اشتباه از ابراهیم سرزده است.

و جالب است که با دقت در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام درمی‌یابیم آن بزرگواران از مختار تجلیل کرده‌اند، ولی اصلاً ابراهیم را نام نبرده‌اند و در مدح او نکته‌ای نفرمودند. با اینکه ابراهیم قاتل عبیدالله بن زیاد بود و سر او را برای مختار فرستاد و مختار سر را برای امام سجاد علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام فرستاد و دل آنها شاد شد، بنابراین اگر ابراهیم به خطا نمی‌رفت و عملکرد مثبتی داشت، به‌ویژه اینکه فرزند مالک اشتر با آن سوابق درخشان نیز بود، باید در لسان اهل بیت علیهم‌السلام تمجید می‌شد، ولی هیچ مطلبی درباره ابراهیم در گفتار اهل بیت علیهم‌السلام نداریم. در نهایت ابراهیم در جنگی که بین مصعب و عبدالملک مروان رخ داد، درحالی‌که از مصعب دفاع می‌کرد، کشته شد. سر ابراهیم را نیز بردند و جنازه‌اش را آتش زدند.^۱

نسل ابراهیم و بقاع منسوب به آنان

در برخی منابع نام پنج تن در زمره فرزندان ابراهیم به چشم می‌خورد: نعمان، مالک، محمد، قاسم و خولان.^۲

۱. ر.ک: پایگاه تحلیلی انتخاب Entekhab.ir مصاحبه با دکتر محمد حسین رجیبی (دوانی).

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۷.

۱. نعمان

وی فرزند بزرگ ابراهیم بود؛ از این رو کنیه ابراهیم، ابونعمان بود و مردم بیشتر او را ابونعمان می خواندند و به این کنیه شهرت داشت.^۱ نعمان را همانند پدر و جدش از شجاعان دانسته و از رؤسا قلمداد کرده اند. وی تا اوائل سده دوم ه. ق، در قید حیات بود. او و دیگر نخعیان در تحولات سیاسی نظامی عصر امویان نقش داشتند. هنگامی که «یزید بن مهلب بن ابی صفره» ضد امویان به پاخاست و «یزید بن عبدالملک بن مروان» (۱۰۵-۱۰۱۰ ه. ق) را از خلافت خلع کرد و بر بخش هایی از عراق تسلط یافت، نعمان در لشکر او بود؛ چنان که در حمله «مسلمة بن عبد الملک» به عراق، یزید بن مهلب، نعمان بن ابراهیم بن اشتر را به سالاری دو قبیله مذحج و اسد، منصوب کرد.^۲ نعمان در درگیری میان طرفداران دو نیروی متخاصم، جزو نخستین کسانی بود که به قتل رسید.^۳

مطابق قول دیگری، پس از قتل یزید بن مهلب و هزیمت یارانش، خاندان مهلب در بصره گرد آمدند و سپس سوار کشتی شدند و با عبور از دریا به کرمان رفتند. با گرد آمدن طرفداران آل مهلب، آنان «مفضل بن مهلب» را به ریاست برگزیدند و با «مدرک بن ضب



۱. الفتوح، ج ۸، ص ۲۳۱.

۲. الکامل، ج ۱۳، ص ۲۸۳.

۳. الفتوح، ج ۸، ص ۲۳۱.

کلبی» که از سوی مسلمة بن عبد الملک به تعقیب آنان فرستاده شده بود، جنگیدند که نعمان بن ابراهیم نخعی در این نبرد کشته شد.^۱ مشهور است که قبیله نخع با مهلب هم پیمان شدند و با ریاست آنان ضد امویان در جنوب عراق جنگیدند. با قتل یزید بن مهلب، آنان به سمت ایران عقب‌نشینی کردند. در پی آن مسلمة ابن عبد الملک، مدرک بن ضب کلبی را برای تعقیب خاندان مهلب فرستاد که وی در شیراز بر مفضل بن مهلب دست یافت و در نبردی نعمان بن ابراهیم بن مالک اشتر همراه مفضل به قتل رسید. به دنبال آن سپاهیان یزید بن المهلب امان خواستند.^۲

۲. مالک بن ابراهیم

وی نیز همانند بردارش نعمان، در قیام یزید بن مهلب ضد امویان، شرکت داشت و از کسانی بود که پس از شکست یزید ابن مهلب، از امویان امان خواست^۳ و به آنها امان داده شد. از این پس اطلاعاتی درباره او در دست نیست.

مالک بن ابراهیم فرزندی به نام محمد داشت که از روایان حدیث است. وی از «محمد بن فضیل بن غزوان ضبی» از «غالب جهنی» از امام باقر علیه السلام از پدر و جدش از رسول خدا روایتی درباره به معراج رفتن آن حضرت نقل کرده است.^۴

۱. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، صص ۱۳۱ - ۱۳۲.

۲. الفتوح، ج ۸، ص ۲۳۱.

۳. تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۴۶؛ انساب الاشراف، ص ۲۱۵.

۴. حلیة الأبرار، البحرانی، ج ۶، ص ۱۸۸.

۳. محمد بن ابراهیم

گفته‌اند زمانی که مختار در عراق قدرت را به دست گرفت، به محمد بن ابراهیم اشتر فرمان داد تا به کربلا رود و در آنجا مسجد و خیمه‌هایی اطراف قبر شریف امام حسین علیه السلام بر پا کند، و این بنا از آجر و گل ساخته شد و در اطراف آن روستایی به وجود آمد.^۱ برخی گزارش‌ها حاکی از آن است که محمد بن ابراهیم در قیام «محمد بن عبدالله» معروف به نفس زکیه در سال ۱۴۵ ه. ق، در مدینه شرکت داشته. اما این خبر مشهور نیست و منابع متقدم بدان اشاره نکرده‌اند.

در ایران بقعه‌ای به فرزند محمد بن ابراهیم، «امیر صالح» منسوب است که آن را معرفی می‌کنیم:



بقعه علم‌دار کیاب قم

این بقعه در روستای «کیاب» از بخش «خلیجستان» استان قم و در ۷۹ کیلومتری غرب شهر قم واقع شده است. بقعه یاد شده منسوب به امیر صالح بن محمد بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی است و متعلق به نیمه قرن دوم هجری می‌باشد. اتاق مرقد به ابعاد ۶×۶ متر است و قطر دیوارهای آن حدود شش متر می‌باشد و سراسر با سنگ لاشه ساخته شده و در سالیان اخیر به همت میراث فرهنگی استان، مرمت شده است. با ایجاد چهار گوشواره در چهار زاویه اتاق، اتاق به دایره تبدیل شده و

۱. برگرفته از تاریخ العتبه العباسیه المقدسه، اثر حاج عبدالامیر قریشی، (دست نوشته).

در نتیجه گنبد عرق چینی بنا بر آن استوار گشته است. کف و یک متر از دیوار اتاق مرقد با کاشی‌های زیبای مرمری تزیین شده است. در وسط اتاق، صورت قبری است که به اندازه ۱/۲۰ متر از کف بقعه ارتفاع دارد و بر روی آن متن ذیل نوشته شده است: «مرقد مطهر و منور آقا علمدار امیر صالح بن محمد بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی به تاریخ نیمه قرن دوم هجری». در شرق بقعه ایوانی به طول پنج و عرض چهار و ارتفاع ۵/۵ متر وجود دارد که مقرنس کاری زیبایی دارد و سراسر با سنگ لاشه ساخته شده است. به اندازه سه متر از پیرامون صحن بقعه را با سنگ مارون مفروش نموده‌اند تا از خرابی مصون بماند. در ایوان شمالی، بر روی سنگ مرمر سیاه متن ذیل نوشته شده است:

این بقعه مبارکه به همت آقایان حاج علی‌رضا خوشرو فرزند شادروان حاج علی اکبر و حاج یوسف علی محمدی در سنه ۱۳۸۱ ه.ش، مرمت و بازسازی گردید. رحمت خداوند بر آنان باد.

زمین زیارتگاه حدود دو هزار متر مربع است و در شمال شرق آن قناتی جاری است. در صحن بقعه درختان گردو و بادام کوهی فراوان دیده می‌شود که منظره زیبایی را به وجود آورده است. در این بقعه هیچ‌گونه آثار کتبی وجود ندارد و براساس اظهار نظر اهالی محل، در این بقعه امیر صالح بن ابراهیم بن

مالک اشتر نخعی مدفون است که در سپاه «زید بن علی بن الحسین (علیه السلام)» علم‌دار بوده است و پس از آنکه زید شهید شد و یارانش متواری شدند، نام‌برده از کوفه به سوی ایران فرار کرد و در این نقطه کوهستانی و دور افتاده اقامت گزید و به زراعت مشغول شد، و پس از رحلت در اتاق مسکونی‌اش به خاک سپرده شد. به نظر می‌رسد بقعه مدفن وی از آثار قرن دوم ه.ق، باشد.

۴. قاسم بن ابراهیم

برخی فرزندان و نوادگان قاسم راوی حدیث هستند.^۱ از روایات منقول از قاسم، روایت امامت حضرت مهدی (علیه السلام) است. متن روایتی که قاسم در سلسله آن ذکر شده است و منابع بسیاری آن را آورده‌اند، چنین است:



حَدَّثَنَا أَبُو طَالِبِ الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَسَوِيُّ
السَّمَرَقَنْدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ
مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودِ الْعَيْشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا آدَمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَلْخِيِّ
قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ هَارُونَ الدَّقَائِقُ قَالَ حَدَّثَنَا
جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَاسِمِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَالِكِ
الْأَشْطَرِ قَالَ حَدَّثَنِي يَعْقُوبُ بْنُ مَنْقُوشٍ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي
مُحَمَّدِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَهُوَ جَالِسٌ عَلَيَّ دُكَّانٍ فِي الدَّارِ وَعَنْ
يَمِينِهِ بَيْتٌ عَلَيْهِ سِتْرٌ مُسَبَّلٌ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي مَنْ صَاحِبُ

۱. کتاب کمال الدین و اتمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۷.

هَذَا الْأَمْرَ فَقَالَ أَرْفَعِ السِّرَّ فَرَفَعْتُهُ فَخَرَجَ إِلَيْنَا عَلَامٌ حَمَاسِيٌّ
لَهُ عَشْرٌ أَوْ ثَمَانٌ أَوْ نَحْوُ ذَلِكَ وَاضْحُ الْجَبِينِ أَبْيَضُ الْوَجْهِ دُرِّيٌّ
الْمُقَلَّتَيْنِ شَثْنُ الْكَفَّيْنِ مَعْطُوفُ الرُّكْبَتَيْنِ فِي خَدِّهِ الْأَيْمَنِ خَالَ وَ
فِي رَأْسِهِ ذُوَابَةٌ فَجَلَسَ عَلَيَّ فَخِذَ أَبِي مُحَمَّدٍ عليه السلام ثُمَّ قَالَ لِي هَذَا
صَاحِبِكُمْ ثُمَّ وَتَبَ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ ادْخُلْ إِلَيَّ الْوَقْتَ الْمَعْلُومَ
فَدَخَلَ الْبَيْتَ وَ أَنَا أَنْظَرُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِي يَا يَعْقُوبُ أَنْظِرْ مَنْ فِي
الْبَيْتِ فَدَخَلْتُ فَهَا رَأَيْتُ أَحَدًا.^۱

۵. خولان

گفته شده است وی پس از کشته شدن پدرش ابراهیم به ریاست رسید و پس از او ریاست به پسرش حمدان منتقل شد. در زمان او نسل مالک اشتر چند گروه شدند برخی به حجاز رفتند، برخی به یمن و عده‌ای نیز در اطراف کوفه ماندند. «ابو النجم بن حمدان» از کسانی است که در کوفه ماند.

خولان نسل بسیاری داشت، از آن جمله «ابو الحسین ورام» فرزند «ابو فراس عیسی بن ابی النجم بن ورام بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی». وی جد مادری سید رضی الدین علی بن طاووس بوده است. ورام را فرمان‌روایی پارسا، دانشمندی فقیه و محدثی بزرگوار به شیعه شناسانده‌اند.

به نقل «منتجب الدین» وی با ورام در مقام فرمانروای شهر

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۴۰۷؛ مسند الإمام العسکری عليه السلام، العطاردی، ص ۱۳۵.

حله در عراق ملاقات کرده است. سید بن طاووس همین خبر را از منتجب الدین نقل می‌کند و او را می‌ستاید.^۱

همچنین سید بن طاووس در کتاب «کشف المحجّه» ورام را به شایستگی توصیف کرده است. شهید اول محمد بن مکی، در «شرح ارشاد» از او بسیار تمجید کرده است. وی می‌گوید:

از جمله کسانی که قول به «مضائقه» را تأیید کرده‌اند، شیخ زاهد ابوالحسین ورام بن ابی فراس - خدایش از او خشنود باد - است؛ زیرا وی در آن باره مسئله‌ای را با فواید نیکو و هدف‌های جالب مطرح کرده است.

صاحب معالم نیز در مبحث اجماع، از قول او مطالبی نقل کرده است.



محقق کاظمی در «التکملة» درباره او می‌گوید: «به راستی او، مورد اطمینان، پارسا، فردی شایسته، معاصر منتجب الدین بود». شهید سعید، شمس الملة و الدین محمد بن مکی، از قول محمد بن جعفر، معروف به ابن مشهدی، از طریق شیخ ما ابوالحسین ورام، از سدید الدین محمود حمصی، و او از شیخ صالح، ثقه، موفق‌الدین، حسین بن فتح واعظ گرگانی، از شیخ ابوعلی طوسی، و او از پدرش شیخ الطائفه - بهشت خدا بر همه آنان ارزانی باد - حدیث نقل می‌کند. ورام دوم محرم الحرام سال ۶۰۵ هـ. ق در شهر حله درگذشت.^۲

۱. مجموعه ورام آداب و اخلاق در اسلام، مسعود بن عیسی ورام، ص ۱۶.

۲. همان، ص ۱۸.

کتاب «تنبیه الخواطر» که گاهی مجموعه ورام نیز گفته می‌شود از تألیفات اوست.

از نسل خولان بن ابراهیم، خاندان‌هایی به هویزه در خوزستان کوچ کرده‌اند. اکنون بازماندگان آنان و بلاگ‌ها و سایت‌های اینترنتی دارند و به معرفی خاندان‌های خود می‌پردازند.

در ری نیز کسانی از نسل ابراهیم مقیم بوده‌اند. «ابوالمشهور» معروف بن محمد بن معروف بن فیض بن ایوب بن اعین ابن عدی بن عبیدالله بن ابراهیم بن مالک اشتر» از آنان است. وی «واعظ زنجانی» نیز در ری در ۳۹۲ ه. ق، معرفی شده است.^۱

شیخ «محمد بن عبدالحسن بن الحسن قرمیسینی نجفی» مشهور به جزائری در پایان کتابش فتوحات عباسی که به زبان فارسی تألیف شده خود را از ذریه مالک اشتر معرفی کرده است.^۲

در عراق قبایلی با نام بنی مالک و بنی ابراهیم شناخته می‌شوند؛ مانند بنی مالک در جنوب عراق که برخی نسب آنان را به مالک اشتر می‌رسانند. در منطقه فرات میانی نیز عشیره آل ابراهیم به ابراهیم بن مالک الاشتر نسب می‌برند.

از نسل ابراهیم و دیگر فرزندان مالک اشتر، رفته رفته طوایف بسیاری به وجود آمد؛ مانند بنو مالک، بنو ابراهیم و... هم

۱. کتاب تاریخ بغداد ج ۱۳، ص ۲۱۰.

۲. معجم اعیان الشیعة، ج ۹، ص ۳۷۹.

اکنون در عراق خانواده‌های شریفی چون خاندان آل کاشف الغطاء و آل شیخ راضی به مالک اشتر منتسب هستند. افزون بر آن از نسل ابراهیم برخی به اندلس رفتند. احمد بن ابراهیم حسن بن حارث بن عمرو بن جریر بن ابراهیم بن مالک اشتر از آن جمله است. وی در امارت «محمد بن عبد الرحمن» وارد اندلس شد. احمد بسیار حدیث نقل می‌کرد.^۱

خاندان دیلمی قزوین که از خاندان‌های اصیل شیعی آن سرزمین بودند و بزرگانی همچون «ملک محمود خان دیلمی» وزیر «یعقوب بیک آق قویونلو» و دو فرزند او «شاه میر» (شاگرد شاه محمود نیریزی) و «امیر بیک» وزیران شاه اسماعیل اول صفوی از آن برخاسته‌اند خود را از نسل مالک اشتر نخعی صحابی بزرگ و بزرگوار حضرت مولی امیرالمومنین علیه السلام می‌دانسته‌اند. نسبت این خاندان به «دیلمه کوچک» از کوی‌های قزوین است که در کتاب‌ها با نام «محلّه دیلمیه» یاد می‌شود.

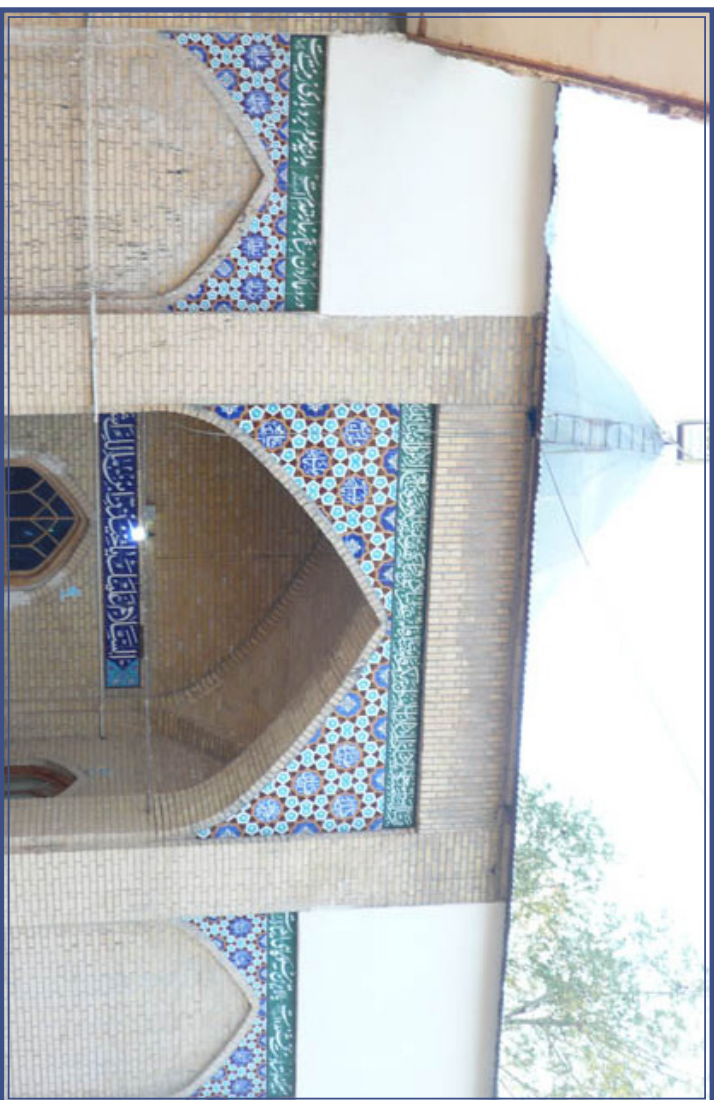
و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

۱. نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، ج ۳، ص ۴۰.

نمایی از مقبره مالک اشتر نخعی در مصر



بقعه منسوب به حیدر بن مالک در شهر بانا حیدر قاسان در استان چهارمحال بختیاری



مرقد ابراهیم بن مالک الشتر در شهر دجیل از استان صلاح الدین عراق قبل از تخریب





نمایی از مرقد ابراهیم بن مالک اشتر در شهر دجیل از استان صلاح الدین عراق



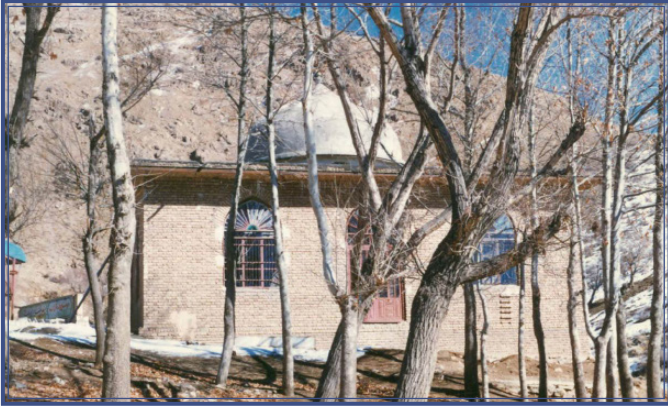
نمایی از بقعه ابراهیم بن مالک پس از تخریب به دست گروه داعش



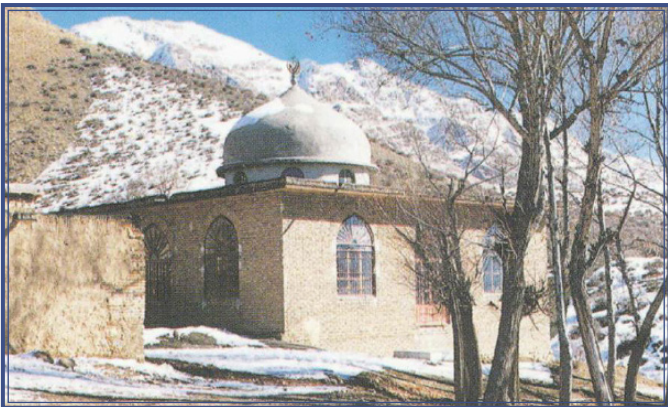
نمایی از مقام ابراهیم بن مالک اشتر در بحرین

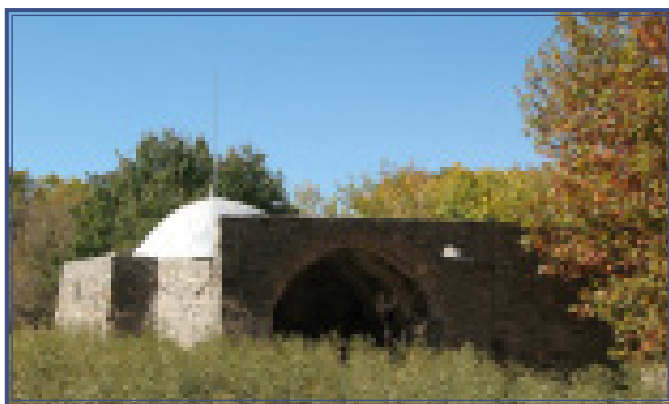


نمایی از قبر منسوب به ابراهیم بن مالک اشتر در بحرین

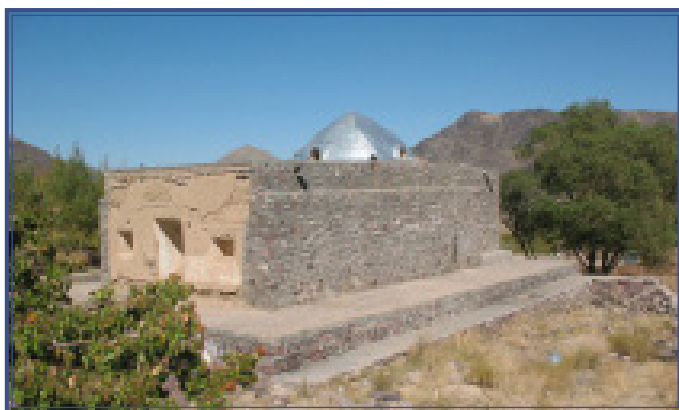


بقعه منسوب به ابراهیم بن مالک اشتر در روستای گایکان الیگودرز لرستان
مشهور به بقعه کمر بسته



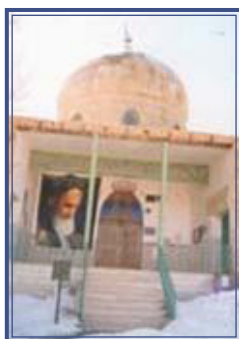


بقعه منسوب به علمدار صالح بن محمد بن ابرهیم مالک اشتر در روستای
کیاب خلجستان استان قم





بقعه منسوب به پیر اولیا در بخش اوز لارستان استان فارس که برخی متعلق به ابراهیم می دانند.



بقعه منسوب به محمد بن مالک اشتر در روستای گوشه از دهستان رستاق خمین در استان مرکزی

کتابنامه

۱. ابراهیم بن الاشر، ابراهیم بیضون، بیروت، دارالفارابی، ۲۰۱۳م.
۲. الاخبار الطوال، ابو حنیفه احمد بن داود دینوری، تحقیق عصام محمد الحاج علی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۱ھ. ق/۲۰۰۱م.
۳. الاخبار الطوال، ابو حنیفه دینوری، تحقیق: عبدالمنعم عامر، قم، منشورات رضی، ۱۳۶۸ھ. ش.
۴. الاخبار الموفقیات، ابن بکار، تحقیق سامی مکی العانی. قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۶ھ. ق/۱۳۷۴ھ. ش.
۵. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبدالبر، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۹۹۲م.
۶. الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ھ. ق.
۷. الاعلام، خیرالدین زرکلی، چاپ هشتم، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۶م.

۸. اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۹. انساب الاشراف، بلاذری احمد بن یحیی، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ هـ. ق/ ۱۹۹۶ م.
۱۰. انساب الاشراف، بلاذری، تحقیق: سهیل زکّار و ریاض زرکلی، چاپ اول، بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۶ م.
۱۱. البدء و التاریخ، مطهر بن طاهر مقدسی، بی‌جا، مکتبة الثقافة الدینیّه، بی‌تا.
۱۲. بررسی سیاسی خلافت اموی، عبدالأمیر، دیکسون، ترجمه گیتی شکری، تهران، انتشارات طهوری، ۱۳۸۱ هـ. ش.
۱۳. پیکار صفین، نصر بن مزاحم منقری، تصحیح: عبدالسلام هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ هـ. ش.
۱۴. تاریخ اسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام، ذهبی، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ دوم، دارالکتب العربی، ۱۹۹۳ م.
۱۵. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، چاپ دوم، بیروت، دارالتراث، ۱۹۶۷ م.
۱۶. تاریخ خلفاء، رسول جعفریان، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۰ هـ. ش.
۱۷. تاریخ خلیفة بن خیاط، تحقیق: مصطفی نجیب فوّاز و حکمت کشلی فوّاز، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ هـ. ق/ ۱۹۹۵ م.

۱۸. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ھ. ق.
۱۹. تاریخ یعقوبی، احمد بن واضح یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.
۲۰. تجارب الامم، ابو علی، مسکویه، تحقیق: ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹ھ. ش.
۲۱. تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران، سروش، ۱۳۷۹ھ. ش.
۲۲. التنبیه و الاشراف، علی بن الحسین، مسعودی، تصحیح: عبدالله اسماعیل الصاوی، قم، مؤسسة نشر منابع الثقافة الاسلامیه، بی تا.
۲۳. جمهرة انساب العرب، ابن حزم اندلسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ھ. ق.
۲۴. حياة إبراهيم بن مالک الأشرم مختصر نشر فی آخر مالک الأشرم، سید محمد رضا بن جعفر الحکیم، طهران، بی نام، ۱۳۶۵ھ. ش.
۲۵. الخصال، شیخ صدوق، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۶. دائرة المعارف بقاع و اماکن متبرکه، محمد مهدی فقیه بحر العلوم، آماده چاپ.

۲۷. دولت امویان، محمد سهیل، طقوش، ترجمه حجت‌الله جودکی، قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰ ه.ش.
۲۸. دیوان مالک اشتر، عطار قیس، قم، دلیل، ۱۴۲۱ ه.ق.
۲۹. الذریعة الی تصانیف الشیعه، محمد محسن، آقا بزرگ تهرانی، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۳ ه.ق.
۳۰. سیر اعلام النبلا، شمس‌الدین، ذهبی، تحقیق شعیب ارنأؤوط و مأمون صاغرچی، بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۳ ه.ق.
۳۱. سیمای کارگزاران علی علیه السلام، علی اکبر ذاکری، انتشارات اسلامی، قم.
۳۲. شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام، محمد علی عالمی دامغانی، سمنان، چاپ انقلاب، ۱۳۶۸ ه.ش.
۳۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه.ق.
۳۴. الطبقات الكبرى، ابن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چاپ اول، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ه.ق/۱۹۹۰ م.
۳۵. العقد الفرید، احمد بن محمد ابن عبدربه اندلسی، تحقیق: علی شیری، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ ه.ق/۱۹۸۹ م.
۳۶. الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب، عبدالحسین احمد امینی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۳۷۹ ه.ق.
۳۷. الفتوح، ابن اعثم کوفی، تحقیق: علی شیری، چاپ اول،

بیروت، دارالأضواء، ۱۹۹۱م.

۳۸. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر، بیروت، دارصادر، داریروت، ۱۹۶۵م.

۳۹. الكامل فی التاريخ، ابن اثیر جزری، عزالدین، تصحیح: محمد یوسف دقاقه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵هـ.ق/۱۹۹۵م.

۴۰. مالک اشتر، علی اکبر عباسی، چاپ دوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۳۸۷ هـ.ش.

۴۱. مالک اشتر، محمدی اشتیاردی، چاپ دوم، انتشارات پیام آزادی، تهران، ۱۳۷۲هـ.ق.

۴۲. ماهیت قیام مختار بن ابی عبید ثقفی، سید ابوفاضل رضوی اردکانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ هـ.ش.

۴۳. مجموعه ورام آداب و اخلاق در اسلام، مسعود بن عیسی، ورام، تصحیح: محمدرضا، عطایی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، مشهد مقدس، ۱۳۶۹ هـ.ش.

۴۴. مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۸۴هـ.ق/۱۹۶۴م.

۴۵. مزارات چهارمحال و بختیاری، محمد مهدی فقیه بحرالعلوم، قم، انتشارات وثوق، ۱۳۸۹ هـ.ش.

۴۶. المعارف، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، تحقیق: ثروت عکاشه، قم، منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۵هـ.ق/۱۳۷۳هـ.ش.

۴۷. معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله، حموی، بیروت، دار صادر، بی تا.

۴۸. معجم رجال الحدیث، ابوالقاسم، خوئی، بی تا، ۱۴۱۳ ه. ق.

۴۹. معجم ما استعجم، البکری، عبدالله بن عبدالعزیز، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۳ ه. ق.

۵۰. نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب، احمد بن محمد تلمسانی، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۹ ه. ق.

۵۱. نقش ابراهیم بن مالک اشتر نخعی در حوادث سیاسی عراق (۶۶ - ۷۲ هجری)، خلیل شاکر، ترجمه علی غلامی دهقی، مجله تاریخ اسلام.

۵۲. نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام، اصغر منتظر القائم، قم، بوستان کتاب، بی تا.

۵۳. وقعة صفین، نصر بن مزاحم منقری، تحقیق: عبد السلام محمد هارون، چاپ دوم، قاهره، مؤسسه العربیة الحدیثه، ۱۳۸۲ ه. ش، افست قم، منشورات مکتبه المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ه. ق.

